

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

۱۳۶۶-۸

برای فتح

جنگ

انقلاب فیلیپین بر سر دوراهی

— نامه سرکشاده به حزب کمونیست فیلیپین

بهمراه:

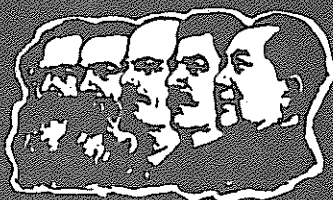
سند جدیدی از
حزب کمونیست پرو

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

GAGNER विश्व विजय UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A

برولتاها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند



برولتاها را سراسر جهان متحد شوید

۸ - ۱۳۶۶

پرو

جنگ خلق را در خدمت به
انقلاب جهانی گسترش دهید

۴

فرانسه

دسامبر ۸۶ - خیزش دانشجویی
در فرانسه امپریالیستی

۱۴

فیلیپین

نامه سرگشاده به حزب کمونیست فیلیپین
از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۳۲

اسناد اخیر از

۴۰

حزب کمونیست فیلیپین

ایران

درباره ماهیت طبقاتی ارتجاعی خمینی

۴۳

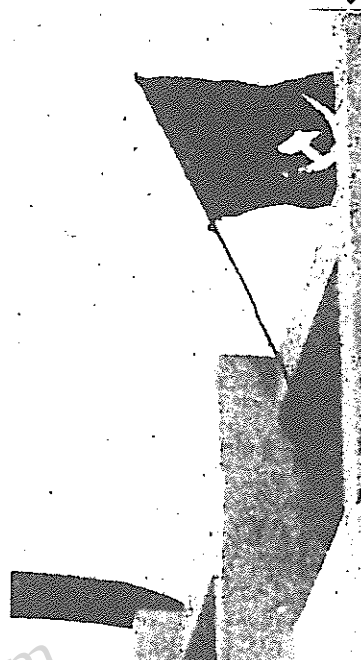
پروسی کتاب

درباره رهائی زن و

۵۲

پیشروی بسوی کمونیسم

پرو



يك سند مهم از کمیته مرکزی حزب
کمونیست پرو، پیشرفت‌های حاصله در
ساختن يك رژیم نوین خلقی از
طریق جنگ خلق علیه دولت ارتجاعی
پرو، را تشریح میکند.

فیلیپین

يك نامه سرگشاده از سوی کمیته
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به
حزب کمونیست فیلیپین نگرانی
عمیق خود را نسبت به تحولات در خط
این حزب و خطراتی که این مسئله
در برابر خصلت انقلابی حزب و جنگ
خلق تحت رهبریش قرار داده است،
بیان میکند.

فرانسه

در دسامبر ۸۶، يك جنبش دانشجویی
عظیم همچون "رعد در آسمان بی ابر"
فرانسه را لرزاند. "کلود دوشن" این
سه هفته مبارزه حاد را مورد تجزیه
و تحلیل قرار داده و برخی درس‌های این
جنبش را بیرون کشیده است.

مشترك شويد !

مطالب مهم شماره‌های گذشته

(۱۳۶۳-)

پرو: بایکوت انتخابات
جزوه ای از حزب کمونیست پرو

رکبه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

۱۳۶۴-۴

آفریقای جنوبی

بازم درباره بحران انقلابی تعمیق یابنده .

ایران : ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند "

تحلیلی از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، از تجارب به دست آمده در سالهای طوفانی انقلاب و قیام مسلحانه سربداران در آمل .
"مشی چریکی شهری"

علیه گرایش "چریکی شهری" در اروپای غربی .

۱۳۶۵ - ۵

کردستان :

نجیمه سیاوش از الزامات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت میکند .

بنگلادش : انصار باروت

به قلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پوربانبنگلا

۱۳۶۵ - ۶

پرو

قطعه‌ای از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو و کمیته ج.ا.ا. درباره قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند . در این شماره ، پنج سال نخستین جنگ خلق نیز مورد تحلیل قرار گرفته است .

هائیتی

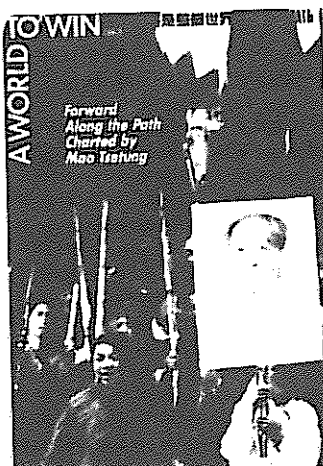
در این شماره مقالاتی درباره بحران در هائیتی ، روحیه توده ها و وظایف انقلابیون وجود دارد . همچنین فراخوان مشترك دو گروه مل-هائیتی درج گشته است .

۱۳۶۵ - ۷

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب

کبیر فرهنگی پرولتاریائی و ده سال بعد از مرگ مائو کودتای ارتجاعی ، این شماره عمدتاً شامل مقالاتی است که از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته است در این مقالات ، تکاملی که در علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائو تسه دون حاصل گشته مورد تحلیل قرار گرفته ، و از علت و چگونگی تعیین کننده بودن اندیشه مائو بخاطر پیشبرد انقلاب پرولتری جهانی ، بحث شده است .



آنگاه که کوهستان آند می‌غرد .

"گردانهای مسلح فقر" تحت رهبری حزب کمونیست پرو (سندرو لومینوزو) بمصاف حکومت پرو میشتابند . این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ و نیز به تازگی و اهداف جنگ خلق میپردازد .

هند :

مسئله در مورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آیا "این داغ لعنت خورده" کان جهان "بر میخیزند ، سؤال اینجاست : چه وقت ؟

جمهوری دمیونیکن : دوروز قیام توده ای

بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دمیونیکن

دربزرگداشت یولماز کونه ی : فیلم ساز انقلابی

۱۳۶۴ - ۲

پرو

بازم درباره جنگ انقلابی رشد یابنده ، سفریاب به پرو و گزیده ای از آثار خوزه کارلوس ماریاتکی .

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکویوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته ای غرب در آلمان غربی را ، با نگاهی بر تدارک انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد .

ایران : شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید ، نهفته بودند ؟ این مقاله توسط یکی از اعضای اتحادیه کسو - نیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است .

درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی .

بقلم : ریمنند لوتا

۱۳۶۴-۳

انقلاب ، آفریقای جنوبی را بخود میخواند .

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است . در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیار وجود دارد .

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود .

حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است . پست هوائی ، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد .

لطفاً نام ، آدرس پستی ، چك و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید . برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید :

BCM World to Win

London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست حق اشتراك در آمریکای معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید :

Revolution Books, 13 East 16th St

New York, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

جایزه

UN MUNDO QUE GANAR

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترنا
سیونالیستی ، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ، که بسیاری از
احزاب و گروه های مارکسیست - لنینیست را از سراسر
جهان گرد هم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح
ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی
که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنکر
هستند ، باز خواهد بود .

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش
نمی تواند وظایف خویش را به انجام رساند . مابه نامه ها
مقالات ، و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی
پذیرائیم . نوشته ها باید يك خط در میان تایپ شوند .
بعلاوه ، برای آنکه این مجله را در اکثر کشورهای جهان
که ممکن باشد ، در دسترس قرار دهیم ، محتاج مترجمین
و یاری در توزیع (منجمله از طریق کانالهای تجارتی)
مجله هستیم . مابه کمک های مالی آنان که اهمیت انتشار
مداوم این نشریه را درک می کنند ، نیازمندیم . این هم
شامل کمک های فردی است و هم تلاش آنهایی که مسئولیت
جمع آوری کمک های مالی برای این مجله را به دوش می گیرند
چکهای اهدائی و حواله های پستی خود را به نام :
"A World to Win." ارسال دارید .

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER विश्व विजय

سند جدیدی از ح.ک.پ.

جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید



در آن روستاها رزمگاه اصلی عملیات مسلحانه و شهرها بمثابه مکمل ضروری هستند، جنگ انقلابی را برپا داشته ایم - بطور خلاصه، يك جنگ خلق كه اساسا جنگ دهقانی به رهبری حزب کمونیست، كه هسته آن بوجود آوردن مناطق پایگاهی انقلابی می باشد.

این سالها رامی توان چنین سنتسز کرد: ۱۹۸۰ آغاز مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی بود؛ ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ شاهد گسترش مبارزه چریکی و جوانه زدن کمیته های خلق، یعنی قدرت نوین سیاسی کارگران دهقانان و خرده بورژوازی بود - يك ديكتاتوری مشترك استوار بر اتحاد کارگران و دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا، از طریق حزبش؛ ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ سالهای مبارزه برحول احیاء گری و ممانعت از احیاء گری بود، یعنی جنگ ضد انقلابی برای درهم شکستن قدرت نوین سیاسی و احیای قدرت کهن، و جنگ انقلابی برای دفاع، توسعه و بنیان نهادن قدرت تازه برخاسته خلق بود، كه ستیزی سخت میان نیروهای مسلح ارتجاعی و ارتش چریکی خلق بود؛ از ۱۹۸۵ تا كنون، روند دفاع، بازسازی و توسعه مداوم مناطق پایگاهی و گسترش جنگ خلق در سراسر کوهستانهای ما از شمال به جنوب مداومت داشته است. انقلاب پرواز سال ۱۹۸۳، تحت هدایت مقوله مهم استراتژيك "كسب مناطق پایگاهی" (بعبارت سیاسی) گسترش یافته است. مفهوم نظامی آن توسعه جنگ خلق است. كه این اساسا به معنای جنگ چریکی می باشد و بوسیله عملیات چریکی مانند خرابکاری، خنثی سازی انتخاباتی و ترویج و تبلیغ تكمیل می گردد، تابدين ترتیب وظیفه مرکزی بنیانگذاری، حفظ و توسعه مناطق پایگاهی و بسط جنگ خلق در سراسر کوهستانها را پیش برد و در عين حال این مسئله را به حساب آورد كه سیالیت جنگ چریکی در همه چیز - از قدرت نوین دولتی تا تمامی اشكال كار و ساختمان انقلاب - بی - تغییر پذیری تحمیل ميكند. این برنامه اساسی "بدست آوردن پایگاه"، زمینه را جهت "برنامه برای جهش بزرگ" كنونی شكل می دهد؛ برنامه - ای كه برپایه استراتژی ویژه سیاسی



خوبی است، زیرا بدین ترتیب ثابت می شود كه ما بین خود و دشمن مرز روشنی كشیده ایم. حتی بهتر است كه دشمن وسیعا "بما حمله كند و تصویر كاملا" تیره ای از ما ترسیم نماید، بی آنكه سر سوزنی از صفات حسنه در ما بیابد. در اینصورت معلوم خواهد شد كه نه تنها ما بروشنی با دشمن خط كشی نموده ایم، بلكه در كار خودمان نیز پیشرفت بسیاری كسب کرده ایم. "صدر مائو سه تہ دون

زمینه ششمین سال

۱۷ ماه مه، ششمین سالگرد آغاز جنگ خلق پرو می باشد. شش سال پیش حزب کمونیست جهت پیشبرد انقلاب دموکراتیک مبارزه مسلحانه را - برای براندازی استثمار و تسلیم امپریالیستی (عمدتا) امپریالیسم یانکی)، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم - جیره خوار - برپا کرد، تابدين ترتیب در زمینه انقلاب جهانی و در خدمت به آن، قدرت دولتی را برای پرولتاریا و مردم تصرف نماید. از آن زمان، تحت پرچمهای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و اندیشه راهنمای [صدر گونزالو-م]، مادر مسیر محاصره شهرها از طریق روستاها به پیش رفته ایم، و با در نظر داشتن شهرها و روستاها به عنوان يك كل واحد، كه

انتشار اخير جزوه "جنگ خلق رادر خدمت انقلاب جهانی گسترش میدهد" واقعیه مهمی است، زیرا اجماعترین سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح.ك.پ) در این چند سال می باشد. این سند به زبان اسپانیایی در چندین کشور در دسترس قرار گرفته و بنابر گزارش، چاپهای دیگری در حال آماده شدن هستند. تفسیرهای بلند بالائی بر سر این اثر و سایر مقالات، علنا به قصد رد آن، شروع به ظاهر شدن در نشریات بورژوازی عمده بسیاری از کشورهایمانند لوموند و کار دین کرده است. در خود پرو، علاوه بر غیر قانونی بودن پخش آن، بخشهای طولی از آن بوسیله مطبوعات قانونی به اشكال گوناگون تجدید چاپ گردیده اند.

این اثر كه تاریخ "پرو، اوت ۱۹۸۶" را نشان می دهد، در ۱۱ صفحه بوده و شامل دو بخش است. بخش اول با عنوان "شش سال جنگ خلق" بطور كامل در اینجا تجدید چاپ می شود. بخش دوم "يكسال از حكومت آپرا (APRA)" نام دارد؛ كه ضمن تحلیل از انتخابات ۱۹۸۵ پرو، برنامه ها، اعمال و پروژه های حكومت كارسها را رد نموده و كشتار زندانیان جنگی در ژوئن سال قبل را افشاء کرده و به برخی از مباحث اپورتونیستی مخالف ح.ك.پ. كه توسط "چپ" قانونی، مطرح كشته پاسخ می دهد. در آخرین عبارتها، كمیته مرکزی ح.ك.پ. اعلام می دارد: "این جنگ خلق، از همان ابتدای خدمت انقلاب جهانی پرو لتری بوده و به انجام این امر ادامه خواهد داد، این جنگ خلق از حمایت طبقه جهانی كارگر و خلقهای جهان، انقلابیون و كمونیستهای راستین و بطور خاص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی كه حزب به آن تعلق دارد..... برخوردار می باشد." بخش دوم بطور كامل در شماره آینده "جهانی برای فتح" بچاپ خواهد رسید - ج.ب.ف.

"انقلاب باید از جنگ داخلی گذر كند. این يك قاعده است. تنها زیانهای جنگ را مشاهده كردن و نه منافع آن، نگرشی يك جانبه است. صحبت يك جانبه از مخرب بودن جنگ، هیچ سودی برای انقلاب مردم در بر ندارد." "مورد حمله دشمن واقع شدن امر

"دو جمهوری، دوراه، دوقطب" قرار دارد، یعنی در مقابل هم قرار گرفتن دولت جمهوری ارتجاعی پرو و جمهوری دموکراتیک نوین در حال شکل گیری؛ رودرویی راه بن بست و قدیمی انتخابات که تنها در خدمت حفظ نظم استعمارگر کهن می باشد باراه نوین مبارزه مسلحانه که در حال دگرگون کردن جامعه پرو در جهت خدمت به مردم است؛ دوقطب، یکی بورژوازی بزرگ است که در رأس دیکتاتوری طبقات حاکمه قرار گرفته و در خدمت امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم، گذشته، سیاه و نفرت - انگیزی است که در حال نابود شدن می باشد، و از سوی دیگر قطب پرولتاریا قرار دارد که بوسیله حزب کمونیست خود در رأس انقلاب دموکراتیک نمایندگی می شود و پیروزی آن راه رابرسوئیالیسم باز خواهد نمود و از طریق تکرار انقلابات فرهنگی آمیخته با حماسه عظیم انقلاب جهانی، زمانی به کمونیسم، یگانگی بشریت، هدف ضروری و اجتناب ناپذیر که هرگز نمی توان آنرا رها کرد، نائل خواهد گشت. از طریق استراتژی نظامی، تعمیم جنگ خلق، این استراتژی سیاسی شکل کنکرت چهار کارزار بخود گرفته که هر کدام دارای مفاد ویژه خود است.

درباره جنگ ضد انقلابی

از آنجائیکه هر جنگی مبارزه میان دوازدوگاه است، پیشرفت جنگ خلق ناگزیر منجر به آغاز جنگ ضد انقلابی گردید. دولت پرو، دیکتاتوری بورژوازی بزرگ و زمینداران تحت حمایت امپریالیسم، اساساً امپریالیسم یانکی، از موجودیت مورد تهدید قرار گرفته اش دفاع کرد. ابتدا آنها سعی کردند مسئله را کوچک جلوه دهند تا بدین ترتیب چهره دموکراتیک دروغین خود را حفظ کرده و ورود سرمایه در شکل وام و سرمایه گذاری را بخطر نیاندازند. آنها نیروهای پلیس خود را به میدان فرستادند که با وجود بی قانونیها، بی عدالتیها و جنایتهاشان، متحمل شکست خفت آوری شدند و مجبور گردیدند از مناطق روستایی عرصه های جنگ عقب -

نشینی کنند و در مراکز بخشها و ایالتها پناه جویند. بدین ترتیب تمامی عملیات پلیس که با چنان سروصدای تبلیغاتی آغاز گشت کاملاً شکست خورد و اولیاً کمیته های خلق بوجود آمد. در مواجهه با پیشروی قدرت نوین سیاسی، دولت "بلونده" سکوت خود را شکست و نیروهای مسلح ارتجاعی خود را گسیل کرد؛ ضرورت طبقاتی استثمارگران و استثمارگران به آنها چنین حکم کرد که وظیفه برقراری نظم عمومی رابه نیروهای مسلح (نیروهای سه گانه زمینی، هوایی و دریایی)، این ستون فقرات دولت که بوسیله نیروهای پلیس (گارد غیرنظامی، گارد جمهوری و پلیس تجسی) حمایت می کردند، واگذار نماید. در دسامبر ۱۹۸۲ در مناطق "آپاکوچو"، "هوانکاپلیکا"، "آپور - بیک" حالت فوق العاده اعلام گردید و این مناطق تحت پوشش فرماندهی سیاسی - نظامی نیروهای مسلح قرار گرفت. این حالت فوق العاده بعداً به سایر مناطق بخشهای "پاسکو"، "هوانکو" و "سان مارتین" گسترش یافت، و هنوز هم اساساً با وجود برخی دگرگونیها این حالت پابرجاست. کنترل نظامی با تحمیل حالت فوق العاده و مقررات حکومت نظامی در آغاز فوریه ۱۹۸۶ در "لیما" و "کالاو"، که پایتخت جمهوری و بیش از ۶ میلیون اهالی آنرا تحت حکومت نظامی قرار داد، وارد مرحله جدیدی گشت.

در نتیجه این اقدامات، هفت و نیم میلیون نفر از جمعیت ۲۰ میلیونی پرو اکنون در زیر اقتدار نظامی قرار دارند؛ یک و نیم میلیون نفر تحت اقتدار سیاسی - نظامی مطلق و لجام گسیخته نیروهای مسلح زندگی می کنند؛ این حکمرانان جدید بر جان و مال آنها، مستبدین فئودالی را با سلاح سرد مسلح کرده و بجان آنها انداخته اند. در همان حال، شش میلیون نفر هم در همان پایتختی که درباره دموکراسیش جار بسیار زده اند بدون امنیت و حقوق، تحت شقاوت طاقت فرسا و قتلهای پنهانی حکومت نظامی زندگی می کنند. حکومت نظامی تا آنجا پیش می رود که بخود حق هدایت بیان نمایش هنری ویژه راحتی در یک جمع عمومی که قبلاً بوسیله نظامیان مجاز شده است، منع کند. چگونه نیروهای مسلح جنگ ضد -

انقلابی رابه اجرا گذاشته اند؟ آنها اساساً آموزه های ارباب خود یعنی امپریالیسم یانکی را دنبال میکنند - تئوریهای جنگ ضد انقلابی متکی است بر تجارب خود بویژه در ویتنام، و در سهای خاصی که از مقابله با مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین، بخصوص آمریکای مرکزی کسب کرده. آنها تجربه "ضد ترور - ریستی" اسرائیل و دوستانشان در آرژانتین به علاوه گوشه های از آلمان غربی، تایوان، اسپانیا و غیره را، به این پایه تئوریک بنیادین افزوده اند. بالاتر از همه اینها، آنها تجربه چند ماه مبارزه ضد چریکی ۱۹۶۵ و تجربه محدودتر "لاکونونیون" را در انبان دارند. عملیات تحت رهبری فرماندهی مشترک نیروهای مسلح است، که طبق دستورات شورای دفاع ملی به ریاست رئیس جمهور عمل می کنند؛ حال ریاست آن را، بلونده داشته باشد یا آلن گارسیا، همان کسانیکه مستقیماً و بطور غیرقابل انکاری مسئول هراقدامی هستند که تاکنون اجرا گردیده، به علاوه آنها مسئولیت رهبری سیاسی کلی جنگ را به عهده دارند؛ بدین معناست که آنها مسئولیت اصلی هدایت جنگ ضد انقلابی را بدوش می کشند. بطور خلاصه، آنها استراتژی ضد انقلابی مشهور جهان را علیه مبارزه انقلابی، تخریب مسلحانه و جنگ خلق بکار می برند؛ استراتژی که بارها به شکست کشیده شده است - این استراتژی، بطور کامل توسط جنگ خلق درهم کوبیده شده و ضربه دیده است، بدین ترتیب بارها برتری استراتژی پرولتری بر استراتژی امپریالیستی اثبات گردیده است.

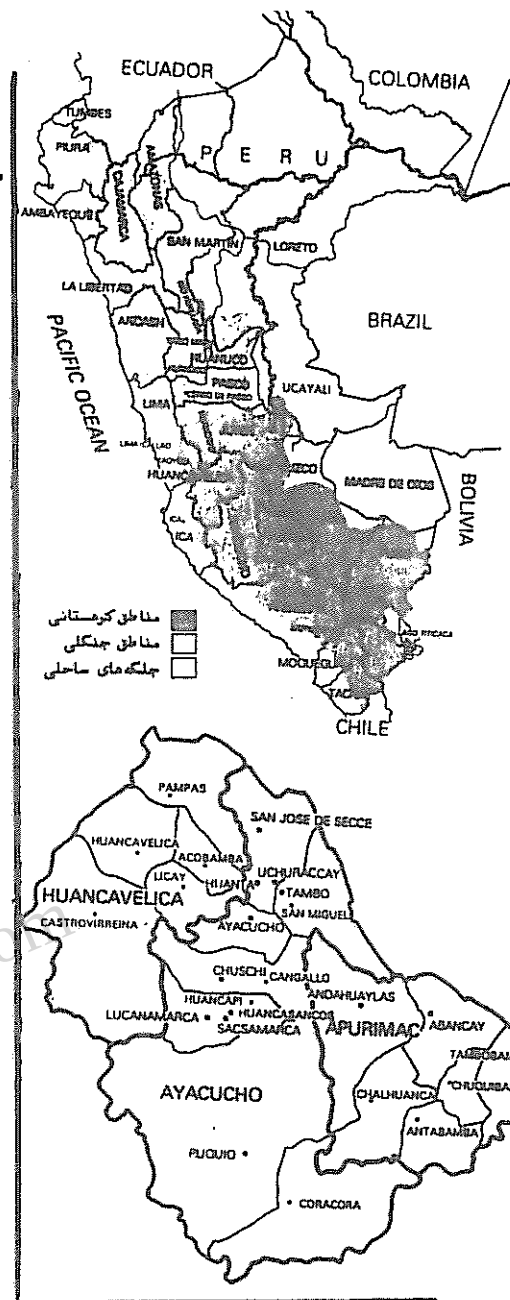
توده ها علیه توده ها، نیروهای مسلح از سه سال پیش از ورود به جنگ مشغول مطالعه جنگ انقلابی بودند و به علاوه عملیات پلیس را برنامهریزی کرده و برای آنها تدابیر مختلف ارائه میدادند، بنابراین آنها از همان ابتدا صاحب امتیاز مسلمی بودند، و قطعاً از منابع انسانی و تکنیکی برتری نسبت به پلیس برخوردار بودند. آنها با فاصله بادناله روی از دکتورین قدیمی امپریالیسم در استفاده از بومیان برای جنگ با بومیان، شروع به اجرای برنامه خود یعنی قراردادن توده ها در مقابل توده -

ها کردند. آنها ابتدا واحدهای از قبل تعلیم دیده و دست چین شده ازمیان کهنه کاران ارتش و دهقانان مرتبط به مستبدین محلی و دزدان احشام را بکار گرفته و بعنوان کارگذار و عامل نفوذی میان دهقانان استخدام کردند. آنها تلاش برای حیات مجدد بخشیدن به شبکه جاسوسی که سالها قبل طی دهه ۱۹۷۰ شروع به برپائی آن کرده بودند، آغاز نمودند. بانکیه برای این کار - گذاران، عوامل نفوذی، جاسوسان و خبرچینان که بوسیله مستبدین محلی، مستبدین خرد و نوکران شان یاری می شدند، آنها باند های سیاه تحت مسئولیت نظامیان براه انداختند، تادر عملیات مشترک پلیس و نیروهای مسلح (که خودشان اغلب به شکل دهقان یا پلیس درآمد و دست به عملیات می زدند) شرکت جویند، و بدین ترتیب ترور سفید رادر روستاها براه انداخته، رزمندگان، اعضای حزب، رهبران توده ای و دهقانان را به قتل رسانده و تعقیب بی امان انقلابیون، مترقیون و همچنین دزدی، تجاوز، شکنجه، چپاول، آتش سوزی و قتل عام را به اجرا در آوردند. این چنین است که آنها سیاست نامیمون به آتش کشیدن همه جا، چپاول همه چیز و کشتن همه را انجام دادند. آنها بعدها ترور سفید و تهدید به مرگ را برای مقهور ساختن بخشی از توده ها بکار بردند. بدین ترتیب توده ها تحت اجبار مستقیم و کنترل این باندها مجبور به کمک به جنگ ضد انقلابی گردیدند. این عده از توده ها تحت تهدید و اجبار مانند کارها عمل کردند، چریکها را دستگیر کرده و به قتل رساندند، دست به عملیات ویران کننده علیه آبادیهای همسایه یا شهرها و حتی شهرهای دورتر زدند، و در عملیات تعقیب و جستجوی چریکها شرکت جستند. بعداً این عده را همراه با مردمان مناطق نزدیک، در دهکده های استراتژیک تحت حاکمیت مستقیم نظامی، گرد آوردند. در آنجا علاوه بر ممنوعیت رفت و آمد آزادانه، از آنجا نیکه هیچکس اجازه تنها رفتن به جایی، حتی برای کار، رانداخت و همیشه تحت کنترل دائمی بودند، نظامی شده و در "کشتها" و "کمیتته های دفاع"

سازمان یافته و مجبور گردیدند - سلاحهای زهوار در رفته در دست بگیرند. آنها در فحطی و فقر فرورفتند و وادار گردیدند در ترور سفید و جنگ ضد - انقلابی شرکت جویند. در نتیجه، در حالیکه نیروهای پلیس بعنوان گوشت دم توپ مورد استفاده قرار گرفتند، - حتی سربازان، ملوانان و هوانوردان نیز چنین نقشی را داشته اند - این توده ها تحت الحبار و گوشت دم توپ واقعی و اصلی در این برنامه نامیمون به رقابت کشیدن توده ها علیه توده ها و استفاده از بومیان برای جنگ با بومیان بوده اند. این توده ها، بعنوان پیشقراولان، تمامی حملات و عملیات ارتجاعی و یامطنند یک سپر انسانی حول نیروهای سرکوبگر بکار گرفته و هنوز هم بکار میروند. از این توده - های تحت الا جبار ۲۶۰۰ نفر کشته شده اند (از جمله اعضای باندها)، یعنی تقریباً پنج برابر سربازان یونیفورم - پوش و پلیس (بدون محاسبه صدها کارگذار، عامل نفوذی و خبرچین).

کشتار دسته جمعی. زمانیکه بر آنها اثبات گردید سیاست توده ها علیه توده ها قادر نیست مانع جنگ خلق شود، نیروهای مسلح متوسل به شرورانه ترین، مرتد ترین و جنایات کارانه - ترین کشتار دسته جمعی گردید، که یکی از بزرگترین ننگهای تاریخ جمهوری پرو است. نظامیان از همان ابتدا گرایش خود را برای قتل عام در "هوامبو"، "ایسکی چا"، "هوآی چائو" و غیره نشان دادند. پوزیدنت "بلونده" مزورانه این وقایع را بعنوان "پاسخ دلاورانه دهقانان آياكوچو به تروریسم" تهنیت گفته و مورد تأیید قرار داد. باید روشن شود که او خود چنان اعمالی را مجاز و تأیید کرده بود و نه تنها آشکارا آنها را ستایش میکرد بلکه خواستار کشتار دسته جمعی بود: این است آن مدعی دمکرات بودن، اومانیت و مسیحی و انباشته از احترام برای قانون و قانون اساسی، که همیشه بخون مردمی که سیلاب وار آغاز بحرکت کردند آغشته است. در میان قربانیان، روزنامه نگاران بودند که مزورانه و بزدلانه در "اوچوراکی" بقتل رسیدند.

آنها در ۱۹۸۲، محو و نابود کردن دهقانان، اجتماعات آنها و شهرهای کوچک در بخش "آياكوچو" را شروع کردند. در ژوئن همان سال در "اسپیت" واقع در ایالت کانسگالو، از هلیکوپتر برای به رگبار بستن توده ها استفاده کردند و به روستائیانی که سعی مینمودند از طریق کوهستانها فرار کنند نارنجک فرو ریختند. در ژوئیه، در شهرهای "اوکوپیا" و "اوچوراکی"، در ایالت "هو آنتا"، بار دیگر برای به رگبار بستن توده ها و کاملاً نابود کردن آنان بوسیله نارنجک از هلیکوپتر سود بردند. در "پاچا" شهری در "ونچوس" واقع در ایالت "هوآماتکا"، اکثریت جمعیت به قتل رسیدند و بقیه به "لیما" منتقل شدند. در ژوئیه، اولین اجساد که بطور وحشتناکی شکنجه شده بودند در خیابانهای "آياكوچو" و مناطق مجاور یافت شدند؛ در طول دوماه که به انتخابات نوامبر مانده بود، اجساد بیش از ۸۰۰ تن پیدا شدند - مردمی که وحشیانه بعد از شکنجه های حیوانی به قتل رسیده و اجسادشان برای پوسیدن رها شده بود. آنها در ماه نوامبر، در "سیلویا" واقع در ایالت "لامار"، در پاسخی به یک کمین علیه ارتش، شصت تن را دستگیر کردند که بیست تن از آنان را کشتند. یک ماه قبل در "سیلکو"، واقع در ایالت "هوآنتا"، برای نخستین بار بسوی مردم نارنجک پرتاب کرده و مستقیماً بسوی شان آتش گشودند. اوج این کشتار در روز انتخابات در "سوکوز"، در ایالت "هوامانگا"، بود. در این روز پلیس محلی بخش بیش از ۵۰ تن را که در یک جشن عروسی شرکت کرده بودند شکنجه کرده و به قتل رساند. تعداد کشته شدگان رسماً ۲۷ تن گزارش شد. آنها همراه با تمامی این ترورهای سفید اردوگاههای زندانیان سیاسی در بخش برپا کردند - مراکز عظیم و شریرانه شکنجه تحت کنترل ارتش در سر - بازخانه های "لوس کابینوز" در شهر "آياكوچو، توتوس (کانگالو)، کوپسا و پیچاری (لامار)، و در هوانتا تحت کنترل نیروی دریائی، در اردوگاه



"توتوس"، از ژوئیه ۱۹۸۲ آنها مخفیانه بهش از صد جسد رادفن کرده بودند. گلوی بهش از ۲۰ تن از آنان را بریده بودند. زندانیان شکنجه گشته سپس زنده بگور شده بودند زندانیان جدید وادار به کندن گورهای به عمق سه متر گزیده و سپس درون آن پرتاب شده بودند، در حالیکه سایر زندانیان نیز با دستها و پاهای بسته درون گورها انداخته شده بودند. شکنجه بویژه در توتوس وحشیانه و سادیستی بود. آنها برای ترساندن مردم سرما را بریده و بر روی ستونهای چوبی می آویختند.

اما کشتار جمعی تنها محدود به آبا کوچو نشد. در اکتبر ۱۹۸۲ این مسئله به پاسکو، مرکز استخراج معادن کشور نیز کشیده شد. در آنجا،

در دهکده "چینچه" واقع در ایالست "آلسیدس کاریون"، ۴۵ دهقان قتل عام گردیدند. در ۱۲ نوامبر، روز انتخابات شهرداری سه هلیکوپتر برای به رگبار بستن جمعیت در "پاراباما"، در ایالت "تایواکایا" واقع در بخش "هوانکا ویلکا" بکار گرفته شده و به تلافی کمینی که چریکها آن روز علیه گشت نیروهای ارتشی انجام داده بودند، بیش از پنجاه نفر را کشتند.

طی سال ۱۹۸۴ کشتار جمعی مهیب شده و به منتهای درجه دشتناکی رسید. نیروهای مسلح عمدتاً "وولیس در تلاشای عبث خود برای متوقف کردن جنگ انقلابی بوسیله ایزوله کردن چریکها از توده های دهقانی، بویژه دهقانان فقیر، تنفر خشاگین، شریرانه فاسد، ملتهب و کور خود را به نمایش گذاشتند. یکبار دیگر، همانگونه که سنت آنان است، ارتجاع مسلح خود را از گوشت و خون مردم بی سلاح سیر کرد. بگذاردیم به برخی از "قهرمانیها"ئی که در خدمت سرها نگهداشتن شکوه و دروغین و غرور بی اساس آنهاست نگاهی داشته باشیم.

کشتار فجیع دست جمعی آنها
در اواخر ژوئن ۱۵۰ تن را در منطقه "سانفرانسسکو" در بخش "آبا کوچو" بقتل رساندند. در ۵ ژوئیه، ۲۰ دهقان در "شیارا" کشته شدند؛ ۸۰ تن را بعد از عملیاتی در "روزاریو" ۴۰ نفر قتل عام شدند؛ در دوازدهم همان ماه ۲۰ نفر را در "پوماباما" در خون غرق کردند؛ ۱۵ ژوئن به تلافی عملیاتی در "آپاچیتا" ۱۷ تن را بقتل رساندند؛ ۱۶ ژوئن ۲۵ جسد شکنجه شده در شاه راه "هوامان گیلا" پیدا گردیدند. در ۲ اوت، اجساد شکنجه شده ۲۷ تن در "پورامانتا" پیدا شدند؛ در ۱۸ همان ماه لاشه های ۱۷ بچه و بزرگسال در "کوکای هوی چون" واقع در "ویادولوس لیبرتاد" پیدا گردید، به همان گونه ۸ جسد در "لیوم پاتا" یافت شدند که دوتن از آنان کودک بودند؛ در ۲۷ اوت، اجساد بقتل رسیده ۱۹ تن در "سایرا - رومی" ۲۱ تن در "سانفرانسسکو" کشف شد. اول سپتامبر، ۲۲ دهقان در "چورو بامبا" و "میسکی بامبا" بقتل

رسیدند. آنها همان ماه در "پارابیو" در ایالت "ماریسکال کاسرس" واقع در بخش سان مارتین ۲۲ دهقان را کشتند. در بخش "هوانکا ویلکا" بین ۱۵ و ۲۳ اکتبر طی یک عملیات نظامی ۷۵ دهقان در "میل پو" ۱۵ تن در "فیلوپاچامارکا" کشته شدند. آنها در ۱۹ نوامبر، یکبار دیگر در آبا کوچو ۵۰ دهقان را در پوتیس و "چولای" قتل عام کردند؛ در "لوک ماهویا کو"، "ویلکا بامبا" در بخش کوزکو، سربازان و باندهای سیاه "آندا هویلاس" ۲۲ دهقان را در ۲۳ نوامبر و ۲۰ تن دیگر را ۲۶ همان ماه به قتل رساندند. در ۶ دسامبر در "هوانکا ویلکا" یکبار دیگر پلیس ۲۸ دهقان را در "کونی"، در نزدیکی "مارکاس" در ایالت "آکوبامبا" در خون غوطه ور ساخت؛ همان ماه ۱۶ جسد در "آباهو راکونا"، در آبا کوچو پیدا شد.

برخی اعمالی که در ماههای ژوئن و ژوئیه در آبا کوچو بعنوان بخشی از این موج شیطانی قتل عام در ۱۹۸۴ صورت گرفت، میبایست مورد توجه ویژه قرار گیرد. آنها در "وینچوس" ۴۰ کمیسر کمیته های مختلف خلق را بقتل رساندند. آنها در "وکیل آپاتا" دو کودک ۹ و ۱۱ ساله را همراه مادر و پدرشان که کمیسر امنیتی بود تیرباران کردند؛ در "مایوپامبا" آنها یک کمیسر را به درون یک ساختمان شعله ور انداختند. این جنایت شرم آور - آنها بی رحمانه و سبانه کودکان را تیرباران کردند؛ زیرا که از تصادف، فرزندان

اعضاء قدرت نوین سیاسی هستند - تجلی عظیم تنفر و ترسی است که این قدرت نوین سیاسی در آنها انباشته کرده است. یک سوم کشته شدگان را کودکان تشکیل میدهند - این قتل کودکان یک سیاست دائمی برای ترساندن و خرد کردن والدین است، بعلاوه یک راه اغلب مورد استفاده - و تنفر انگیز تنبیه بویژه انقلابیون - میباشد. با این وجود روز بعد دوباره سروکله تفنگ داران دریائی پیدا شد که بطور طعنه آمیز و تحقیر آمیزی به مردم غذا عرضه کرده و سعی در تطمیع آنان نمودند. مردم کاملاً بسیج و محق خشمگین شدند و آنها را

پس زدند. بعد از يك كمین در پیچاری گارد کشوری "شکومند" در صحنه ظاهر شد و کامیونی را که مسافر حمل میکرد متوقف نموده، سپس مسافری را پیاده کرده و بقتل رساند. نیروهای محلی ارتش چریکی خلق (ا.ج.خ.) این بیست تن را دفن کردند اما قتل عام به (ا.ج.خ.) نسبت داده شد. این يك حیلۀ متداوم نیروهای ارتجاعی است که خود را اغلب در جامه و هیبت دهقانان در آورده بیهی رحمی، چپاول، تجاوز، آتش سوزی، ویرانی و دهشتنا - کترین جنایتها، بخصوص علیه کودکان دست می زنند و سپس برای آنکه توده ها را علیه چریکها بشورانند، آنها را ملامت کرده و مقصرشان می شمارند. يك نمونه از این حیلۀ در طول همین دوره قتل ۵۰ دهقان بدست تفنگ داران - دریائی در جایی به فاصله ۲۰ دقیقه ای "لوری کوچا" بنام "آزانکارو" می- باشد. يك نمونه دیگر از تاکتیکهای ترور آنها در سانفرانسیسکو صورت گرفت، در این خصوص زمانی که دهقانان برای برداشت محصول به جنگل می رفتند بدون آنکه حتی از آنها ورقه ای خواسته شود، یکسره قتل عام شدند. آنها در "هوامانگیلا" ۹ دهقان را کشتند که یکی رازنده آتش زدند. این یکی از شیوه های معمول آنها برای ترساندن است که هر کسی که بعنوان کمونیست یا چریک شناخته شد با بی رحمی روبرو میگردد. يك نمونه مشابه در ۱۰ ژانویه ۱۹۸۲ در "کوشکی" اتفاق افتاد، در آنجا آنها به دهقانی دینامیت بسته و منفجرش کردند و فریاد زدند "تروریستها اینطور می میرند!" این سیاست وحشیانه از ابتدای دخالت نیروهای مسلح اجرا گردیده و امروز نیز ادامه دارد. در این امواج سیاه مرگ، ویرانی همه جا را فرا گرفت. يك نمونه كوچك عملیات در "اینکارا کی" است که بعد از دزدیدن همه چیز ۵۰۰ خانه را به آتش کشیدند. عملیات نابود سازی، شهرکها را کاملاً محو کرد، نیروهای مسلح با پشتیبانی پارتیزانها در ۱۵ ژوئیه تمامی جمعیت "کینواس" را بقتل رساندند، و شهر را بکلی از روی زمین محو کردند. اما حتی این هم برایشان

کافی نبود. ترور سفید به فربه شدن از گوشت مردم ادامه داد. در ۲۲ اوت ۱۹۸۴ به تلاقی يك كمین، يك واحد تفنگدار دریائی بطور تصادفی ۵۰ جوان را دستگیر کرده و بقتل رساند؛ آنها برای برابری جستن با فاشیستهای آلمان که در جنگ جهانی دوم اروپا را به آتش کشیدند، برای هر تفنگدار دریائی که در نبرد به هلاکت رسید ۱۰ تن از پسران و دختران مردم را کشتند. در ۱۰ نوامبر تفنگداران دریائی به یاری گارد جمهوری بعد از شکنجه وحشیانه ۴۰ دهقان در "لوتیزیان" آنها را در "کیمبری" سر به نیست کردند. يك نمونه گویا از سیاست مداوم پنهان کردن رد خود و مخفی نمودن جنایتها - بشان بوسیله نابودی قربانیان.

کشف گورهای جمعی. يك
مدرک تکان دهنده دیگر کشتارهای دسته جمعی بوسیله نیروهای مسلح، کشف گورهای جمعی بوده است - صحنه مهیب و تنفر انگیز. کربیه های تسکین ناپذیر برای مرگ مردان، زنان و کودکان، وجدان ملی را آشفته ساخت. زندگيهای از هم گسیخته مردم، محرك و تقویت کننده فریادهای خشم آکین برای عدالت طبقاتی - عدالتی که تنها انقلاب مسلحانه پیش رونده میتواند آنرا تحقق بخشد و چنین نیز خواهد شد - بوده است. و بعلاوه افشاگر دایمی و سکوت ناپذیر و حسیگرشی میباشد که دولت پرو بوسیله آن از خود دفاع نموده و نیروهای مسلح خود را تحت دیکتاتوری هر حکومتی که بر سر کار باشد - خواه این حزب "عمل خلقی" بلونده باشد یا "آپرا"ی گارسیا در اسپین جهت بکار برده است، زیرا آنچه که در خطر است عبارتست از دیکتاتوری طبقاتی آنها. همان نظم استثمار و ستمگریشان. در بخش آباکوچو در ۱۹ اوت ۱۹۸۴، يك گور با ۱۰ جسد در "ویادولوس لیبرتادورس" پیدا شد و بهمین ترتیب ۲۰ جسد در ۲۲ اوت در کنار جاده "هوانتامپا" در ۲۰ کیلومتری هوانتا. در ۲۲ اوت هفت گور جمعی با مجموعاً ۸۹ جسد که در حالت بسیار از هم پاشیده قرار داشتند، در پوکاپاکو کشف شدند. این کشف عمیقاً افکار عمومی را تکان داد و محکومیت و انزجار

توده ها از نیروهای مسلح و حکومت وقت "بلونده" را رها ساخت. فرماندهی سیاسی - نظامی منطقه در دست ژنرال آدرین هوما بود و افسری که مسئولیت مستقیم کشتار رابعهده داشت کاپیتان نیروی دریائی "آلوارو آرتازا" بود. گارسیا سعی کرد به او مقام فرماندهی آباکوچو را بدهد، و بارنتس (رهبر "چپ" متحد - م) او را همیشه "ژنرال دهقانان" می نامید. محاکمه سروان آلوارو در خود نیروی دریائی صورت گرفت، و دولت کنونی آپرا به او ارتقاء مقام داد و ضمن بستن پرونده اش او را به خاطر حفظ جانش به اسپانیافرستاد. همان روز يك گور جمعی با ۲۰ جسد در "آپاهوآرکونا" (ماکاچارکا) پیدا شد؛ ۲۵ اوت اجساد دیگری در "کینوا" و "موپوری" کشف گردید؛ و در ۲۸ اوت يك گور با ۱۲ جسد کلوی همه بریده شده بود در "کوکاهوس چاکا"، واقع در "ویادولوس لیبرتادورس" پیدا شد. در سپتامبر، دهقانان وجود گورهای جمعی در "تولدورومی"، زاماتا - پامپا، و "اوسوتاپامپا" در ایالت "ویکتور فایاردو"، و در "پیچورومی" و "کارپاکاسا" در "کانگالو" را افشاء کردند. مقامات مسئول و روزنامه ها توجه اندکی به افشاگریهای دهقانان نمودند، درست بهمان گونه که گورهای دیگری را برای پنهان داشتن وسعت کشتارها نادیده گرفتند. در ۱۲ سپتامبر سه گور جمعی با ۵۰ جسد در "آپری بامبا" کشف شد؛ در ۱۴ سپتامبر يك گور با ۵ جسد و یکی دیگر با ۱۰ لاشه شکنجه شده در "کاسا اورکو" پیدا گردید. ۱۸ سپتامبر يك گور با پنج جسد در "یاناورکو". ۱۸ اکتبر گوری با ۲۵ جسد در "وادوچیکو" (هوانتا)؛ ۲۰ اکتبر یکی در کاپیتان پامپا با ۸ جسد، یکی دیگر با سه جسد در آباکوچو؛ و سومی با پنج جسد در آپری بامبا؛ ۲۵ اکتبر چهار گور جدید با ۴۱ جسد در وادوچیکو؛ ۲۸ اکتبر گوری با ۴ جسد در لاور نیته (هوانتا). ۱۲ نوامبر گوری با ۱۵ جسد در "هوامانگیلا" ۱۹ - نوامبر سه گور شامل ۴۵ قربانی قتل در "لاس وگاس"، در ۲۵ کیلومتری جاده "آباکوچو - هوانتا" پیدا شد؛ و در ۲۲

نوامبر سه گور با ۱۰ جسد در "نیک" کشف گردید.

کشتارها در ۱۹۸۵، اگرچه نه با همان شدت، ادامه یافت. درست تا خاتمه زمامداری بلونده گورهای جمعی مداوما در آباکوچو کشف میشد: در ۱۱ ژانویه گوری با ۴ جسد در "پاکینگ" (هوانتا) پیدا شد؛ ۱۶ ژانویه ۴ گور کشف گردید. اولی در "هوانانگیلا" با ۱۱ جسد، دومی در "کالکانا" (هوانتا) با ۵ جسد، سومی در "پاوا" با سه جسد، و چهارمی در "پاچا" با ۱۶ جسد. دو گور با ۳۰ جسد در ۱۰ مارس در نزدیکی "هوانتا" پیدا شد. کشتارها در منطقه ادامه یافت، همانگونه که این آمار نشان میدهد: ۲۳ فوریه آنها ۵۰ دهقان را در "کانثیر" به قتل رساندند؛ در ۲۳ ژوئن آنها ۱۲ تن را در "میو پاتا-سوکو" (هوانتا) از بین بردند. آنها در ۹ ژوئیه در مانزانایوک (کانگالو) گلی ۸ دهقان را بریده و بدنهایشان را قطعه قطعه کرده، و همین جنایت را بر سر ۸ تن دیگر در پیاکومار-کا، بازهم در ایالت کانگالو، تکرار کردند. آنها در ۱۲ ژوئیه ضمن کشتن ۱۲ دهقان خانه ها را در "واراکایوک" به آتش کشیده و غارت نمودند، ۵ تن در پیاکاری "کشته شد. این کشتار جمعی شروع به گسترش در سراسر بخش هوانوکو نمود: در ۲ فوریه گوری با ۵ جسد در "آلتو باکای" پیدا شد؛ آنها در ۲۲ فوریه ۱۲ دهقان را در "لاسوله داد" - کشتند؛ گور دیگری با ۷ جسد در ۲۸ فوریه در آباکایاکو کشف شد. آنها ۲۰ نفر را در مارس در "آرانکای" به قتل رساندند. ۲۷ مارس گوری با ۱۱ جسد در "یانایاینا" (نوی و پروگر سو) پیدا گردید. بدین ترتیب حکومت AP که از کشور یک حمام خون ساخته بود زمامداریش را با کاملاً غرق شدن در آن به پایان رسانده و ضمن آنکه چهره بلونده، رئیس جمهور سابق، را با شرم زوده ناشدنی کشتار جمعی پوشانده، برای مدارس ارزشمندی بجا گذاشت: هرچه بیشتر حکومت‌های گوناگونی که به ترتیب در راس دولت پرو قرار می گیرند درباره "دمکراسی"، "حقوق بشر" و "صلح" صحبت می کنند،

گرسنگی، فقر، سرکوب، وحشت، قتل و کشتار جمعی بیشتری را باخشم علیه خلق پرو اعمال می کنند.

از زمان زمامداری حکومت "آپرا"ی گارسیا، جنگ ضد انقلابی، بی‌پروژه با توجه به مسائلی که به آنها اشاره کردیم، چگونه پیش رفته است؟ در منطقه سیاسی - نظامی شماره پنج، که مرکز عمده عملیات آن، بخش آباکوچو است، آنها بار دیگر در ۲ اوت عملیاتی را شروع کردند که دهکده ها را در "هوا - مبالیا"، "کارهواناکا"، "پویاساس"، "ویلکاس هومان"، "ویسچونگو" و "کانگالو" ویران نمود؛ در ۱۰ اوت - "هومان مارکا" را ویران کرده و ۷ دهقان را به قتل رساندند. کشتار جمعی در "آکومارکا" در ۱۴ اوت تمام پرو را بلرزه درآورد: در محلی به نام "ال - لوکالا پامپا" هشت گور کشف شد که جمعا ۶۹ جسد در آنها دفن شده بود. علاوه دوفر در "پیتک"، یک نفر در "پواراکرا"، یک نفر در "پامپامپا"، دوفر در "آهوک پامپا" و سه تن در "کیکی کاتا" بطور وحشیانه بوسیله نظامیان به قتل رسیدند، نظامیان دهکده ها را محاصره و دهقانان را یک جا جمع کردند. سپس زنان، مردان و کودکان را جدا کرده، و بعد دست به تجاوز، تاراج، تیراندازی زده همه آنها را کشتند، تعدادی از اجساد را با آب قلیائی پوشاندند و بقیه را سوزاندند و تکه ها و قطعه های غیر قابل تشخیص اجساد را در گودالها چال کردند. در این میانه همه مباحو ها و سرور صداهای عوامفریبانه درباره "انقلاب"، "دولت ملی، دمکراتیک و خلقی"، "دمکراسی"، "احترام به حقوق بشر"، "عدم پاسخ وحشیگرانه به وحشیگری"، "مصالحه"، "جنگیدن، در عین حال رعایت کردن - قانون" و دیگر عبارتهای بی ارزشی که بوسیله حکومت "آپرا" چون نقل و نبات باریدن میگرفتند، پس از افشاء شدن جنایت "آکومارکا" پرده ستر دروغهای آنان ازهم دریده شده و دورو - ثی هایشان آشکار گشت. و بدین ترتیب، توهمات شکسته شده و یکبار دیگر از اپورتونیزم آنان نقاب برداشته شد. سپس تلاشهای عجولانه

در پارلمان، ادا و اطوارها و باصطلاح تدابیر ریاست جمهوری براه افتاد، در حالیکه اپورتونیون ضمن نان قرض - دادن به آنها وارد بده بستانهای ساده ای شد، و مردم تمام اینها را در محکوم نموده و بیش از پیش در مورد بالاترین رده های حاکمیت، آگاهی یافتند.

تقریباً یکسال از آن زمان گذشته است. فرماندهیها دوباره درهم آمیخته و جابجا شده اند؛ ستوان "هرتادو"، ستوان "پاز" و ستوان "روندون" مسئول شناخته شده اند؛ کمیسیونهای گوناگون گزارشهای خود را ارائه داده اند و قس علیهذا، امروز "هرتادو" ارتقاء مقام یافته و برای تعلیمات بیشتر به خارج فرستاده شده است، شاید به آمریکا یا جایی از این دنیا که تحت کنترل آمریکا می باشد؛ "پاز" نیز ارتقاء مقام یافت و "روندون" بدون شك در ۱۹۸۷ ارتقاء خواهد یافت. چه بر سر تحقیقات، و اعلام جرمهایی که ارتش تنظیم میکرد، آمد؟ باسکوت مدفون شدند. آیا محکومیت ۱۰ روز زندان با اعمال شاقه ای که بازجویان نظامی برای ستوان "هرتادو" پیشنهاد کردند، به اجرا گذاشته شد؟ تنها انقلاب پیروزمند، درست همانند مورد "پوکو پاکو"، عدالت را به همراه خواهد آورد.

اما این "جنگیدن، در عین حال رعایت کردن قانون اساسی و قانون" ادامه یافت. بین ۲۸ اوت و ۴ سپتامبر، ۶۰ دهقان در هومابالیا به قتل رسیدند. در ۲۸ اوت یک گور با هفت جسد آشکار گشت. بکارگیری "دمکراتیک" اصل "جنگیدن، در عین حال رعایت کردن قانون اساسی و قانون" بازهم ادامه یافت. دهکده های "اکومارکا"، "اومارو"، "اینکاراکی"، "پاتین"، "تانکی وا"، "کوک آپاتا"، "مابوپامپا" و "مانالاسک" بین اول و ۲۵ سپتامبر ویران گردیدند. یک کشتار جمعی جدید در دوم و سوم سپتامبر بوقوع پیوست: در "اومارو" و "بلایوستا" ۶۶ نفر کشته، در دوم سپتامبر ۲۹ نفر در بلایوستا به قتل رسیدند؛ بلافاصله بعد از آن در سوم سپتامبر ۲۷ دهقان بکلی نابود

کردیدند که بین آنها ۱۱ کودک زیر ۹ سال وجود داشت. آنها در ۱۲ سپتامبر، هفت شاهد قتل عام "ال لوکاپامیا"، از جمله یک کودک ۹ ساله را کشتند. در ۲۸ سپتامبر چهار گور بابیش از ۸۰ جسد "توتورا"، در نزدیکی ساشامبا پیدا شد. در بخش هوانوکو ۴ گور با ۱۴ جسد در هوانکار (ایالت آمبو) کشف گردید، و در بخش "سن مارتین" گوری با ۷ جسد در سیتوئی (ایالت ماریکال کاسرس) یافت شد.

در ۴ اکتبر، جامعه پرو بازم با قتل عام دیگری تکان خورد. اینبار در خود پایتخت جمهوری، درزنندگان لوریگانچو در مقابل چشمان هفت هزار زندانی ۲۰ اسیر جنگی را کشتند و ۲۲ تن را زخمی کردند. پیرو یک توطئه قبلی برای درهم شکستن اسیران جنگی و وارد آوردن ضربه ای به انقلاب، "لاپان آتیک"، یعنی سربازان ضد خرابکاری گارد جمهوری که تا بن دندان مسلح بودند به عمارت "غرفه بریتانیا"، محلی که این متهمین به "تروریسم" نگهداشته می شدند، یورش بردند. زمانی که سربازان بجای تسلیم با مقاومت قهرمانانه روبرو گشتند برای بازکردن شکافی در دیوارها از دینامیت و مواد منفجره استفاده کردند. سپس گازاشک آور و بمبهای آتش زاودینامیت به درون سلولها پرتاب نمودند. آنها بعد از حمله تجاوز کارانه زخمی ها را تمام کش کردند و بازماندگان را زنده سوزانده و وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار دادند و بالاخره برای پوشاندن هواحد شنیع کشتار جنایتکارانه شان سلولها را به آتش کشیدند. اما با وجود تلاشهای مزورانه آنان برای پنهان داشتن جنایتشان وساکت کردن تمامی شاهدین عینی، حقیقت به بیرون راه یافت و هرچه بیشتر از چهره حکومت "آپرا" و جرم غیر قابل انکارش در این وحشیگری جدید و سنگدلانه، نقاب برداشت.

آنها در ۲ نوامبر در "اوپوینکا" در ایالت لامار، واقع در بخش آباکوچو ۱۹ دهقان را کشتند. در اواخر سال، دهقانان سان مارتین قتل عامهای آبوکایاکو، کامپوگرانده، و نینلو، مادرمیا

و پائلو دواکرو را افشاء کردند. با شروع ۱۹۸۶ این وضعیت ادامه یافت؛ همانطور که حقایق فیل برای نشان دادن صحت این مدعا کافیهست: ۲۱ ژانویه در چوروپامیا، در نزدیکی هوانتا، هفت جسد پیدا گردید؛ در ماه فوریه در اوچیزا، در بخش هوانوکو ۲۰ نفر کشته شد؛ و در بخش پاسکو، در دهکده های "اوپو دودسیمبر" و "اندپند-ینسیا" به تلافی یک حمله چریکی، پنج دهقان در آستانه در خانه های خود ضرب گلوله کشته شدند. خلاصه، حکومت آپرا همان کشتارهایی که بلونده آغاز کرده را ادامه می دهد.

گمشده ها. از زمان بیدار آمدن نیروهای مسلح، سیاست "ناپدید" کردن مردم بخشی از این قتل عامها بوده است. این سیاست در ابتدای ۱۹۸۴ شدت یافت و تا به امروز ادامه دارد. اکنون بویژه در چند ماه گذشته، یکبار دیگر گزارشهای بیشتر و بیشتری از کسانیکه آشکار میگردد "گمشده" اند، وجود داشته است. "گمشده" ها بالغ بر هزاران نفر می شوند اما افشاگریها و اعتراضات با سکوت دولت روبرو میشوند؛ سکوتی که دعوهای اقامه شده علیه خود را انکار کرده، یا نادیده گرفته و مانع همه چیز می گردد. این سیاست کثیف که دیر زمانی است توسط ارتجاع اعمال میشود، بویژه اخیراً تشدید یافته است. سابقه آن به سیاست نامیمون "ناپدید شدن" باز میگردد که بوسیله حکومت نظامیان در سالهای ۱۹۷۰ در آرژانتین اعمال شد و مردم این کشور را در خون استحمام داد و حتی تنگ آورتر اینکه دهها هزار نفر را "ناپدید" کرد. سیاست مشابه ای در اینجا اجرا می گردد که بازم از فیل فقیرترین توده ها تغذیه می کند؛ که بالاتر از همه دهقانان قرار دارند، کسانیکه بخاطر عدم ارائه مدارک یا تضییقات و پیگردمائی که خانواده هایشان روبرو هستند، گزارش می کنند. مبنی بر مفقود شدنشان داده نمی شود. اما آنها بدون شك تشکیل دهنده خیل عظیم هزاران نفری هستند که هرگز پیدا نشدند. آنها پوشیده در سایه گورهای هنوز کشف نشده یا در گورستان-

نها ی مخفی بسیاری از اردوگاههای زندانیان سیاسی، همراه با باقیمانده های دیگر پسران و دختران نمونه خلق، طبقه و انقلاب آرمیده اند. این هزاران "گمشده" کینه عظیمتری را پایه میریزند که زمین را از شر نیروهای مسلح ارتجاعی خواهد رها کند و همراه با ضربه های ویران کننده توده های مسلح، نابودی آنها را سبب شده و بدین ترتیب پایان نظم فاسد دولت پرو مورد حمایتشان، را آماده می سازند. نتایج این قتل عام چه بوده است؟ قتل شیرانه و شرم آور ۸۷۰۰ پروشی، ۸۷۰۰ فرزندان خلق (از جمله ۴۷۰۰ کشته از فقیرترین و استثمارشده ترین توده ها، بویژه از بین دهقانان و بعلاوه از اطراف شهرها و حمیر آبادها) و ۴۰۰۰ ناپدید شده از همان طبقات و از همان گوشت و استخوان. سیاست قتل عام که بدست نیروهای مسلح اجرا گردید، به قیمت جان مردم، جان ۸۷۰۰ تن از فرزندان پرولتاریا، دهقانان، و خرده بورژوازی تمام شده است. آنها به خاک و خون کشیده شدند، نه بدان دلیل که انقلابیون بی ثبات و دروغین ادعا میکنند، یا اپورتونیستهاییکه وانمود به انقلابی بودن می کنند. در حالیکه تکامل نظم اجتماعی موجود را موعظه می نمایند، یا آن نویسندگان خود فروشی که آشکارا یاپنهانی در دفاع از سیستم قلم فرسائی می کنند، یا کسانی مانند مرتجعین و نوکرانشان که ادعا دارند قتل عامها در نتیجه جنگ خلق میباشد. ابتدا قتل عامها به روشنی و بویژه سیاستی است که بوسیله دولت پرو تصویب و ابلاغ شده، بوسیله نیروهای مسلح و کمک پلیس پیشنهاد و اجرا گردیده است. عمل شیراننده و وحشیانه ای که از ۱۹۸۳ شروع شده، بیرحمانه و خونین در ۱۹۸۴ تشدید یافت، بطور سیستماتیک تا به امروز اجرا گردیده؛ و اکنون بوسیله گارسیا و حکومت ارتجاعی "آپرا" ای او که مجرم بودنش باید افشاء شود، بدسترو شدیدتر می گردد. اما هدف این قتل عام عبارت بود از بازداشتن جنگ خلق که از ۱۹۸۰ شروع شده و بیش از پایان سال ۱۹۸۲ برقراری قدرت نوین سیاسی را



در شکل کمیته های خلق آغاز کرده بود؟ برای درهم کوبیدن جنگ چریکی، جدا نمودن توده ها از جنگ انقلابی، نابود کردن قدرت نوین سیاسی و جلوگیری از رشد آن، ممانعت از پیشرفت جنگ خلق، برای رسیدن به اهداف سیاسی و ارتجاعی نیروهای زمینسی، دریائی و هوایی، یعنی نهادهائی که به اتفاق و از طریق تقسیم کار در مورد انجام قتل عام در میان خود ۱۷۶۷ تن از فرزندان خلق را در ۱۹۸۲ کشتند و ۷۳۰ نفر را "ناپدید" کردند - تا آن زمان تلفات توده ها تنها ۱۴ نفر بود هیچ "گمشده" وجود نداشت - مجموعاً ۲۴۹۷ نفر از توده ها در سال ۱۹۸۲ بقتل رسیدند. در ۱۹۸۴؟ سیر صعودی قتل عام سیاسی توده ها به ۲۵۲۲ کشته و ۲۸۸۱ ناپیدایی رسید، یعنی مجموعاً ۵۴۰۲ نفر از فرزندان توده ها بقتل رسیدند، بالاترین رقم کشتاری که تاکنون نیروهای مسلح به ثبت رسانده اند.

آیا آنها در اهداف خود برای درهم کوبیدن جنگ خلق و نقطه پایان گذاشتن بر آن موفق شدند؟ خیر، زیرا جنگ خلق بخاطر صفت طبقاتی خود برتریش را نشان داده است. این جنگ قابلیت را برای مواجهه با حملات خشونت آمیز کربه و مداوم، و کشتار جمعی با ابعاد مهیب، را نشان داده است؛ و در ستر آنکه توانائی اش را برای توسعه ورشد، به اثبات رسانده

است؛ در این دوران سخت جلدائی و قهرمانی و شویورهای پسرطنین تولد دولت نوین، که آبنستن آینه شده است، توده ها آمادگی و رغبت خودشان را برای تغییر جامعه مان نشان می دهند و در حال انجام آن هستند. حزب، یعنی حزب کمونیست پرو که جنگ خلق را رهبری می کند، نشان دهنده کامل این مسئله است که حزب پیشاهنگی پرولتاریا بوده و استوارانه وفادار به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و بکار بست دقیق و درست آن در شرایط ویژه و مشخص انقلاب دموکراتیک نوین پرو می باشد، و بعلاوه این حزب با عزم و استواری تمام رهبری جنگ خلق را در دست دارد - جنگی که بدون تزلزل بسوی برپائی جمهوری خلق پرو که راهگشای سوسیالیسم و هدف نهائی است پیش رفته و خواهد رفت. جنگ خلق درهم کوبیده نشده، متوقف یا سبک نگردیده، بلکه همانگونه که سردمدار - ران رژیم (حتی در حالیکه مداوماً) سعی میکنند آنرا کوچک جلوه دهند و همانطور که وحشتها، مانورهای غصب آلود و ویژه تدابیرشان نشان می دهند) مجبور به پذیرش این مسئله گردیده اند که جنگ خلق پیشرفت و توسعه کرده و ضربات عظیمی بر آنان وارد می آورد. بدین ترتیب، توطئه کشتار جمعی و خودکشتار جمعی با شکست روبرو گردیده است؛ همانطور که سیاست بکار گرفتن توده ها علیه توده ها شکست خورد و همانطور که کل استراتژی ارتجاعی آنان شکست خورده است. از بکار گرفتن توده ها علیه توده ها، از کشتار جمعی و از استراتژی ارتجاعی آنان چه حاصل گشته است؟ یکبار دیگر دست نیروهای مسلح دولت پرو، تا درجه ای که در تاریخ این جمهوری سابقه ندارد، در خون آغشته شده است، قتل عامی که آنها بدان دست آورده اند بیشتر و بیشتر علیه شان عمل خواهد کرد و تنفر طبقاتی متمرکزی را که بی رحمی جنایتکارانه آنها در توده ها انباشته است، برخواهد انگیخت. بزرگی رسوائی آنان در خاطره توده های بیشمار ثبت گردیده است، توده هائی که مجازات خردکننده -

ای را برای آن کسانی که از نظر نظامی و سیاسی مسئول هستند در نظر خواهند گرفت. مهم نیست که این زمان چقدر بطول کشد. این خون که امروز از روی بدخواهی و پستی ریخته شده است یک اتهام قدرتمند و رعد آسا علیه دولت پرو، نیروهای مسلح و پلیس آن، رهبران سیاسی و سردمداران جنایات ضد - انسانی است. و در حالیکه جنگ پیروزمند خلق عدالت تمام و کمالی را که امروز انکار می شود را پیش می برد، این خون بیشتر و بیشتر در فشی در مرکز طوفان انقلاب خواهد شد که به اعتراض درآمده و خواهد درخشید.

آنچه مادر جنگ خلق پرو مشاهده و تجربه کرده ایم برای ما تأیید دوباره و حتی عمیقتری است بر قانون ناگزیری که صدر مائوتسه دون آنرا ارائه نمود: "تمامی مرتجعین سعی میکنند بوسیله کشتار توده های انقلاب را محو و نابود نمایند. آنها می اندیشند هرچه بیشتر بکشند، هرچه بیشتر انقلاب را تضعیف خواهند کرد اما با وجود امیال ذهنی ارتجاع، حقایق نشان می دهند که آنها هرچه مردمان بیشتری می کشند، انقلاب نیرومندتر شده و مرتجعین به سرنوشت شوم خود نزدیکتر می شوند. این قانون ناگزیر تاریخ است."

ششمین سالگرد جنگ خلق

بکار بست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در شرایط کنکرت جامعه پرو به این نتیجه گیری منتهی می شود که قهر انقلابی یا انقلاب قهر آمیز، یعنی تنها راه گرفتن قدرت دولتی و دگرگون کردن جهان، باید شکل جنگ خلق و بطور خاصتر یک جنگ دمقانی به رهبری حزب کمونیست پرو و بعنوان نماینده پرولتاریا بخود بگیرد، جنگی که بمثابة یک تمامیت کل اساساً در روستاها آغاز گشته و در شهرها تکمیل می شود. این جنگ از محاصره شهرها از طریق روستاها که اساس آن برقراری مناطق پایگاهی است پیروی می نماید، بدین ترتیب انقلاب دموکراتیک با برقراری جمهوری خلق به اوج خود می رسد، پیروزی عظیمی که بایست در

پی گیر شده تداوم انقلاب از طریق سوسیالیسم و انقلابات فرهنگی تحت دیکتاتوری پرولتاریا - با اعمال فاطمانه قهر طبقاتی - تانائل شدن به کمونیسم شکوهند ، این قلمرو حقیقی آزادی، به همراه تمامی نوع بشر ، باشد . با عنوان کردن مسئله بدین طریق ، چهار مسئله بنیادی مطرح می کردند که باید در نظر گرفته شوند : مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بمثابه ایدئولوژی پرولتاریا ؛ حزب بعنوان رهبر جنگ ؛ جنگ خلق در شکل خاص خود یعنی جنگ دمقاسی که از محاصره شهرها از طریق روستاها پیروی می نماید ؛ و مناطق پایگاههای انقلابی یا قدرت نوین دولتی . بگذارید ششمین سال را که اکنون پایان یافته در پرتو این نکات مربوطه مورد قضاوت قرار دهیم .

در رابطه با مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم . ماموضع پرولتاریای بین المللی ، این آخرین طبقه ، که دارای منافع طبقاتی خاص و متفاوت و در صددیت با منافع دیگر طبقات است ، را برگزیدیم . ما این موضع را با این هدف برگزیدیم که خلقهای جهان تنها تحت رهبری پرولتاریاست که میتواند به کمونیسم نائل گردند، و این تنها جامعه نوین بینظیر ما بدون استثمار کننده و استثمار کننده، بدون ستمکش و ستمگر ، بدون طبقات ، بدون دولت ، بدون احزاب ، بدون دمکراسی، بدون اسلحه و جنگ ، جامعه "همانگی عظیم"، جامعه را دیکیال و نهائی نیست که ۱۵ میلیارد سال ماده در حرکت - آن بخش از ماده ابدی را که میشناسیم - بسوی نیل بدان در حرکت بوده است . اما تنها با سوق دادن مبارزه طبقاتی به جلو تا رسیدن به قله حماسی جنگ خلق ، با داشتن سلاح در دستان طبقه وتوده های مردم ، پایان یافتن همیشگی جنگ ضد انقلابی ، سرنگون شدن امپریالیسم و ارتجاع و محو شدنشان از چهره زمین ، و در سایه سلاحهای جنگ شکست ناپذیر خلق که دیکتاتوری پرولتاریا بر رویش بنا می گردد ؛ جامعه در تمامی عرصه ها دگرگون می شود ، تمامی اختلافات طبقاتی و مالکیت خصوصی برابر از تولید که این اختلافات را سبب میگردد، نابود

میشود؛ برای همیشه جنگ خاتمه می یابد و کمونیسم برای تمامی بشریت به درخشش در می آید . از آنجائیکه ما موضع پرولتاریای بین المللی را برگزیده ایم ، نقطه آغازینمان همان ایدئولوژی، امروز آن است ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم که مائوئیسم بعنوان مرحله سوم آن، رفیعترین قله ای که ایدئولوژی پرولتری در پروسه تاریخی رشد خود بدان نائل گردیده ، عمدگی دارد . در این بستر است که ماموضع و منافع طبقاتی پرولتاریای پرو را بعنوان بخشی از طبقه جهانسی کارگر بخود اختصاص می دهیم ، زیرا تنها بر پایه دگرترین جهانی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که میتوان در کنار پرولتاریا ایستاد و در اینجا و یا هر جای دیگری برای منافعش جنگید . فقط یک ایدئولوژی پرولتری وجود دارد؛ این ایدئولوژی قابل اطلاق به تمام جهان بوده و رشد و توسعه اش یک پروسه واحد جهانی است . از سوی دیگر از زمانیکه مارکس ، مارکسیسم را بنا نهاد و از طریق پیشرفت هائیکه توسط لنین و صدر مائو تسه دون صورت گرفت ، مسئله اساسی همیشه بکارگیری این علم در شرایط هر کشور بوده است . در نتیجه، مشکل در بکارگیری مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در شرایط کنکرت انقلاب پرو ، و بویژه در بکارگیری قانون جهانی قهر ، جنگ خلق و جنگ انقلابی در این کشور ، نهفته است . از این ترکیب مارکسیسم با واقعیت کنکرت ما اندیشه راهنما، یعنی بکارگیری مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در شرایط کنکرت انقلاب پرو بوجود آمده و توسعه می یابد . بطسور خلاصه ، نقطه آغازین ما دیدگاه پرولتاریای بین المللی ، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و اندیشه راهنمای صدر گونزالوی می باشد . اینها پایه تمامی حرکت سیاسی ، تئوریک و عملی ما را تشکیل می دهند ؛ بدون این پایه خدمت کردن به این طبقه بطور استوار و مداوم امکان پذیر نیست .

در رابطه با حزب . ابتدا نگاهی داشته باشیم به ضرورت یک حزب ؛ سپس بعد از آنکه بوجود آمدن

آنها از نظر گذراندیم به نقش کنونی آن برخورد خواهیم کرد . از همان ابتدا، مارکسیسم اعتقاد بر این داشت که برای رهبری مبارزه جهت گرفتن قدرت دولتی باید حزبی وجود داشته باشد . این مسئله مورد تصریح لنینیسم و تاکیک مکرر مائوئیسم قرار گرفت . بدون حزبی انقلابی از نوع نوین مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی هیچ انقلابی برای پرولتاریا و خلق نمی تواند وجود داشته باشد . این حقیقت بزرگی است که هیچ کمونیستی نمی تواند لحظه ای بوجود آوردن آن (حزب - م) طفره رود ، حقیقتی که مائوئیستهای پسر و مجبور به مواجهه با آن شدیم . حزب کمونیست پرو در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتکی تاسیس گردید . او آنها با تلهای اساسی مربوط به جامعه پرو ، مسئله ارضی ، سلطه امپریالیستی ، نقش پرولتاریای پرو ، بعلاوه نکات برنامه ای و یک خط سیاسی عمومی و خطوط سیاسی خاص منتج از آن مسلح نمود اما آن بنیانگذار در کمتر از دو سال بعد در ۱۹۳۰ درگذشت ؛ حتی کنکره اول نیز معوق ماند ، بنابر این حزب نتوانست پیش از آنکه روند هایی که از قبل در حال رشد بودند فرصت جهش بیابند ، خود را تثبیت نماید . ماریاتکی و خطش آشکارا زیر سوال رفتند و خط بوسیله " راپینس " تغییر یافت . بدین ترتیب اپورتونیسم رهبری حزب را غصب کرد و اقتدارش را در مبارزه میان دو خط مشی در حزب اعمال نمود ، که نتایج سنگینی برای انقلاب و طبقه ببار آورد . این راه ، به حماقت گرائی پارلمانی انجامید که در خدمت بورژواکپرادورها بنمایندگی " پادرو " ، در انتخابات ۱۹۳۹ تجلی یافت . بعدها ، در دوران جنگ جهانی دوم ، " کنکره بنیانگذاری " ساختگی بوجود آمد که خط سیاسی عمومی " اتحاد ملی " را تحت هدایت رویزیونیسم " پروردیته " ، تنظیم کرد - بیانی از سازش با سلطه امپریالیسم - یانکی و حاکمیت بومی بورژوازی کمپرا - دور و ملاکین فئودال ، تحت عنوان مبارزه علیه فاشیسم . در نتیجه ، این وضعیت منجر به شرکت حزب در



خیزش دانشجویی در فرانسه امپریالیستی

نوشته کلود دوشن

این بحران چشم اندازهای مهمی را برای پروسه تدارک انقلاب در کشورهای امپریالیستی، مطرح نمود. اینگونه عصیان های اجتماعی که آرامش عادی دوران من حیث المجموع غیرانقلابی را برهم می زنند، برای پرولتاریا عرصه های مهم آزما-یش و زمینه کسب نیروی بیشتر میباشند. مضافاً، همانطور که لنین اشاره کرد بحران هازمینه های اصلی مبارزه طبقاتی را که معمولاً نهفته هستند - از جمله ضعف اساسی سیستم، خصلت بنیادین دیکتاتوری بورژوازی، نقش و برنامه نیروهای طبقا-تی مختلف - آشکار میسازند.

شورشهای دانشجویی و دانش آموزی فقط سه هفته بطول انجامید. اگرچه نظم مجدداً برقرار شد اما طبقه حاکمه جراحات زیادی برای پانسمان، و پلهای اجتماعی بسیاری برای ترمیم داشت. از همه مهمتر افت درجه اعتبار حکومت - که جای بسی خوشحالی است - باعث رشد فعالیت انقلابی گشت.

"مارفرمهای دانشگاهی شمارا نمیخواهیم!"

آنچه که ماشه جنبش را چکاند، عبارت بود از لایحه ارتجاعی جهت تدوین برنامه ریزی مجدد و مدرنیزه کردن تحصیلات عالی در فرانسه. این تغییرات از نظر بورژوازی مدتها پیش موعدها-ن سر-

طغیان عظیم و ناگهانی دانشجویان و دانش آموزان در دسامبر ۸۶، سراسر فرانسه را در بر گرفت. این طغیان، کلیه فرضیات کوتاه نظرانه بورژوازی مبنی بر اینکه نسل جوان امروز در فرانسه از سال ۶۸ به بعد خاموش شده، را یکبارہ دود کرده و به هوا فرستاد. به علاوه، این حرکت باعث خانه تکانی تصورات آن دسته نیروهای انقلابی شد که به استقبال این امواج ناگهانی شتافتند. این حرکت ثابت نمود که مسلم دانستن صحنه سیاسی غیر فعال و خسته کننده فرانسه همان قدر قنا-بل پیشگوئی است که ظواهر امر نشان داده اند. دود آتچنان نبود که خبر از انفجار آتشفشان دهد.

اما منفجر شد، آنهم چنان سریع و نا-گهانی و با قدرتی عظیم که این جامعه را به لرزه درآورد و دولت را بدرون پيسك بحران سیاسی پرتاب نمود - منجمد تعرض ارتجاعی ای که منجر به عقب نشینی بزرگ شد. همچنین جوانان تازه بیدار شده را فعالانه به زندگی سیاسی کشانده و هم - زمان در شهرهای چند کشور، بخصوص اسپانیا، آلمان، بلژیک و سوئیس، گردید.

* کلود دوشن یکی از هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که در جریان دسامبر ۸۶ در پاریس فعال بود.



رسیده بود - تغییراتی که در ساختار ویر -
نامه تحصیلی جهت آماده ساختن نخبه‌های
آموزش دیده دانشگاهی برای پاسخگویی
به نیازهای امپریالیسم فرانسه ضرور بیند.
از زاویه دانشجویان این لایحه مانع دیگری
بود در مقابل آینده ای که پیش از اینهم
آنها را معلوم می‌دیدند. جنبش دانشجویی
از همان آغاز، جنبشی متناقض بود که تجزیه و
تحلیل دقیق نیروهای انقلابی آگاه را می-
طلبید.

از یکطرف، جنبش بنحوی آشکار و
قدرتمندانه، پیرو شدت یافته "گزینش"
دانشجویان را که بمعنای حذف دانشجویان
"فقیر" و ارتقاء "از مایه‌تران" در سلسله
مراتب جامعه بود، آماج حمله خود قرار داد.
دلیل اصلی این اعتراض، مخالفت باشیوه
های جدید پدیرش بود که بهر دانشگاه
(معروف به فک FAC) اجازه می‌داد
دانشجویان خود را مطابق معیارهای خویش
انتخاب کنند و بجای مدرک رسمی دولت
که بدون در نظر گرفتن مدرسه ای که در
آن تحصیل شده در همه جا مورد قبول است،
مدرک خاص خود را صادر کند.

دانشجویان سابقاً می‌توانستند به هر
کدام از ۷۸ دانشگاهی، که سیستم آموزش
عالی فرانسه را تشکیل می‌دهند، وارد شوند و
به شرط قبول شدن در امتحان دیپلوم
دبیرستان، در هر رشته ای که بخواهند
(حداقل در حرف) نام نویسی کنند. بنابر-
این، آنها اول از همه علیه سختگیری های
فزاینده ای که موقع ورود به دانشگاه و
همینطور هنگام ورود به سیکل دوم بعد از دو
سال اعمال میشد، شوریدند.

اقدامات دیگری که باعث خشم
دانشجویان شد، طرح افزایش شهریه
بود که هرچه بیشتر باعث تقییم بندی
مدارس به فک های ممتاز و درجه دوم،
تفکیک دانشگاه ها به بخشهای تخصصی
معین و همچنین تنظیم دوره تحصیلی در جهت
رفع نیازهای صنایع خصوصی ای که قرار
بود بخشی از مخارج آنان را سوبسید کنند،
میگردید.

این لایحه که به "رفرم" دوواکه
(آلن دوواکه، نایب وزیر مسئول آموزش
عالی) معروف شد، با طرح دیگری، برای
تغییر دبیرستانها (لیسه LYCÉES) همراه
بود، که جوانانیکه قبلاً در کانال "مدرسه"
آموزش حرفه ای ("LEPS) نیافتاده باشند



لیسه را می‌گذاشتند. (LEPS) آندسته
مدارس فنی و دبیرستانهای غیر آکادمیک
هستند که به اخذ دیپلم منتهی نمیشوند و
فارغ التحصیلان آنها به دانشگاهها راه
نمی‌یابند. پیرو اولیه تعیین مسی-
ر تحصیلی در حدود سن ۱۴ سالگی به انتهای
خود می‌رسد - اگرچه این در واقع از خصو-
صیات سیستم آموزشی از همان روز اول
مدرسه است. این رفرم که توسط "رَبه
مونوری" وزیر آموزش و پرورش طرح شد
خواهان این بود که برنامه تحصیلی سالهای
آخر "لیسه" را فشرده کند و کلاسهای راکه
برای گرفتن "بک" ضرورت مطلق
ندارند - مانند زبانهای خارجی در بعضی
از رشته‌های تحصیلی - حذف نماید و از
تعداد معلمان و برنامه های ویژه بکاهد.
این باعث هرچه ساده و سریعتر شدن آن
تحصیلات وسیعی میشد که دانشجویان
حداقل می‌توانستند در سطح دبیرستان به
فراگیری آن امیدوار باشند و همچنین باعث
میکشت که پیرو گزینش دانش آموزان
تسریع شده و تحدید امکانات و فرصتها در
مرحله پیشتری انجام شود.

از طرف دیگر، این جنبش دانشجویی
بپاخواست تا که از موقعیت دانشجویان
بعنوان بک قشر تا بحال مصون جامعه، دفاع
کند. اگرچه این جنبش، نخبه گرایی هر
چه بیشتر سیستم آموزشی را رد کرد، اما بر-
زمینه ای انجام شده که هم اکنون برای بر-
گزیدگان و نخبگان آینده جامعه در زود شده
است - یعنی برگزیدگانی که آماده میشو-
ند تا کارهای اداری سطح متوسط و مقام
های حرفه ای و همچنین برخی شغلای سطح
بالا را بعنوان مدیران و تکنیسین ها-
اشغال کنند، که وظیفه پیشبرد سیستم امپیر-
بالیستی را بعهده خواهند داشت. پست های
بالا هنوز عموماً برای تعداد خیلی از فارغ-
التحصیلان "گرانداکل" رزرو شده است.
"گرانداکل" برترین مدارس دولتی هستند
که بورژوازی آنها را با جدیت در آنجا
بعنوان مدیران و حاکمان بسورژوازی
آینده آماده می‌سازند - جایی که دارند -
کان "بک" برای ورود بدان باید امتحان
بدهند.

یک مجله هفتگی بابدینی تلاش نمود
که بین دانش آموزان سال ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸
وجه تمایز ی قائل شود و نوشت "در سال ۶۸
آنها فریاد زدند دبیرست هزار کارگر در راه

بهتر از سرگرم شدن در بازیهای بوروکراتیک بود.

گسترش جنبش، همچون بوته آتش

قبل از نوامبر، جوانان دانشجویان اینک مقامات دولت قصد تغییر شکل آینده آنها را داشتند، بیخبر بودند. نیروهای طرفدار حزب سوسیالیست در سازمان سراسری دانشجویان "ID - UNEF" (I.D. یعنی دمکراتیک - مستقل) از "UNEF" سازمان دانشجویی تحت کنترل حزب "کمونیست"، متمایز میشدند. آنها دو سازمانی اندک از درون تحولات ۶۸ بوجود آمدند. این دو جریان، اول موضوع را در بعضی "فک" ها، بخصوص در "بیلتانوس" که در شمال پاریس واقع شده، مطرح کردند - جائیکه جنبش ضد نژادپرستی اس. او. اس. راسیسم (SOS Racisme) نفوذ ویژه ای داشته و در دو سال گذشته عده ای از جوانان فرانسوی را فعال کرده است. در اواسط نوامبر، جلسات توده ای که بزودی معمول گشت و "جمع عمومی" نامیده میشدند، رأی به اعتصاب داده و تصمیم گرفتند آنرا به تمام سیستم دانشگاهی فرانسه تعمیم دهند. جلسه سراسری نمایندگان که در دانشگاه سوربن تشکیل شد، رأی به ادامه جنبش اعتصابی برای شکست دادن رژیم "دوواکه" در سرتاسر فرانسه را صادر کرد. در ۲۳ نوامبر تظاهرات سراسری معلمان توسط اتحادیه هواداران سوسیالیست فدراسیون سراسری معلمان (FEN) برگزار شد. دوشنبه ۲۴ نوامبر، دانش آموزان یک دسته از خود را برای توضیح خطرات لایحه "دوواکه"، بویژه به کلاسهای قدیمی آماده سازی یک (BAC) فرستادند. تظاهرات سراسری فراخوانده شده برای ۲۷ نوامبر در پاریس، آزمایش اولیه قدرت این جنبش تازه شکوفان بود. راهپیماییها از ۶ تا ۸ جهت مختلف تشکیل شده و بطرف خیابان اصلی محله لاتن - بلوار سن میشل - جریان یافتند. جریان بی انتهای از گروه های محصلین فک و لیسه که بخش داخلی شهر را احاطه کرده بود، راه خود را بسوی ساختمان مجلس ملی (محل برگزاری جلسات پارلمان فرانسه) باز نمودند. در نخستین لحظات، پلیس رسوای ضدشورش (CRS) راههای منتهی به این ناحیه ممنوع را مسدود کرده بود. اما بعداً به آنها فرمان عقب نشینی به

هستند (تادر سنگربندی محله لاتن) بیا کمک کنند. ما باید تا آن موقع قدرتمندانسه مقاومت کنیم! در ۱۹۸۶، آنها می گویند، اگر کارگران بیاپیوندند خوب است، فقط تا زمانی که مجبور نباشیم با هم یکی شویم!

در حالیکه این نسل جوان، که والدین شان اغلب در سال ۱۹۶۸ قیام کرده بودند و روی هم رفته اصلاً با تغییرات سیاسی راست روانه ای که توسط دولت انجام میشوند سرسازگاری ندارند، قبل از این جنبش به یک نسل غیر سیاسی پرورش یافته در آب و هوای تیره سوسیال دمکراسی شباهت داشت. اینها جوانانی بودند که با چیزی به مخالفت برخاستند که آنرا زوال آزادی ها و فرصتهای برابر میدیدند. اما اینکار را تا حدی از یک چارچوب "ضدایدنولوژیک" انجام دادند، که گرایش به این داشت، مانع ریشه یابی واجب این نابرابریها گردد، و نکات مربوط به مسائل فرهنگی که با ملیت از اولیاء امور انتقاد کرده باشد را ترجیح می دادند، و بخصوص با سافتادن به درون یک موجودیت بوروکراتیک، بادیسیپلین و خسته کننده ای که در دورنمای آن رشد نرخ بیکاران نقش بسته است، وارد کردند. با در نظر گرفتن بافت اجتماعی فرانسه که ۱۱٪ جمعیت آنرا بیکارانی که اکثر آن جوان هستند تشکیل میدهند، نبود چشم اندازهای کافی نقش مهمی بازی میکرد. خیلی هادر مبارزه علیه نژادپرستی فعال بوده اند. در حالیکه، موقعی که کشتی حفظ محیط زیستی، بنام "جنگجوی رنگین کمان" علیه آزمایش هسته ای در اقیانوس آرام دست به اعتراض زده بود توسط دولت غرق شد، آنها حرکتی نکردند.

بعد از اینکه وقایع بالا گرفته و افکار مردم درباره همه چیز به آزمایش گذاشته شد، بدیهی بود که خیلی ها میخواستند بعد از تظاهرات سیستم را، البته معقولانسه و بنویسند، اصلاح کنند. البته این خود سیستم بود که میرفت چشمانشان را باز تر کند، و بناچار مسائلی خیلی بیشتر از بازسازی دانشگاهها را پیش کشد.

بازبینی کل سیستم دانشگاهی، می بایست مورد مخالفت قرار می گرفت: تنها چیز خوب در رابطه با آن عکس العمل تندی بود که دامن زده و عده زیادی را با هنر عملی علم سیاسی آشنا کرد، که بر مراتب

ماشینهایشان داده شد. زیرا از نظر دولت نشان دادن چنگ و دندان به تظاهر کنندگان جوان و بی تجربه ای که برخی از آنان بطور فردی سعی در متقاعد نمودن پلیس ضدشورش به حقانیت امرشان داشتند، بسیار زودرس میبود. برخی شعار "فرزندان شما نیز دانش آموزند!" را فریاد میزدند.

دانش آموزان فریاد میزدند: "دوواکه نمیدانی مار فرمهای ترابه چه روزی خواهد هم انداخت. لحظه ایهم منتظر نباش، دوواکه استعفا بده!" تنها یک مقابله سخت میتوانست امواج مردم رو بغزونی آنها را محدود کند. در آنسوی دروازه بزرگ آهنی، هیئت وزیران منتظر و عرق ریزان نظاره گریه بودند. در سوی دیگر ۲۰۰ هزار جوان، که اکثریت عظیمی از آنان برای نخستین بار در زندگیشان در خیابانها با هم لهله فریاد میزدند تا شنیده شوند.

از "سیاست زدائی"

تا سیاست چه کسی؟

کدازه های سیاسی، احساس وحشت و امیدواری به نیروی عظیم و انباشته از انرژی بدون آنکه واقعبانان آگاه باشند جور آتشین ساخته بود. جوانی و روحیه زنده، خود را در ابتکار بیامانند جوانان مبنی بر جرأت بیباکانه، جهت مقابله با وضع کنونی و عدم تن دادن به محدودیت دیگری بر آینده شان، منعکس مینمود. اما بیشک، در کمانهمگون بود. برخی این حملات دولت را با سایر حملات ربط داده و شعار "دوواکه را از کشور اخراج کنید نه مهاجرین را" سر میدادند، ولی رایجترین شعاران روز "دوواکه و رفقه امتحانی تو صفر میگیرد"، بود سادگی خاصی گسترش یافته بود که عمدتاً خود نمایانگر بی تجربگی فعالیت سیاسی دانش آموزان غالباً خرده - بورژواکه در یک کشور امپریالیستی شروتمند پرورش یافته اند، بود. ولی این ساده لوحی بطور عمد از همان ابتدا با شعار رهبران دانشجویان ("ما غیر سیاسی هستیم") تقویت شد.

هدف آنها محدود کردن مسئله در چارچوب دانشجویی - نسبتاً فرمیست - بود. واقعیت، گسترده بودن فریاد "سیاست زدائی" در ابتدای امر، سطح شروع جنبش را نشان میداد. این شعار بخشاک عکس العملی به مطبوعات بورژوائی بود که فوراً تلاش



داشتند جنبش را پیشاپیش آلت دست معرفی کنند. این ایده غلط از جانب برخی ترسکینتهای در واقع دست راستی در رهبری سراسری بی‌خاست بیشک این امر بر پایه گرایش واقعی به پاک کردن تمامی برجستهایی که به جنبش زده میشد و در جنگال سیاست تثبیت شده قرار داشت. اما حوادث، محاسبات نبرد را تغییر دادند. دانشجویان فکرمی کردند که قادر خواهند بود اتحاد و استقلال خود را از آشخوهای گوناگون از طریق "غیر سیاسی" مانند، حفظ نمایند. دانشجویان میانه روترو عقب روتربخشا بدین خاطر به این حیطة ایمن چسبیدند که بتوانند پشتیبانی جامعه بورژوازی را جلب کرده و در چشم آنان محق جلوه دهند. این نکته خود، یک بیان کاملاً سیاسی بود. بیشک کسانی هم بودند که میخواستند جنبش "غیر سیاسی" بماند تا بلکه بتوانند علیه میراث ماه مه ۱۹۶۸ و نفوذ مائوئیستها و آثار شیستهای آن زمان زوزه بکشند و بر اساس سقوط کل چپ غیر پارلمانی و

اندام آن در سیستم، مدعی مرگ آلترناتیو انقلابی گردند - که ایلهم بسیار سیاسی بود.

بزودی روشن گردید که مسئله، "غیر سیاسی" باقی ماندن نیست. بلکه مسئله این است که جنبش سیاست چه کسی را خواهد پذیرفت و بر مبنای کدامین خط سیاسی صف بندی خواهند نمود. با تکامل جنبش، جهالت شرکت کنندگان سرپا جای خود را به درک سیاسی جنینی میداد و آنها را مجبور به تعیین خطوط و دفاع از آنها میکرد. بورژوازی خود از قبل، سعی در قطب بندی جنبش کرده بود. دانشجویان از توفیق صفات القاء گرانه در مورد جنبش، همچون "بی اهمیت"، ناآگاه، و خوشحال از به کلاس نیامدن "شدیدا عصبانی بودند. شگفت آور نبود که نشریات، بشکل دادن سیاسی

جنبش توجه زیادی نمایند و بلندگوهای خود را زیر گوش آن دانشجویانی که نگران منافع تنگ خود برای پیشرفت و کسب یک شغل راحت بودند قرار دهند. آنها بطور مداوم یک کارزار سیاسی - ایدئولوژیکی را علیه ماه مه ۶۸ دامن می زدند. آنها دائماً از عدم تشابهات برای ترویج شعار از پیش شایع در میان دانشجویان - همچون "۶۸ قدیمی است، ۸۶ بهتر است" استفاده می کردند. آنها دعاهای تحلیل دارشان - (مثل "بجوانان میانگاه کنید که مرزه شیرین حق دمکراتیک را با بیگان آزادانه خود از طریق جشنهای خیابانی و راهپیماییهای مسالمت آمیزی چشند"، در ۶۸ آنها سیستم را رد می کردند حال در ۸۶ چیزی را که میخواهند یک جای امن در خود سیستم است. ") - را انتشار میکردند.



اوضاع در اوایل نوامبر پیرالتاب بود، و در پی کشاندن خود به سطحی عالیتر بود. از همان اولین روز اعتراض، جوانان به نیروی عظیم اجتماعی خود آگاه شدند و بقیه جامعه را با صدای رسانا گزیر به عطف توجه به دانشجویان نمودند. دانش آموزان دبیرستانها در مبارزه خیز برداشته و از دانشجویان از لحاظ انرژی، خلاقیت و تعداد پیشی گرفتند. این جنبش خیابان - های شهرها را از لیل Lille تا مون پلیر Montpellier دربر گرفته و به بیرونها گشت. بحثها در گوشه های خیابانها و کافه ها در همه جا دامن زد. در مسیر راهپیمائی ها هزاران نفر به تماشای ایستادند. برخی از آنان فعالین یک دهه قبل بودند که متناوباً با یلخند می زدند، هلهله می کردند و سر خود را می خاراندند، و متعجب بودند از اینکه از کدامین جهنی این موج عظیم جوانان "طرفدار مسالمت" که با فریاد گلی خود راهپاره می کردند، ظاهر گشته اند.

عرصه سیاسی در فرانسه

از ۶۸ تا ۸۶

اینان جوانانی بودند که تجربه ژرف سیاسی ۱۹۶۸ را که مبین گرایشات انقلابی بود در پشت سر گذاشتند. آنها از هم پاشیده، با از سر تسلیم پذیری همکاری با بورژوازی سوسیال دمکرات (که برخی میخواستند

آنها را بیش از یک دهه قبل از ستونهای دانشگاه سوربون حلق آویز کنند) نشده و یاد راغوش سنگی آن جای نگرفته بودند. تنها واقعه بسیار موثر که چشم انداز سیاسی فرانسه را در سالهای دهه ۱۹۸۰ شکل داد، انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور در سال ۱۹۸۱ بود. انتخاب سوسیال دمکرات - سی پایان سرایش طولانی از جنبش انقلابی توده ای بود که از ۱۹۶۸ آغاز گشته بود. آنها نیکه تاکنون بدنباله روی از آن کشیده نشده بودند، گنج شده و در برابر موضع چپ، میانه رو، اما کاملاً امپریالیستی خلع سلاح شده بودند. شادی موقتست پیروزی مردم علیه راستها، پیش درآمد خواب طولانی، انفعال سیاسی و همچون فنانی نسلی بود که در خشم مبارزه طبقاتی ۱۹۶۸ و جهان، به غلیان بیدار گشته بود.

ماه مه ۱۹۶۸، دو ماه بحران عمیق اجتماعی و سیاسی، و جوانان در صدر جنبشی که نظم بورژوازی را به مبارزه طلبیده بود، ثبات بعد از جنگ جهانی طبقات حاکم را صدمه زد. این امر با مبارزه انقلابی مردم ویتنام و جنبشهای گسترده ضد امپریالیسم امریکا و اوج مبارزه انقلابی در سراسر جهان، بخصوص خیزش انقلابی توده ای مجدد در چین در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، مصداق گشت! اگرچه جنبش ابتدا با خواسته های دانشجویان بخاطر گسترش امکانات دانشگاهی آغاز گردید، اما سرعت بمقابله صریح با دولت تکامل یافت و خصلت خود جامعه سرمایه داری را زیر سوال کشید. چندین روز دانشجویان در محله لاتن با سنگ به نبرد پرداختند که با پیوستن

گردانهای جوانان دبیرستانی و ساختن سنگرها ادامه پیدا کرد که خود تعداد زیادی از کارگران و جوانان کارگر را به درون مبارزه کشید. شعار معروف "بیائید معقول باشیم، و غیر ممکن را خواستار شویم"، عدم قبول جنبش به گردن گذاشتن به چیزی که در سیستم بورژوازی قابل قبول و دست یافتنی بود، به نمایش گذاشت.

صدها هزار کارگر با شرکت آگاهانه در مبارزه طبقاتی که شامل ضمیمه با چنگکهای بهم فشرد، رویزونیسم نیز بود، تحریک شده بودند. کارگران تقا - ضامای مداوم اتحادیه کارگری (CGT) تحت کنترل حزب کمونیست "فرانس را گردن نگذاشتند، کارخانه ها، معادن بندرگاه ها و ادارات دولتی را با اشغال درآورده و توسط امواج اعتصابات پی در پی که به تمام محلات در افتاده جا معه سرایت نمود به مباحثات بر سر مسئله رفهم یا انقلاب دامن زد، فرانسه را فلج کردند.

شورش گسترده و عمیق بود و بر پایه آزادی طرز تفکر قرار داشت که از شورش خود بخودی ملهم از احساسات آنارشیستی "مرگ بر مسئولین" ناشی میشد، و با محافظه کاری رویزونیسم و رفهمیسم تروتسکیستی مقابله میکرد. اما این نیز یک واقعیت است که نفوذ مارکسیست - لنینیستها - همچون موج به پیش میتاخت. کتاب سرخ نقل قولهای مائو و سایر متون مارکسیست - لنینیستی بطور وسیع مطالعه میشدند. مائو و دیدگاه انقلابی به جریانی در شورش تبدیل شده بود. در طول یک هفته، توده های انقلابی در چین نیز تظاهراتها و میتینگهای بزرگی در پشتیبانی از مبارزه در فرانسه برپا داشتند و بر اهمیت حرکت دانشجویان در سوق دادن پرولتاریا به صحنه سیاسی تاکید ورزیدند.

بورژوازی فرانسه از طریق سرکوب بسیج پایه مستحکم از شهر و ندان وحشت زده محترم، و بخصوص امتیازات گسترده، اقتصادی به کارگران، توانست به بحران ماه مه ۶۸ پایان دهد. معذالک ماه مه ۶۸، یک محرک عظیم در رشد جنبش مارکسیست لنینیستی کشور شد. مائو تبه دون، نه تنها بطور مستقیم در جنبش انقلابی، بلکه بطور وسیعتری در میان روشنفکران و دیگران نفوذ فراوانی برجای نهاد. دورنمای ۶۸ دیگری در طول تمام برخوردهای دسامبر ۸۶، بورژوازی را دامن آزار میداد. هر



چه آنها بیشتر از "عدم شایهت" سخن می- گفتند، نشانه این بود که بیشتر نگران آن شده بودند.

بر طرف سازی صدمات ۱۹۶۸ برای بورژوازی یک دمه بطول انجامید. از نظر ایدئولوژیک آنها یورش را علیه مارکسیسم-پروژه اندیشه مائو تسه دون برآه انداختند. دختر پردام امپریالیسم فرانسه، آنها را قادر به ادامه بسط نسبتاً نیرومند رشد دائمی سطح زندگی در طول اکثر سالهای دهه هفتاد ساخت.

ماشین عمده جهت "برگرداندن" نسل مه ۶۸ بدرون لایه های سیستم امپریالیستی چیزی بجز حزب سوسیالیست میتران، تحت ریاست جمهوریهای ژرژ پومپیدو و ژسکار د ستن، نبود.

پیشرفت اوضاع جهانی در کل، بویژه کودتا در چین و بحران درون جنبش بین-المللی کمونیستی که در فرانسه تقریباً به ازمه پاشیدن کامل جنبش مائوئیستی منجر شد، بر این پروسه تاثیر برجای نهاد.

این بود زمینه انتخاب میتران به مقام ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۱. ازمه پاشیدگی کامل هر گونه آئوژیسمونر (چپ) در مقابل دولت نتایج بقدرت رسیدن چپ در فرانسه بود (حزب کمونیست فرا-نس در ابتدا در دولت شریک بود). در ابتدا کابینه پرمورد دولت میتران امتیاز-های کوچکی (برای مثال، یک هفته مرخصی با پرداخت حقوق) داد. ولی کم کم دولت سیاستهای ارتجاعی رایجی بعد از دیگری (استرداد پناهندگان با سک به آغوش شکنجه گران اسپانیاییان، اعزام نیروی نظامی به چاد و لبنان)، علناً اتخاذ نمود.

علیرغم این احساسات در میان نسل نوینی که در سالهای میتران بزرگ شده بود، عمیقاً در حال رشد بود. بویژه جوش و خروش مهمی در میان "نسل دوم" مهاجرین یعنی فرزندان کارگرانی که از آفریقای شمالی و دیگر کشورها، که بخصوص در سال های ۱۹۶۰ جهت کار کردن به فرانسه آورده شده بودند، شروع به رشد کرده بود. "بر" ها (BEUR - خطاب عامیانه به عربها) که با آینده ای نومیده در فرانسه امپریالیستی مواجه اند، دائماً توسط پلیس سرکوب میشوند. اما آنها، برخلاف والدین خود بگونه ای تنگاتنگ در مجموع زندگی اجتماعی، فرهنگی کشور ادغام شده و یک نیروی کلیدی در میان جوانان رابطه-ور کلی، نمایندگی می کنند. جنبشی که

برتابلوی آگهی پشت سر پلیس ضد شورش فرانسه این عبارت به چشم می خورد: دولت در اینجا بر روی آینده شما سرمایه گذاری می کند.

"اس. او. اس. راسیسم" نامیده میشود، با شعار ضد پلیسی "به رفیق من کار نداشته باش!" به جوانان فرانسوی و "پِر" شوک وارد کرد. اگرچه اکنون این جنبش از طریق اپورتونیستهای سرسختی با حزب سوسیالیست در رابطه است، با چند فعالیت و عملیات عده کثیری از جوانان راه-خیابانها کاشاند.

جوانان "پِر" مستقیم ترین و نخستین پیشروان جنبش دانشجویی و کابوسی مداوم برای بورژوازی بودند.

سرمایه داری و آموزش یا علت ضرورت رفرم

در دانشگاههای فرانسه

دست چین کردن در آموزش و پرورش بیانگر عصب مهمی از جامعه بورژوازی است. این دست چین کردن، تقسیم بندی های طبقاتی را بوسیله تشدید اینکه چه کسی میتواند در سلسله مراتب سرمایه داری بالا برود و چه کسی برای همیشه از آن مردم است، تقویت میکند. این امر برای بورژوازی، تمرکز یک پروسه دائمی از دست چین کردن و شکل دادن به نسلی است که درون ساختار حاکمیت و تولید-پیش، و در عرصه های آکادمیک و علمی (که همگی در خدمت حفظ و تقویت ثبات کشور و رشد امپراطوریش میباشند) مستو-لیت مهمی بعهده خواهد گرفت. آموزش و پرورش بیشک صرفاً مکانیسمی است که امپریالیستها از آن طریق تعیین جانشینان خود را تضمین میکنند. اما این ارگان در سطح وسیعتری در جامعه، نقش ابزاری جهت باز تولید مناسبات مسلط مالکیت و روبنای بورژوازی را بازی میکند، که امپریالیستها باید شدیداً بدان تکیه کنند.

مدتی است که نظام آموزشی فرانسه بی کفایت و غیر قابل کنترل وصف میشود، فقط دوسوم کسانی که به دبیرستان وارد میشوند، میتوانند دیپلم بگیرند. تنها ۴۰٪ دانشجویان، میتوانند به تحصیل در دانشگاه ادامه دهند، که پس از دو سال اول تحصیل مدرک لیسانس (DEUG) را اخذ میکنند.

به منظور منطبق نمودن سیاست آموزش-شی بر مجموع الزامات تحمیل شده توسط بحرانهای اقتصادی امپریالیستها، تلاشهای همه جانبه ای صورت پذیرفته است. از یکسو، آنها راه تخصیص منابع را تنگ کرده اند و جهت رادریش گرفته اند که در تلاش به حداقل رساندن آموزش عمومی مجانی (یا کم هزینه) در سطح دانشگاه ها است که مستقیماً به مدرنیزه شدن در بسیاری از حیطه ها کمک نمیکند، که بمعنای تقلیل سوبسید بخش عمومی است. از سوی دیگر، رفرمهای آموزشی برای تربیت "بهر" کادر پر سنی و دسته جدیدی از تکنوکراتها بملابه بخشی از طرح کارآمد نمودن آن دسته از صنایع فرانسوی که از قابلیت رقابت برخوردار نیستند، طراحی شده است.

این رفرمها، بازمان "در تپا بق" هستند. بورژوازی فرانسه به همراه سایر شرکای امپریالیستی غربی، اساساً در بحرانی جهانی در گیر است و فعلاً نه در تدارک جنگ جهانی که این بحران به آن ست روان است، شرکت دارد.

مدتی است که بورژوازی به لزوم تغییر در ساختار اقتصادی فرانسه پی برده است و بسیاری از این دستکاریهای کنونی از زمان دولت سوسیالیستی شروع شده بود-ند. از آن جمله خود رفرمهای آموزشی،

که ابتدا توسط ژان پیر شوونمان ، وزیر سوسیالیست آموزش و پرورش ، طراحی شده بودند. این واقعیت که دولت دست راستی کنونی بصادرات ژاک شیراک در "همگامی" با میتران رئیس جمهور سو - سیالیست بخاطر اجرای این تغییرات در زیر حمله است ، بهیچوجه این حقیقت را تغییر نمیدهد که طبقه حاکمه حول سمتی که میخواهند فرانسه را ببرد ، توافق دارند.

تهاجمی همه جانبه

بدین ترتیب ، حمله ایدئولوژیک و سیاسی بر چار و جنجالی ، بگونه ای آگاهانه و مغرضانه بهمراه این تدابیر درجه بان است . این حمله که بوضوح بمنظور تشدید شوینیس فرانسوی و فراخواندن توده ها به بدل فداکاری و از خود گذشتگی طراحی شده ، توسط ترهات ارتجاعی نئوگلیستی قانونگذاران راست تقویت میشود.

چرخش در سیاستهای ملی که بایزوی کار آمدن شیراک تشدید گردید و به شکل یک حمله ارتجاعی همه جانبه تجلی یافت ، ظاهرا به آرامی پیش میرفت و انفجار علیه رفرم در دانشگاه ها حداقل بخشا و کنشی نسبت به کل این کارزار بود. بعد از تحویل دادن تعداد بیشتری از اهالی باسک به اسپانیا و بیرون راندن پناهندگان سیاسی ایتالیایی ، ایرلندی و سایر ملیتهای دیگر که در فرانسه زندگی میکردند ، شارل پاسکوا ، وزیر کشور - که هود مظهر ارتجاع در دولت است - در اکتبر ، بمنظور اخراج دستجمعی (۱۰۰ کارگر مهاجر از کشور مالی که ظاهرا اوراق هویتشان درست نبوده ، یک هواپیما اجاره کرد.

شدت عمل آشکار دست راستی هادر جریان یک سلسله بمب گذاری ترور - یستی و ارتجاعی علیه مردم در اوایل پائیز ۱۹۸۶ ، بیشتر شد. این مسئله ، پروسه قدرت گرفتن دست راستی ها را که از بهار سال قبل آغاز شده بود شتاب بخشید ، و آنها توانستند پلیس و کلاً دستگاه سرکوب گروشرانتهایش را بسیار علنی کنند . همزمان با بازجویی های خیابانی از مردم و بازرسی تمام وسایل آنها برای کشف "بمب" در هر شرایط قابل تصور در زمان هیستری ضد تروریستی ، پلیس از این مو - قعیت برای تشدید فشار جدید دولت بر مهاجرین با هدف اشاعه ترور در میان توده

های مهاجر و مشخص کردن "انگل های اجتماعی" پوست تیره که باید به "کشور هایشان" در آفریقا ، آسیا و یاهرای دیگر "بازگردند" و خانواده های "بدرکب" غیر فرانسوی زبان خود را نیز بهمراه ببرند ، استفاده نمود.

همچنین بمثابه جزئی از حمله ایدئو - لوژیک (که در حیطه آموزشی بصورت مقا - لاتی در مورد جلوه بخشیدن به اصول خانواد ه ، کارشید ، و سرزمین پدری برای "جوانانمان" ، خود را متبلور نمود) ، بخش اعظمی از وقت تلویزیون و تبلیغات غیر مستقیم (از طریق مصاحبه های "انتقادی" و غیره) جبهه ملی نئونازیست و سخنگوی هار آن بنام ژان ماری لوین ، بدین امر اختصاص یافته بود. این مدافع نژادپرست "فرانسه برای فرانسوی ها" ، بطور اعم شدید در زمینه سازی افکار عمومی برای موج ارتجاعی ، و بطور اخص در مورد طرح "قانون ملیت" که بوسیله دولت ارائه گردید ، کمک شایانی نمود. طرح اخیر ، فراخوان روشنی است در جهت قانونی کردن ترور و ستم بیشتر بر خارجیانی برپا. به ارتجاع ملی شونیستی . این طرح در زمینه "انتخاب" تبعه های فرانسه از میان جوانانی که از والدین مهاجر در فرانسه متولد شده اند (که برخی از آنها بطور اتوماتیک در سن ۱۸ سالگی تبعیت فرانسوی می یابند) ، از آنها می خواهد که اصالت فرانسوی خود را به اثبات برسانند ، چرا که بورژوازی باتکیه بر آنها وحدت ملی را میسازد و تحکیم می بخشد. همچنین ، این قانون در خدمت تحمیل محافظه کاری بر بخش در حال انفجار جامعه - نسل دوم جوانان خارجی - و با استفاده از حرب - تهدید به اخراج ، به وحشت انداختن آنهاست که شرایط لازم را ممکن است دارا نباشند (که ازم اکنون با جدیت شروع شده است) .

سپس سروکله قوانینی ، برای ساختن زندانهای خصوصی و زندانی کردن مجرمین مراد مخدر ، محدود کردن راه دسترسی به عرصه آموزشی و تثبیت محتوای آن و ... پیدا شدند ، که تمامی آنها عموما جوانان را هدف قرار داده بودند. اما بورژوازی با - ید برای به اجرا درآوردن این حملات ، بهای اجتماعی و سیاسی آن را نیز بپردازد. در فرانسه دلایل فراوانی برای یک انفجار عظیم موجود بود - شورش دانشجویی از غیب

پدیدار نشد ، حتی اگر چه بنظر می آمد - آگاهی سیاسی پائین بود و حرکات گستاخا - نه طبقه حاکمه ضد حمله در خوری دریافت نمی کرد. هیچکس حتی اسم آلن دوواکه را تا قبل از اواسط نوامبر نشنیده بود.

وجه طوفان شادی بخشی نمودار شد ، که نمونه بارز یست از این که اوضاع سیاه سی خیلی سریع - و بگونه ای رادیکال - بدون هیچگونه پیش درآمد شهوی ، تغییر میکند .

مبوهت در برابر لوله

نارنجک انداز

خیل عظیم شرکت کننده در تظاهرات - ات ۲۷ نوامبر شهرهای تمامی فرانسه را در بر گرفت ، بیست هزار نفر در (در بروتانی) ، بیست هزار نفر در لیل ، (قسمت صنعتی و شمالی کشور) ۱۵ هزار نفر در تولوز (در جنوب) ، ۲۰ هزار نفر در لئون و هزاران محصل دبیرستانی که ندرت سادر خیابانها دیده میشوند به صحنه آمدند تا به مقابله با طرحهای دولت برخیزند. بدنبال آن ، دولت قول داد که مجددا طرح دوواکه را بررسی کند. وزیر آموزش و پرورش گفت که برخی از بخشهای طرح که شدیداً بداندنا اعتراض شده ، ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شوند ، اما صرف نظر کردن از طرح رفرم در دستور کار قرار ندارد.

فراخوان یک بسیج عظیم ملی دیگر در هفته بعد داده شد . در تجمع های روزانه اکثریت دانشگاهها رای بر این دادند که اعتصاب خود را از اول ماه دسامبر تا زمان بدور انداخته شدن طرح ، شروع کنند. بسیاری از دبیرستانها هم همین تصمیم را گرفتند. برخی از دانشگاهها تصرف شدند. اگر چه این مسئله بصورت وجه غالب جنبش در نیامد ، اما بطور عمده تسهیل تدارکات شبانه برای فعالیتهای روز بعد در مراکز کلیدی را باعث شد و برخی اوقات مدارس برای جای دادن به تظاهر کنندگان غیر بومی که مرتباً به پاریس وارد می شدند ، مورد استفاده واقع گردیدند. دانشجویان خود را درون هزاران کمیته - برای رسیدگی به کار مطبوعاتی و اطلاعاتی ، جمع آوری کمک مالی ، حمل و نقل ، و هماهنگی با سایر مدارس - متشکل کردند. اگر دانشگاهی در شهر بود ، محصلین فعال دبیرستانی از آن بعنوان عرصه تدارکات تظاهرات ۴ دسامبر استفاده می کردند .

ونارنجد که منشاء قدرتش اند، آنرا به ثبیت برساند.

تلویزیونها را ببینید، چشمانتان را باز کنید!

نشریات، دانشجویانی را که سریعاً بیدار شده بودند، به عجایب چرخ تبلیغات تی بورژوازی طی یک بحران اجتماعی آشنا نمودند. یکی از سردبیران روزنامه دست راستی فیکارو، گفت که جوانان فرانسوی به مرض "ایدز فکری" مبتلا شده اند، و تعدادی از هنرمندان مرفقی بعنوان حاملین این بیماری کشف شده متهم شدند دانشجویان با چسپانیدن دکمه و پارچه "من ایدز فکری" دارم"، بر لباسهای خود به این موضوع پاسخ دادند. مطبوعات نیز با چاپ داستانهای بی محتوای بیشمار حول احتمال وجود تعدادی تحریک کننده در گل آلود کردن حمله پلیس، قصد داشتند این واقعیت را که هزاران دانش آموز موضعی پیشرو در مقابل دشمن گرفته اند، پرده پوشی کنند. در حالیکه دولت در مورد ارائه "بررسی مجدد" لایحه اش دروغ می گفت، دانشجویان در سوربون حاضر شدند. بحث های داغی در گرفت. در حالیکه توهنات و سر خوردگی های آنان مبنی بر اینکه "این جریان دارد شکست می خورد" و "چرا همیشه مرا اعتراض توده ای بخشونت میانجامد"، جای خود را به این حقیقت مهمترو حیاتیتر دادند که حمله دولت و امتناعش از تغییر موضع ایجاب میکند که آنان بر تلاشهای خود بیافزایند.

نزدیک به ۲۰ هزار دانشجوی جوان با راهپیمایی معترضانه به انوالید بازگشتند ولی پیش از آن در خیابانهای پاریس پراکنده گشته و وقایع شب گذشته را برای مردم توضیح دادند. مینی بوسهای پلیس با سرعت وارد عمل شدند تا جلوی حرکت آنان را از روی این پلان و در این پلان آن بلوار بگیرند. دانشجویان در حالیکه از شیکترین مراکز تجاری می گذشتند و جلوی ترافیک را می گرفتند، شعار می دادند: "خون دوستان ما بر دستان شما نقش بسته است!" اما آنان مطمئن نبودند که متحدان بیشتری را کجا میتوانند بیابند. آنها عهد کردند که بفشارهای دولت تن درند، و جنبش را استوار نمایند و تا زمانی که این قانون از میان برداشته نشده، پابرجا بمانند. بسیاری از آنان

حس می کردند که تابحال خیلی از خود مایه گذاشته اند، از جمله جان دوتن از دوستانشان را. شعار جدیدی رایج شد: "تلویزیونها را ببینید، چشمانتان را باز کنید!" برخی از دانشجویان در جستجوی توضیحات عمیقتر و رادیکالتری در مورد سیر وقایعی بودند که حد متوسط درک و "غیر سیاسی بودن" را به غلط معرفی کرده بودند.

روز جمعه، دانشجویان اعلامیه های "شورش بر حق است!" را از دست هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قاپیده و به مطالعه آنها پرداختند. این در حالیکه که هزاران اعلامیه قبلاً نیز بخش شده بود. "این اعلامیه را خوانده ای؟" "آره، آنرا دیروز گرفتم، شورش بر حق... "برخی دیگر می گفتند، "نه، من آن دیگری را می خواهم - آنکه عکس ماثو برایش است." (اشاره به جزوه مختصری درباره انقلاب فرهنگی) مردم وقتیکه از جلوی عکس بزرگ ماثو که زیر آن گفته وی (شورش بر حق است) نقش بسته و از مجسمه دانتون در آلبیون آویزان شده بود می گذشتند، با هورامی کشیدند و بیاهمی کردند.

"ماثو به جنبش ما در اینجا چه ربطی دارد؟" این سؤال بخاشاتوسط دفع و جسد متقابل در برابر موضع و برنامه پرولتاریا در ارتباط با پیشین انقلابی ماثو نسبت به اعتراضاتی که جامعه فرانسه را لرزاند پاسخ داده شد. در گوشه ای از خیابانهای سن ژرمن و سن میشل، پوسترهای حروف درشت به روش روزنامه های دیواری چینی توسط چند دانش آموز نصب گردیده بود... دیواری مملو از بحثهای طیفیان آمیز درباره اینکه جنبش را به کجا باید کشاند، متحدین ما کیانند، و قهر.

طی سه روز بعد، بورژوازی می نیاسود. شب جمعه پنجم دسامبر، دانشجویان و جوانان پاریسی به آنان که در راهپیمایی به دانشگاه سوربون رفته و حیط و ساختمان را تصرف کرده بودند، پیوستند. بحثهای هیجان انگیز در خیابانهای مسدود شده محل لاتن در سایه حرارت و نور شعله زبانه های مشتعل در می گرفت. اما جهت گیری از آنها پدیدار نشد. یک بلندگوی دشتی فریاد می آورد که باید دامنه جنبش را به مابقی اجتماعی گسترش دهیم. دیگری مخالفت میکرد که این باید یک جنبش دانشجویی باقی بماند در غیر این صورت از هدف خود منحرف میشود. وقتیکه پلیس ضد شورش برای

تخلیه محوطه سوربون سر رسید، اوضاع انفجاری شد. ماشینها بر گردانده و به آتش کشیده شدند و دود خورد با پلیس در گرفت، سرانجام "اکروبات کاران" وارد عمل شدند - تیمهای دوفره پلیس موتور سواری یکی موتور را هدایت میکرد و دیگری بایک باتون یک متری به زدن مردم می پرداخت. اینها که بعد از ماه مه ۶۸ بکار گماشته شده بودند حال می آمدند تا سن میشل را در نیمه شب تسخیر کنند. یک دانشجوی ۲۲ ساله به بنام مالک اوسکین، تا درون یک درگامی تعقیب شد و در آنجا آنقدر او را زدند که کشته شد.

یک جهش جدید

راهپیمایی در بعد از ظهر روز بعد - احتیاجی به تبلیغ نداشت. خبر قتل مالک در همه جابخش شده و پیرو جوان را به خیابان کشیده بود مردم از تمام طبقات اجتماعی و تعداد چشمگیری از مهاجرین و جوانان بر در آن شرکت داشتند. در حالیکه صف تظاهر کنندگان از جلوی بیمارستانی که خبر مرگ او را اعلام کرده بود رد میشد، بخشهایی از آن در سکوت فرو رفته و بقیه شعار دادند. برخی از شعارها، درباره مسائل اجتماعی گوناگون بود. آنروز شنبه بود و بسیاری از افراد شاغل از اقامت مختلف در آنجا بودند. در عین حال، بعضی اوقات اتحادیه ریزینیست CGT و اتحادیه CFDT وابسته به حزب سوسیالیست که طرحهای خاص خود را برای جنبش داشتند و بدنبال سوء استفاده از بحران شیراک بمنظور استفاده از آن در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸ بودند، برنامه هارا فرموله میکردند. شعارها، هائی که عموماً به گوش میرسید، عبارت بودند از: "شیراک استغفا بده، پاسکوا استغفا بده، مردم مخفیگاههای شما را تسخیر خواهند کرد!" "سرنگون با دولتی که دانشجویان را میکشد و مهاجرین را اخراج میکند." زنی در زیر نگاههای هزاران نفر، بر روی دیوار بیمارستان بازماندگان جنگی ارتش، در بغل گوش نگهبانان نوشت: "پاسکوا، ای قاتل!" تا اینجا دیگر دوواکه به نامی مرده تبدیل شده بود و صبح همان روز استغفا داده بود. ولی راهپیمایی دیگر بهر حال بر سر رفرم دانشگاهی نبود.

در غروب همانروز، پلیس ضد شورش وارد شد و راهپیمایی را بوسیله گاز اشک آور

به چندین بخش تقسیم کرد. انتظامات دانشجویی با حلقه کردن دستها، زنجیرهای ایجاد کردند تا ترسوها را از ادامه نبرد معاف سازد. بنظر میرسد که در پیاده روها تمامی جامعه در حال بحث بر سر آینده فرانسه بود - آنچه که باید انجام دهند، مسائل چگونه تغییر یابند، دولت چه نواقصی دارد، و آیا در پشت آن يك سیستم کامل وجود دارد...؟ برخی از میانسالان در باره سال ۱۹۶۸ و اینکه اگر امروز مبارزه نکنند بر سر بچه هایشان چه خواهد آمد، صحبت می کردند. جوانی گفت: "دست راستی ها را بیا باندازید بیرون، ما باید سوسیالیست ها را دوباره بر سر کار آوریم." "با" ايكاش میتوانستیم كل سیستم را تغییر دهیم، اما نمی توانیم. بابیعدالتی هافقط میشود يك به يك مبارزه کرد." هر چه موضوع بحث برانگیز تر بود، دایره تشکیل شده بزرگتر بود. زنی که لباس خوبی پوشیده و موهایش آرایش شده بود (که در این محله اعیان نشین عجیب نیست)، ناگهان تحت تاثیر راهپیمائی و حمله پلیس ضدشورش به ستوه آمده، با حالتی عصبی فریاد کشید، "مالك بیچاره پس چه - آینده او چه شد؟" پلیس ضدشورش و حرکت ارتجاعی دولت در آن روز، معدودی موانع بر سر راه داشت. جهش عظیم دیگری در مسیر مارییچی وقایع روی داد. شرایط برای دولت بمنظور استفاده از زور برای تحت کنترل مجدد در آوردن اوضاع، مساعد نبود. بخش بزرگی از راهپیمایان دوباره جمع شدند و بطرف مقر شیراک در شهرداری، راهپیمائی کردند چندین ردیف مینی بوسهای پلیس در جلوی

در مستقر شدند. صفوف کلاه خودبسرهای عصبی از میان اشعه نورافکنهای دور این مقرر قدرت، برق می زدند. جمعیت در حالی که سنگ پرتاب میکرد و شعار میداد، بجلو یورش آورد: "پاسکوا، شیراک، استعفا دهید!" "پاسکوا، ای تروریست!" و برخی اوقات، "دولت تروریست" که جوضد تروریستی اوائل پائیز رابسوی مسئولین واقعی برمی گرداند. يك لوله کش از حومه پیرولترنشین شهر، که در سال ۶۸ فعال بوده و هرگز نادم نشده، گفت: "ایلكه چیسزی نیست. صبر کنید و ببینید وقتیکه ما کارگر ها دوباره به خیابانها بیاییم چه میشود... این دولت پوشالی است."

اوضاع در هر گوشه ای آتستن وقایع بود. پلیس ضدشورش طوری مسنقل شد که مرکز شهر را خالی نگاه دارد. هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و برخی

چرا همیشه این جوانان مهاجر هستند که اولین آماج حمله پلیس واقع میشوند؟ دولت بعد از این میخواهد که "قانون ملیت" را وضع کند. . . . آیا انقلاب محتمل است؟ پرواضح است که تا آن زمان هزاران

نفر فعالینی که در خیابانها با پلیس در حال زد و خورد بودند، بوسیله نشریات بورژوازی به "چندصد" نفری که بدست "آشوبگران محروم غیر دانشجو" تحریک شده اند، تقلیل یافته بودند. دست چپی هام با آنسان لقب تحریک کنندگان پلیس داده و از نظر دست راستیها هم آنان جوانان بیکار و عناصر انقلابی بودند. هر دو "جناح" نشریات بورژوازی بر سر این مسئله توافق داشتند، که این شورش بامشخصه غیرعادی جبهه - کپری علیه مسئولین هیچ وجه اشتراکی با اعتراض محققان دانشجویان ندارد.

از اعتراض دانشجویی تا

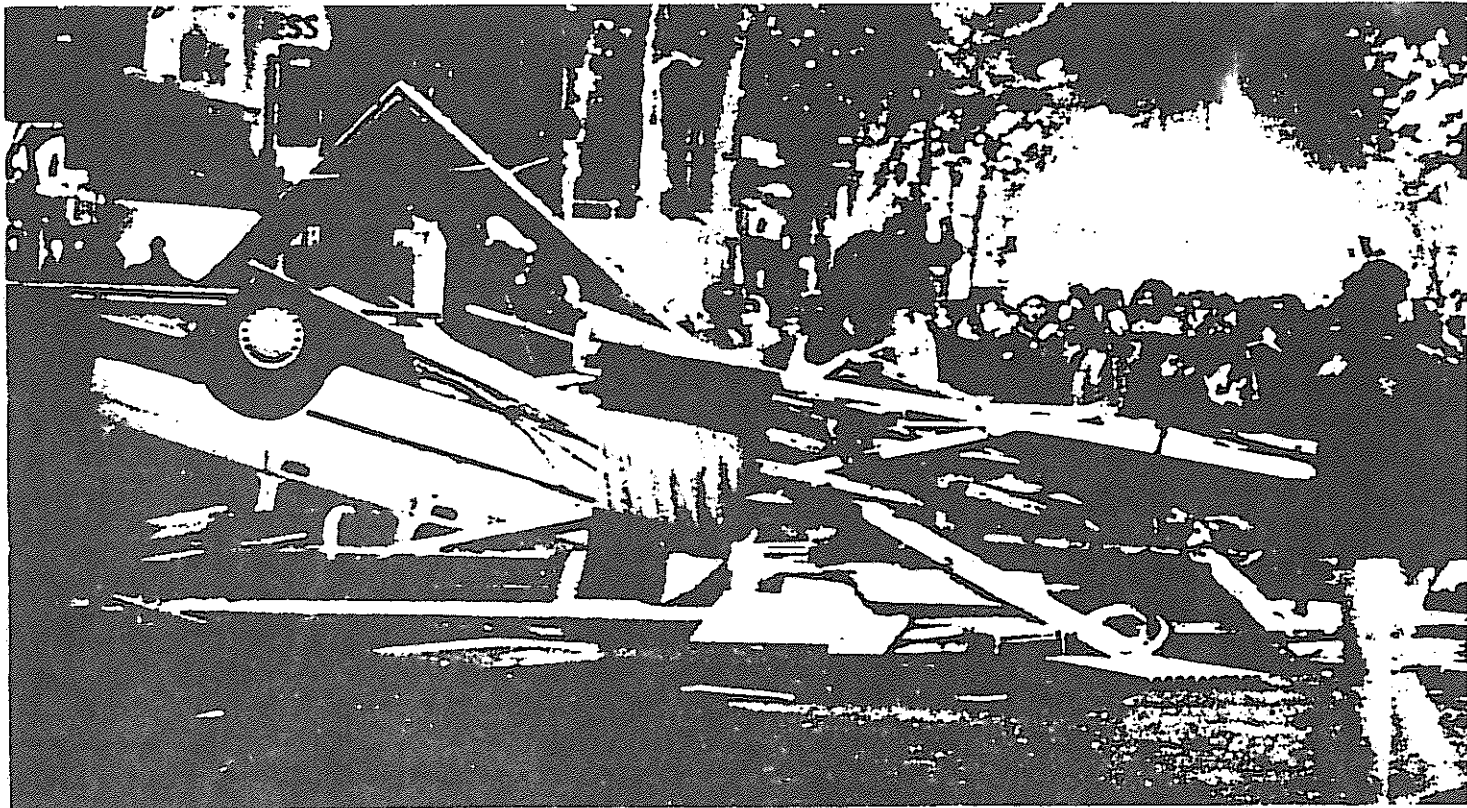
بحران عمده سیاسی

آنچه که ظاهر بصورت یک اعتراض بی ضرر دانشجویی برای جلوگیری از فرم درسیستم آموزشی شروع گشته بود، به یک بحران سیاسی مهم که تمام جامعه را لرزاند و مسائل بسیار بزرگتری را مطرح کرده، بدل شد. ویژگیهای فرانسه امپریالیستی بخصوص دولت بسیار متمرکز آن، به این پروسه شتاب بیشتری بخشیده بود.

قدر مسلم اینست که این یک بحران انقلابی و تکرار سال ۶۸ هم نبوده، و نمی تواند. ولی این جریان کمک نمود تا بسیاری از ویژگیهایی که در آنگونه بحرانها ظاهر میشوند، خود را در مقیاسی کوچکتر آشکار سازند. این مسئله همچنین نشان داد که چرا وقتی که اوضاع در اینگونه کشورها طوفانی میشود - یعنی در جایی که اقتصاد، حمل و نقل، ارتباطات و شیوه های کنترل دولت شدیداً درهم ادغام شده اند - امواج آن فوراً در سرتاسر جامعه منعکس شده و همچنین تاثیر آن نیز شدیداً متمرکز خواهد بود - هم بطور گسترده (در مقیاس ملی) و هم بطور افقی (در سرتاسر جامعه). این واقعیت، یک ویژگی عمومی جامعه امپریالستی است.

برای مثال، سیستم دانشگاهی در فرانسه، حول یک ساختار سراسری شده مرکزی سازمان یافته است که یک سوم از شعباتش در پاریس است. این مسئله و این واقعیت که پاریس مرکز تمام سی

از آثار شیستها که از شعار "دولت امپریا - لیست، دولت تروریست" آنها خوششان آمده بود، از مردم خواستند که بطرف سور - بون راهپیمائی کنند. چند صد نفر عازم شدند. آنها از رود سن و سپس از محله لاتن گذشتند و به دانشکده ای در آن حواله سی رفتند. یکی از دانشجویان مأمور انتظامات که داخل محوطه بود و یک بلندگوی دستی به همراه داشت از ورود جمعیت به جلسه ای که در آنجا جریان داشت جلوگیری کرد: "شما هم دانشجوی نیستید. در میان شما عده ای ولگرد هست. کارتهای دانشجویی شما کجاست؟" جمعیت همه با فریاد جواب داد: "ما هم ولگرد هستیم." نمایندگان دانشجویان استعفا دمید! "در حالیکه مردم از جمله چندین زن جوان خشمگین بر روی ماشینها می رفتند و برای جمعیت صحبت میکردند، فی البداهه یک کمیته پاسخگوئی از میان دانشجویان و سایرین برپا شد. سپس در گریه های جدیدی با شدت بیشترازدوشب گذشته، محله لاتن را فرا گرفت. ماشینها آتش زده شدند و خشم مردم طغیان کرد. بحثهای بیشتری در گرفت، مبنی بر اینکه چه کسانی باید در خیابانها باشند - آیا این "غیر دانشجویان" همگی فقط گروهی "ولگردان بی سروپا" از طبقه کارگر هستند؟ آینده چه کسی در خطر است؟



سنگربندی در اوج درگیری ها. در میان اشیائی که به آتش کشیده می شوند پرچم فرانسه نیز به چشم می خورد.

بود حتی در سیر چرخش وقایع غایب بود، از نشستی دلندن به پاریس پرواز کرد و برهیز کارانه خشونت بیش از حد دوطرفی و محکوم نمود. روز دوشنبه، بورژوازی عقب نشینی کرد. شیراک الغای طرح دواکه را اعلام کرد، و فرمهای "مونوری" را به عدم کول نمود. کل طبقه حاکمه میبایست سیاه ستیهای یکجانبه را بکنار می نهاد. زیرا نگرانی اساسی آنها در این زمان بود

که آیا بالاخره کنترل دانشجویان را می توانند دست آورند یا خیر، و اینکه آیا این جنبش خیزشهای بعدی را در بین جوانان دریایه ای وسیعتر بویژه در میان مهاجرین جوان و پرولتاریای فرانسه باعث خواهد شد یا خیر. واضح بود که تکامل اوضاع در اینچنین مسیری، خطر در گریز شدن کل پرولتاریا در زندگی سیاسی و از هم گسستن بوغ رویزیونیسم و اکونومیسم که او را مهار کرده بود و قطب بندی هر چه بیشتر طبقات میانی را در برداشت.

بابسخره گرفتن جمله مشهور موریس تورز رهبر حزب کمونیست فرانسه (مبنی بر اینکه "شما باید بدانید که چه وقت یک اعتصاب را پایان بخشید") ژاک توپن رئیس (RPR) در اخبار چنین گفت که، "شما باید بدانید که چگونه جلوی یک جنبش را بگیرید." اما آنها با قبول شکست مجبور شدند، قیمت کزافی را بپردازند.

حمله قرار گرفته بود. "بگذارید بر سر آن صحبت کنیم. مادر یک دمکراسی زندگی میکنیم!" خود این التماسهای شیراک یک تجربه بود، زیرا که نیروهای دمکراتیک نظم و قانون او با سخاوت بیشتری سخن میگفتند و پاسکوار تلوپیز یون ظاهر شد و گفت که، پلیس آنچه را به آنان گفته شده انجام داده است. بخاطر اجبار در صحبت از سازش و آرام نمودن افکار عمومی شیراک نیز مجبور گردید تا از این طبیعی ترین وجه حکومت سرمایه داری - دیکتاتور ی آن بوسیله نیروی نظامی - دفاع کند، در حالیکه شعاری که خواست استعفا ی او را مطرح میکرد توده ای ترمیشدونام وزیر کشورش را با قتل و ترور یسم مترادف ساخته بود.

طی طول تمامی تعطیلات آخر هفته، نیروهای رقیب درون دولت "ائتلافی" بر سرچگونگی خاموش نمودن بحران جبر و بحث داشتند. شیراک حتی رئیس اتحادیه صنفی به رهبری حزب سوسیالیست را برای یک مشاوره در روز یکشنبه فراخواند در ماندگی دولت با افزایش خطر از کنترل خارج شدن جنبش، واقعیت را میگشت. ملغی نمودن طرح دواکه نیز تأثیر عظیمی بر ضعف دولت در مقابل توده ها بود.

عقب نشینی بورژوازی
مبتزان که بگونه ای مرموزانه ساکت

جنبه های حیاتی دولت و تصمیمات طبقه حاکمه است، بیشک مضاف بر تصمیم کاملاً آگاهانه دانشجویان جهت فراخواندن تظاهرات سراسری و بسیج وسیعترین افکار عمومی در کل، بطور عینی بر شدت و وسعت حوادثی که از تخمینهای کوتاه مدت بورژوازی و درجه آمادگی سیاسیش جهت مقابله با آن پس فراتر رفت، کمک نمودند.

اگرچه آنها امید داشتند که دیگر شرایط ماه مه ۶۸ نیست (و از طریق اخبار روزانه بخود اطمینان مجدد می دادند)، اما حوادث دسامبر ۸۶ در جهانی رخ میداد که خطرات آن به مراتب تشدید یافته بود. آنها نمی دانستند که ژانویه برای آنها چه بهار میغان خواهد آورد! (اهمیت این مسئله بعداً مشخص شد که موجی از اعتصابات در صنعت ملی برق و سیستم راه آهن، درست پس از فروکش جنبش دانشجویی، طغیان جدیدی به بار آورد.)

تادوشنبه هشتم دسامبر، کرسی قدرت بورژوازی آنقدر داغ شده بود که آنها دیگر نمی توانستند بر آن بنشینند: یکساز وزرای دون پایه دولت در رفته بود، اصرار بر به اجرا در آوردن طرح رفم و حمایت از آن بوسیله اعمال قهر و ستم و اجکیری مبارزه را باعث شده بود، موقعیت فرانک فرانسه در بازارهای بین المللی متزلزل گشته بود، و اصطبل سیاسی شیراک از طرف رهبران اروپائی بخاطر عدم قاطعیتش زیر

قبول نکردن حرافیه‌های سوسیالیستها، تأیید ناگهانی و هر طمع‌پراق آنها و حمایت مستمشو کوشان از جنبش دانشجویی - که طبیعتاً هر چه بحرانی که شیراک درگیر آن بودند نگران کننده تر میشد، در محافل غیر دولتی ابعاد پرخاشجویانه تری بخود میکشفت - هم اکنون بصورت يك خط تمایز در جنبش درآمده بود. در حالیکه اسناد نشان میدهند که نکات کلیدی طرح دواواکه، ابتدا بوسیله خود سوسیالیست‌های پیشنهاد شده بودند، و این طرح از سلسله مراتب پار - لمانی بدون ذره ای مخالفت از سوی میتران یا اقلیت سوسیالیست، گذشته بود. اما تجلیات این افشاگریها بخاطر وجود راه - حل ساده تری همچون "وحدت علیه دست راستها" و برنامه های آشکارا ارتجاعی آنها، بامانع روبرو شدند.

طبق معمول، سوسیالیست هامسدا ل نیرنگ بازی بورژوازی را بسینه زدند. در تمام مدتی که خشونت را مردود می‌شمردند - البته در مورد هر دو طرف - و سخنان دانشجویان عقب افتاده و رهبری داشجو - بیان را بازگویی کردند، سخنگویانی هم چون لیونه ژوسپن، دبیر اول حزب سو - سیالیست، (که آشکارا برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ تبلیغ میکرد) پیشنهاد نمود با معلوم گشتن عدم لیاقت دولت شیراک و غیره، انتخابات جلوانداخته شود. و این ایده را سرسختانه ترغیب میکرد که فاز بعدی جنبش دانشجویی باید حرکت برای تبلیغ ثبت نام در انتخابات باشد.

این مسئله، دستهای میتران را برای ورود به صحنه بحران در آخرین لحظات بعنوان "داور عالی"، قدری باز گذاشت. برپایه پیوستگی منافع حکومت بورژوازی، او هم از پلیس دفاع کرد و هم فراخوانی برای اتحاد ملی علیه خشونت و بازگشت به نظم صلح آمیز، صادر کرد. او بشیوه ای دویهلو، که بدان معروف است، اعلام کرد "مانی توانیم مبارزه علیه یکدیگر، با مبارزه فرانسویها علیه دولت را اجازه دهیم. دانشجویان در این شعار محق هستند: 'دیگر هرگز'... من از آنها حمایت میکنم."

"دیگر هرگز"

برخی از پیشروترین‌های خواستند تا بامطرح نمودن این شعار خود میتران را

محکوم کنند. او در آخرین موج تهنوع آور مرهم گذاری بر روی زخمها از خانوادۀ داغدار مالک دیدار کرد و یکی از معاونینش را برای دیدار از مجروحین پلیس ضد شورش به بیمارستان فرستاد، که متأسفانه از این نظر در چشم توده وسیع دانشجویان لطمه سیاسی زیادی متحمل نشد. "ائتلاف" ثابت نمود که سپر برای ایده آلی برای میتران است تا "وای" کثافتکاریهای دولت قرار بگیرد.

کمیته سراسری هماهنگی دانشجویان فراخوانی جهت يك تظاهرات نهایی برای دهم دسامبر، صادر کرد - راهپیمایی "پیروزی تلخ" سمبل عقب نشینی دولت بود که با پرداخت قیمت گزافی آنرا بدان مجبور نموده بودند. مضمون تظاهرات این بود: "زمانی که جوانان ما برای آینده خود تظاهرات صلح آمیزی برپا میدارند سر - کوب، کشته و مجروح دیگر هرگز". اما این مضمون واقعاً طنز آلود بود، زیرا عمل کرد های خشونت بار نیروهای انتظامی امپریال - لیسم مسئول مرگ يك جوان عرب دیگر نیز بود. کشته شدن عبدال بن یحیی در حومه شمالی پاریس بدست يك پلیس مست، در همان جمعه شبی که مالک کشته شده بود، در تمامی طول آخر هفته بعلاست اوضاع حساس سیاسی کشور، بوسیله پلیس مسکوت گذاشته شده بود. شنبه، وقتیکه مسئله به خارج در زکورد برخی از دانشجویان بیان رفتند که با پولترهای عسرب در راهپیمایی روزهای دوشنبه و سه شنبه به خانواده عبدال بپیوندند. جوانان مهاجر بیشتری بمنظور سنجش جنبش دانشجویی بمحلۀ لاتن سرازیر شدند.

در چهارشنبه دهم دسامبر صدها هزار نفر در سراسر فرانسه بادسته گلهای بزرگی از طرف محصلین دبیرستانها و با حمل عکسهای مالک، راهپیمایی کردند حالست محزونی از سوگواری به همراه خشم علیه ستم پلیس و همچنین خواست استعفا ی پاسکوا و شیراک برپاریس مستقری بود، اما تلاش برای تحمیل سکوت دوام زیادی نیاورد و دسته هایی از جمعیت فریاد برآوردند: "پاسکوا، قانون در خیابان وضع میشود، نه بوسیله تو" عده ای از دانشجویان بلنمایش حرکاتی، وحشیگریها و جنایات پلیس را بنمایش میگذاشتند.

در میدان ناسیون، جاییکه راهپیمایی قرار بود در آنجا ختم گردد، رهبران دانشجوی

بان خواستار متفرق شدن تظاهرکنندگان شدند. شعار مخالفت از سوی کسانی که خواستار ادامه راهپیمایی بودند، برخاست: "متفرق شدن، خیر... استعفا ی پاسکوا آری". در مقابل تلاشهای متداول انتظار - مات دانشجویی و اتحادیه صنفی (جهت برقراری آرامش و خاموش کردن مبارزه وکل جنبش به همراه آن، برخی از جوانان عرب با بالابردن تصویر بزرگ عبدال جمعیت راهپیمان زده کردند - سمبل این نکته که کشتار پلیس هنوز پاسخ مرسوم است، و اینکه عدالت هنوز بهیچ وجه انجام نپذیرفته است. تصویر عبدال سمبل بود از این نیاز و امکان که جنبش، مبارزه جوانان مهاجر را هم دربر گرفته، و از این که يك جنبش صرفاً دانشجویی باقی بماند و رسماً تمام شده اعلام گردد، خودداری کند.

هنگامیکه بخشی از جوانان به تبعیت از شعار "متفرق شدن، خیانت است" قصد متشکل شدن و ادامه راهپیمایی را داشتند، کشمکشهایی در گرفت. انتظامات و قلدر - های حزب "کمونیست" فرانسه سعی کردند که با زور راه آنها را سد کنند اما درگیری شدید تر شد، و نهایتاً تقریباً هزار نفر با بلند کردن پرچمهایی (و از جمله پرچم هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با شعار "درد بمرمالک - مبارزه را ادامه دهید") و دادن شعارهای گوناگون بمست میدان باستی و شهرداری حرکت کردند. عده ای شعار سال ۱۹۶۸ را سردادند: "انقلاب تنها راه حل است" یا "شیراک حدس بزن چه کسی برای شام میآید". و برخی دیگر شعارها را بروی پاسکوا و تمرکز داده بودند. وقتیکه پلیس ضد شورش مسیر شهرداری را مسدود کرد، راهپیمایی بانبرد مسیر خود را بسوی محله لاتن باز نمود.

شرکت دانشجویان "طرد شده"

جنبش دانشجویی دسامبر ۸۶، این حسن را داشت که در آرامش اجتماعیی فرانسه حفره بزرگی باز نمود. بورژوازی که ناغافل بدام افتاده و مجبور به عقب نشینی شده بود، و از طرف کسانی که از قرار برای به شاگردی درآمدن آن در رقابت هستند، تحت حمله و تسخیر شدید واقع گردید. اما به صحنه آمدن عناصر جدیدی از جوانان هشدار دهنده تریب - و عمدتاً دلیلی بود که بورژوازی را مجبور نمود تا برای

پایان بخشیدن به جنبش، امتیازات مهمی را بدان واگذار کنند. بخشهای پرولتاریا و بخصوص مهاجرین که بالقوه انفجاری بودند و قبلاً به مثابه یک نیروی سیاسی در مراحل اولیه جنبش ظاهر نشده بودند، این بار به مثابه کانون جنبش کام پیش گذاشته و هر چه بیشتر دولت و بویژه ابزار سرکوبش را مورد هدف قرار می دادند.

شرکت محصلین هر چه وسیعتر و عمیق تر به مثابه عامل کاتالیزور در جامعه عمل کرد، و این سؤال را مطرح نمود که چه کسی نه تنها از آموزش، بلکه از رده های بالایی و میانی جامعه، زودتر تر درخواست شده امتناع دولت در جلوگیری از کاهش سطح زندگی، و آینده ای ملولان "بیپلمه هسای بیکار"، برانگیزاننده خود "مطرویین" بود تا به جنبش دانشجویی بپیوندد - بخصوص دانشجویان مدارس فنی که بهر حال مدرک معمول دانشگاهی اخذ نمی کردند.

اعلامیه ای که از سوی عده ای از شاگردان یک مدرسه الکترونیک منتشر شده دانشجویان دانشگاهها هشدار داد که "ما از شاخرفت ترنیستیم و در کارخانه کار نخواهیم کرد" و در ادامه، دانشجویان را فرامیخواند تا مبارزه را صرفاً علیه طرح دوا که محدود نکنند: "اگر می خواهیم - همچون مدیران آینده جامعه در رأس ما باشید، اگر می خواهیم که شاگردان وفادار دولت باشید... و آموزگار، کارمند بخش خدمات، روزنامه نگار و مدیر بشوید، تا فردا بتوانید ما را آموزش دهید، به ما خدمت کنید ما را بازرسی و مطلع کنید، از ما آمارگیری کنید و ما را رهبری نمایید، بروید گورتان را کم کنید اما اگر می خواهید حداقل برای شروع، به سیستم آموزشی که ما را محروم میکند و خوار می سازد حمله کنید و علیه قطب بینی و فقر اجتماعی مبارزه کنید آنگاه ما باشما خواهیم بود"

این نقطه نظری بود که برخی از دانشجویان از آن استقبال کردند، زیرا به روشن گردیدن رابطه واقعی میان گزینش دانشجویان و سرمایه داری... میان فرمان روائی و فرمانبرداری، کمک میکرد. حضور بخشهایی از پرولتاریا و جوانان مهاجر عرب و آفریقائی الاصل، تأثیرات خود را نیز به همراه داشت.

این نسل، نسلی از دانشجویان بود که شدیداً تحت تأثیر "روحیه ضدیت با سر - کوب پلیس و حملات نژادگرایان قرار

داشت. آنها حداقل میخواستند برابری را رده دهند، بجای اینکه شاهد زوال آنها باشند در عین حال، خصلت خرده بورژوازی دانشجویان باعث گردید تا آنها در احتمال و لزوم وحدت با پرولتاریا و جوانان مهاجر تردید کنند. برای بعضی ها، تغییرات اجتماعی فقط جلوه ای بود از اینکه آنها (خرده بورژوازی)، چقدر میتوانند به مثابه یک گروه اجتماعی قدرتمند باشند و علیه بی عدالتی های گوناگون به دولت فشار وارد آورند. تا حد معینی (بخصوص اگر سایر جوانان از خط "متعارف" خیلی تجاوز نمی نمودند)، آنها از ائتلاف همه نیروها استقبال میکردند.

سایر دانشجویان، شرکت جوانان پرولتر را در جنبش تشویق کرده و خواستار آن بودند. زیرا این اشتراک، رابطه حیاتی با تضادهای طبقاتی و سیستم تقسیم اجتماعی را تحکیم بخشیده و جنبش را بوسیله شرکت دادن تهی دستان واقعی و قربانیان راستین نابرابریها، تعیین میداد بعضی از دانشجویان حس میکنند (اگرچه نه همیشه آگاهانه) که آنها خود نیروی محرکه هر تغییر اجتماعی عمده، بویژه هر مصاف طلبی انقلابی علیه نظم جاری مولدین بی عدالتیها، میباشد.

بعلاوه آنها ای که در پیشبرد این جنبش از خود گذشتگی زیادی نشان داده بودند میدانستند احتمال اینکه دانشجویان به خودی خود جریانات را به پیشتر از این ببرند، وجود ندارد. یک دانشجوی سال سوم حسابداری که قرار بود از برنامه آموزشی بیرون انداخته شود و تمام آنچه را که برایش زحمت کشیده، بدلیل شرکت فعال در اعتصاب از دست بدهد، گفت: "من از بوم در خیابانها بسیار چیز یاد گرفتم. ارزش آنرا داشت. اما آیا آنها (سایر دانشجویان که به کلاسها باز میکردند) مبارزه را ادامه خواهند داد؟"

عرصه مساعد سیاسی

در فرانسه، امروز هیچ حزب انقلابی پرولتری و پیشتر از مارکسیست - لنینیست، وجود ندارد. لحظات بحران و خیزش می - تواند به آموزش و تدارک توده های در حال بیدار شدن خدمت کند، و نیروهای انقلابی را نیز تقویت نماید. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، خاطرنشان میسازد که "حزب مارکسیست - لنینیست باید در

ارتباط نزدیک با پیشبرد کار انقلابی در میان توده ها، اعمال یک خط انقلابی توده ای و بویژه توجه به حل مسائل عاجل - سیاه سی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنهاست، ساخته شود." برکنار باقی ماندن یاروی گرداندن از چنین خیزشها - ثی بدین معنا خواهد بود که حزب کمونیست هرگز بوجود نخواهد آمد.

شرکت در چنین جنبشهایی، کوشش در رهبری آنها به پیش، و گسترش نگرش و نفوذ پرولتاریا تا حد ممکن حتی با نیروی کوچک، الزامی است. در غیر این صورت، ناممکن خواهد بود که عناصر انقلابی را گرد آورده و سطح تشکیلاتی و سیاسی را ارتقاء داد، تا بتوان پایه حزب را بنا نهاد.

در این راستا، از چاله های "راست" بسیاری میبایست پرهیز کرد: همچون دنباله روی از جنبشهای خود بخودی و تمرکز دان بر ایجاد چنین جنبشهایی و اغماض از هدف نهائی انقلاب. لیکن برای نیروهای پرولتری انقلابی به همین میزان اهمیت داشت که نقش واقعی دانشجویان را در به هم زدن کل جامعه و حتی بیش از این، در به حرکت درآوردن "محرومان" و ایجاد زمینه فعالیت آنان را دست کم نگیرند.

گرچه ساختار طبقاتی جنبش دانشجویی خرده بورژوائی بود - که پایه اجتماعی پیشتر از انقلابی نیست - اما لازم بود که تردید درباره موضعگیری و عقاید متفاوت و شعارهای مطرح شده از سوی دانشجویان را بدور انداخته و مارکسیست - لنینیست را صرفاً به تبلیغات عمومی انقلابی، محدود ننمود.

بررسی صحیح از جنبش دانشجویی، نیاز به کنکاش عمیق در جوانب گوناگون آن و تحلیل از تضادهای عمده اش که باعث بلند شدن موج اعتراضات گشت، دارد. و این بدان معناست که هر مرحله را دقیقاً دنبال کرده و بررسی نموده، درک سیاسی و مسائل جوانان درگیر را به همراه گرایشات سیاسی که جهت حرکت را شکل میدهد

ارزیابی کرد تا قادر شد که خطی انقلابی را بوجود آورده و به قطب بندی جنبش بر - پایه ای صحیح و گردآوری نیروهای انقلابی و همچنین پیشبرد کار انقلابی در خارج از جنبش و در میان طبقات دیگر، کمک نمود. در آن زمان، این امکان وجود داشت که بمنظور افشاء ماهیت و منافع طبقاتی بخشاینها پشت شعارها و راههای

کلیت خود، از جمله توده دانشجویان وجود دارد، نیست؟ بر این اساس همین اعلامیه تصریح می‌کند که مخالفت باتمامی بی عدالیتها و تجاوزات این سیستم ضروری است اما در واقع اینجاست سیستم ظالم و استثمارگر سرمایه داری است، که باید بدان حمله ور شده و از میان برداشت.

هدف پیشبرد جنبش (یا حداقل بخشی از آن) به سطح عالی تر سیاسی باید از نقطه نظر تدارک برای انقلاب انجام گیرد. این واقعیت روروی کمونیستهای راستین است. اما خصوصیات در این خیزشهای ناگهانی وجود دارد که در واقع احتمال کسب دستاوردهای سریع و کیفی را ارتقاء میدهد، بشرطی که نقطه عظمت در این تدارک، دیدگاه لنینی باشد (با تبیین اینکه بحرانهای کوچک نماینده چه چیزی هستند، این گشایشها را ارتقاء داده و از آنها بمثابه یک تمرین تمام عیار برای کسب آمادگی جهت آینده یعنی زمانیکه شوکهای سنگین وارد آمده بر سیستم می تواند به موقعیتهای واقعی کسب قدرت منتهی شوند، بدون بهره گیری از این چنین شیوه ای مشکل بتوان بدام برخورد به جنبش بمثابه حرکتی در خود، گرفتار نشد

شنا کردن خلاف جریان

وافشاء داینا سورها

انجام کار کمونیستی، مستلزم افشای سایر جریانات سیاسی درون جنبش از زوایای متفاوت است، بخصوص سوسیال دمکراسی و اتحاد کمتری ریزیونیسیم. از آنجاکه دست راستیها بیشتر از همه آماج حمله بودند، برفع هر دوی آنها تمام شد. برخی فریب مبارزه طلبیهای سو سیالیستهارا خوردند. برنامه آنان با مسیر هموار و بدون درگیری که دانشجویان در ابتدا خواستار آن بودند، منطبق بود. برای مثال، آنها طی نشستهای عمومی با استفاده از حرفه "دمکراسی" مسردم را تحقیق می کردند، تو گوئی که این جوهر تکامل جریانات بود. دانشجویان درباره همه چیز رأی گیری میکردند از جمله درباره خود رأی گیری. برای تعیین دقیق محدود مسئولیتهای رهبران و برای مدتتی که آنها "در قدرت" باقی می ماندند نیز رأی گیری میکردند. سوسیالیستها و ترو تسکیستها از زویه برنامه، نه تنها به دنباله روی از این پرداختند بلکه از آن

به پیش رود، در مقابل بخش دیگری که بخاطر دستور متفرق شدن از طرف رهبران شان بدنیاال نزدیکترین ایستگاه مترو میگشتند - صرفاً یک مسئله تاکتیکی نبود، بلکه بمعنای پیشبرد خط مشی، سیاست و شعارهایی بود که عملاً و قدرتمندانه بتواند پایه های اجتماعی برای پیشرفت، یعنی ایستادگی همه جانبه در مقابل سیستم را بخود جلب کند (دانشجویان نماینده این چنین نیروی نیستند، حتی اگر مکرراً نیروهای تعیین کننده تری را بدون مباد رزه بکشاند). مشخصاً در آنجا امکان پذیر بود تا هسته جنبشی را که درست طسی فاز فروکش کردن جنبش "دانشجویی" در بین، دانشجویانی که به داخلتهای دولت در آینده شان و کشتار رفقای شان معترض بودند از یک سو و از طرف دیگر جوانان پرولتر (و بویژه برها) که بدلیل تنفر از وقایع روزمره زندگی زحمتکشان بطور چشمگیری به صحنه میآمدند در حال شکل گیری بود [آنها جهت رویارویی با مظلوم دولت بورژوازی به دریای شورش پیوسته بودند، چرا که جنبش فرصت گام پیش نهادن را در اختیار آنان قرار داده بود. یکی از اعلامیه های مواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنوان "بعد از این چه؟" لزوم یک جنبش انقلابی را در میان کل جوانان خاطرنشان ساخت "این جنبش که از مبارزه علیه گزینش در آموزش شروع گشت، باید با آغوشی باز به آنها تیکه قبل از دبیر ستاها و دانشگاهها کنار گذاشته شده اند، خیر مقدم بگوید و بوجود آوردن جنبش انقلابی جوانان در فرانسه، میتواند فی الواقع در خدمت بسیج پیشروان جوانان بمنظور ایفای نقششان و حول دادن کل وقایع در جهتی که دیگر اقشار تعیین کننده، جوانان را علیه حملاتی که امروزه بجلومیرود... (از لایحه قانون ملیت و اخراجها گرفته تا سرکوبهای پلیس و کشتار، و نهایتاً تانکات پراهمیت تری همچون تسخیر چاد اوچ - گیری تدارکات برای جنگ جهانی... تا فرخواندن نه چندان دور جوانان توسط امپریالیستهای رفتن به مسلخ) فعال نماید. آیتامی اینها معیارهای محکمتری از سایر معیارهای مورد قبول موفقیت درجا مع و محدودیتهای بیشتری برای هر فرد در مورد کنترل آینده شان و اساساً آنچه که واقعا در سر راه همگی توده های مردم در

گوناگون، و پیوند دان آگاهی نوین به برخی جوانب نظام باتصویر کاملتری از کابوسی که امپریالیسم نام دارد، فعالیت و ترویج انقلابی براه انداخت.

در حیطه تشکیلاتی، این بمعنای کسب آمادگی جهت ارتقاء به سطح عالیتر است دائماً شتابی را که جنبش ممکن است بدان نیازمند باشد، جمع بندی نمود. برای مثال، باید هر بیست و چهار ساعت یکبار اعلامیه ای بیرون داد، و حرکات مشابهی را تا حد ممکن بمنظور نشان دادن حضور فیزیکی خط انقلابی در حیطه های کلیدی، تضمین نمود.

مسلم است که این پروسه پیچیده بود. زیرا وقایع سریعاً اتفاق می افتادند و دانشانیا زمند بررسی و تحلیل مجدد بودند - که این، فی الواقع در تطابق با روشی است که دانشجویان سریعاً در حال فراگیری بوده و به نتیجه گیریهای جدید میرسیدند، جمع بندی بیست و چهار ساعت خود را نمی کردند و سپس مشتاقانه در جستجوی نظرات متفاوت و مقایسه آنها با یک دیگر بر میآمدند.

مصاف طلبی

بمثابه یک جریان سیاسی

ترویج انقلابی بمثابه بخشی از تکامل جریان انقلابی در میان دانشجویان و جوانان پرولتر، در چنین شرایطی مهم و حتی غیر قابل گذشت بود. از یک طرف در شرایط عینی فرانسه، نیروهای مائوئیست هنوز ضعیف هستند و کلاً شرایط ذهنی دانشجویان موافق مارکسیسم - لنینیسم نیست (مثلاً، در تقابل با شرایط سال ۶۸). این بدین معناست که رهبری کردن جنبش یا اعمال هر مونی بر آن بسیار غیر محتمل می نمود. از طرف دیگر، نشان داده شد که شرایط سیاسی دسامبر ۸۶ باندازه کافی آماده بود تا بشود اقدامات مهمی را در جهت بوجود آوردن چنین جریان انقلابی درون و بیرون جنبش دانشجویی موجود به پیش برد.

لازم بود تا با سنتر انقلابی ترین احسا سات پیشروان، بکمک علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوئیه دون، بدین احساسات قدرت بیان داده و بر این مینا برنامه ها و شعارهایی را مطرح نمود که جنبش را در جهتی انقلابی تربه پیش ببرد. استفاده از لحظاتی که راهپیمائی ها به بخش تقسیم میشدند - بخشی که میخواست

بمثابه تاکتیکی جهت طرد "ولگردان" محله لاتن استفاده کرده و میگفتند که خشونت " دانشجویان " ، که بمثابه یک تشکل دمکراتیک که درباره همه تصمیماتش رای گیری میکند، شایسته آنان نیست .

ترتسکیستها ، به جهت نفوذنیشان در کمیته سراسری هماهنگی دانشجویان و از طریق آن ، وبخاطر فرامیسم راستشان ، به انحاء مختلف وبه مقدار زیاد خود را افشاساختند حزب " کمونیست " فرانسه که تمرکز خود را بر افزایش حق التدریس مدرسین نهاده و بدنباله روی از " استقلال " واجب الحرمت جنبش دانشجویی پرداخته بوده، بی مناسبت بودن خود را ثابت کرد . اما این حزب پس از فروکش کردن جنبش سریعاً کار بین جوانان را آغاز کرد .

بردن خطی کمونیستی بدون این جنبش نه تنها سرخوردگان و عقب مانده ها را بحرکت درآورد، بلکه آنهایی را که آگاهانه یا ناآگاهانه تحت تاثیر تلاشهای بوژوازی برای از بین بردن میسرات مارکسیسم - لنینیسم قرار گرفته بودند، نیز برانگیخت . مائوئیستها در این سرزمین مارکسیستهای بیروح ، " داینوسو ر خطاب شدند، در جائیکه یک جریان عظیم ایدئولوژیک (از جمله بسیاری از روشنفکران سابق مائوئیست) مارکسیسم رامتعلق به گذشته خوانده اند . موقعیتهای خوبی برای افشای این نکته وجود داشتند که این واقعا سوسیال دمکراسی است که به گذشته تعلق دارد، و اینکه این سیستم امپریالیستی است که دیگر چیز جدیدی برای ارائه به توده ها ندارد، مگر " طرد " بیشتر، سرکوب وفلاکت بیشتر میبایست در جهت افشای عدم تردید دولت دیکتاتوری امپریالیستی در کشتار شورشگران و عناصر باقره خطرناک برای سیستم ، از موقعیت استفاده میشد .

زمانی بود که همین خصوصیات جوانان - جوانی ، جسارت و تماس کمتر با رویزیونیستها ، با جمع بندی کاملاً غلط از راه انقلابی - نیز بطرز عجیبی بنظر ساده - لوحی و " غیر سیاسی " میآمد . مردود شدن " سیاست " ، آنطور که آنها از آن بدلائیل فرهنگی و غیره درک داشتند، نشان داد که از تضاد طبقاتی درک درستی ندارد . آنچه که در روزنامه هامکر ایدان بعنوان تمایلات " ضد ایدئولوژیک " اشاره میشد، بدو وجه تقسیم میکردید: هر چه که بوژوازی بیشتر بر این امر پافشاری میکرد،

بیش از پیش از واقعی بودنش کاسته میشد زیرا بخشی از خواسته های جوانان عبارت بود از فرار از جمعیندهای بوژوازی . " ضد - یهت " در واقع تعقیب نیافته بود . زمانیکه جنبش ارتقاء یافت ، جوانان دیگر در حال لقی نبودند که باتمام چیزهایی که تمایلات شان را از قبل شکل میداد، همراهی نشان دهند . اقلیتی از میان آنان شکل گرفت که فعالانه بدنبال درک وسیعتری از مسائل برآمدند و از محدودیتهای نگهش " دانشجویی " گسست کردند، و حتی در برخی از اوقات بدنبال نظرات انقلابی رفتند . تمام اینها اثبات کردند که زمینه از آنچه (که را بدند) احساس " میشد مساعد تر است و ضرورت نشان دادن تازگی و سودمندی تحلیلهای مارکسیستی که برای مدت زمان نی در این کشور چشم نمی آمدند) را بسیار حدت بخشید . این امر کمک کرد تا نیروهای نوین به این علم دست یابند و

آنها برای خودشان بکار ببندند و بنوبه خود از آن استفاده کنند تا بخش پیشروتری را بوجود آورند، که بتوانند پاهای فرورفتن سیستم در بحرانهای ژرفتر، خیزشهای آینده را بنحو بهتری رهبری کند .

دسامبر ۸۶ ، تصادفاً با کارزار بین - المللی " به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون " که از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراخوانده شده بود ، همزمان شد . این امر شرایط مساعدی را برای پیشبرد کار انقلابی در جنبش دانشجویی ، بوجود آورد . یکی از این وجوه عمده ارتباط ، نقش شورشگران و آتش افروزان نه جوانان در جلب کارگران و دهقانان به صحنه مبارزات سهمگین انقلاب فر - هنگی بود . اما این واقعیت اساسی تربود که این جنبش محتاج بود تا بوسیله پیش انقلابی مائود را ارتباط با جامعه بی طبقه مبارزه فراخوانده شود، بینشی که

POLITICORAMA

Le grand timonier est de retour

Ses nouveaux supporters parisiens ont trouvé leur inspiration via la Turquie, le Liban et le Sentier Lumineux.

Le grand timonier est de retour
Ses nouveaux supporters parisiens ont trouvé leur inspiration via la Turquie, le Liban et le Sentier Lumineux.



این عکسی است که روزنامه لیبراسیون چاپ پاریس از یکی از دیوارهای پاریس گرفته و همراه مقاله ای به چاپ رسانده . تیتر اصلی و نوشته های زیر تیتر چنین است : سکان داریزک بازگشته است . هواداران جدید پاریسی از ترکیه ، لبنان ، و راه درخشان (منظور حزب کمونیست پرواست - ج.ب.ف.) الهام می گیرند، شعار فرانسوی بر روی دیوار چنین است : به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون .

بصورتی رادیکال مخالف و متفاوت بسا رویزیونیسم و سوسیال دمکراسی غالب در فرانسه که این جهش سیاسی نوین جوانان را پوشیده نگه می داشت، بود.

علیرغم تمام افسونهای دائمی بورژوازی (مبنی بر اینکه سال ۱۹۶۸ تمام شده و ذوق کردنهایشان دال بر اینکه مائو را به همراه مارکسیسم یک دهه پیش پیروزمندانه دفن کرده اند) مائوئست دین هنوز زنده است و برای برخی کابوس وحشتناکی است. زیرا که اودر بسیاری از نبردهای افکار عمومی نقطه رجوعی است بر سر اینکه چگونه خیزش جاری و بخصوص تقابل سال ۱۹۸۶ با "خوشنهای خیالی" دازان انقلابی سال ۱۹۶۸، را باید جمع بندی نمود. لیبراسیون (روزنامه بورژوازی طرفدار میتران که سردبیرش یک شبه - مائوئیست سابق که امروزه طرفدار سر سخت امپریالیسم فرانسه است) خود مجبوزانست تابه شعار نویسان مخفی که هنوز تلاش میکنند راه مائو را زنده نگه دارند و با اخراج مهاجرین به مالی مخالفت می ورزند و از جریانی مثل جنگ خلق در پیرحمایت میکنند، حمله کند. تکرار تجارب خود نشان داده که بسیاری از کسانی که کاملاً شستوشی مغزی نشده اند به این "فرد خطرناک" [مائو] و ارتباطهای بسیار خطی او با امر انقلاب فرانسه و یاهر جای دیگری کاملاً علاقمندند.

پیوند با اریستوکراسی کار یا بحرکت در آوردن پرولتاریا

یک درک اشتباه از رابطه بین دانشجویان و کارگران - و کل رابطه طبقاتی - توسط برخورد رهبران دانشجویان در آخرین راهپیمایی دهم دسامبر، که حداقل ۲۵ هزار کارگر عضو اتحادیه رادریشت سر داشت، نشان داده شد. کارگران را با اتحادیه های کارگری قاطی کرده بودند و تأیید اتحادیه های صنفی را کلید بست جنبش در نظر می گرفتند. و این مسئله بوسیله ترسکستیها و درک غیر انقلابیشان از "اعتصاب عمومی" تبلیغ میشد. در واقع این بینش، هدفش گسترش روحیه شورش، گرانه در بین بخشهای جدید جامعه نبود، بلکه هدفش خفه کردن دانشجویان و التماس به بوروکراسی اتحادیه های صنفی بود برای اینکه "سمیاتی" خود را به امر مبارزه دانشجویان صدقه دهند.

جای بسی تأکید است که این فرا - خوان برای بسط جنبش به "طبقه کارگر" بوسیله برخی از همان نیروهای انجام گرفت که هرچه قاطعانه تر با شرکت "لخت و پتی ها" و "ولگردان بیکاره" از میان جوانان طبقه کارگر در تظاهرات و مبارزات خیابانی، مخالفت میکردند. رابطه واقعی میان بخشهایی از کارگران و خیزش دانشجویان، باشیوه ای که خود وقایع به پیش رفتند، هرچه دقیقتر آشکار شد. اعتصابات داغ در سیستم راه آهن ملی، حمل و نقل عمومی پاریس، صنایع گاز و برق، در اواسط دسامبر شروع شدند - که بوضوح تحت تاثیر غلیان دانشجویان بودند. در مقابل "تظاهراتی" که هر ساله برای یکروز یا چند ساعت طی مذاکرات بر سر دستمزد اتفاق می افتند و غالباً بیجزيه یک تاکتیک مذاکراتی مابین اشرافیت کارگری در قالب اتحادیه های قدرتمند دولت نیستند، ناگهان صدای توده های کارگر خشمگین در این اعتصابات شنیده شد.

توده های مبارزه جو، که نسبتاً از بوروکراسی اتحادیه صنفی مستقل بودند، خود را به پیش رانند و مصرانه برای خواسته های خود (که عمدتاً شرایط بهتر کار بود) مبارزه کردند. آنها مانند دانشجویان جلسات روزانه ترتیب دادند و در حالیکه حمل و نقل و تولید عادی را در برخی مناطق برای مدت سه هفته و نیم فلج کرده بودند، دولت را به ورطه یک بحران دیگر کشاندند. بخاطر دلایل چندی (از جمله نفوذ اتحادیه ها) دولت قادر گشت که این اعتصابات را خنثی کند و جنبش اعتصابی را متلاشی سازد، اما نگرانی آنان از چرخش وقایع و مرض ظاهر امسری اعتراض، عیان گشت.

آتش بس نا آرام اجتماعی

با وجود اینکه، دولت شیراک طرح لایحه ارتجاعی خود را وقتاً معوق نمود (در حال حاضر) لایحه قانون ملیت را بکناری گذاشته است، امپریالیستهای فرا نسوی به حمله سیاسی و اقتصادی خود با لاجبار (اگرچه اکنون بر پایه سیاسی متفاوت از چندماه گذشته) ادامه خواهند داد. مبارزه شدید افکار عمومی بر سر چگونگی جمع بندی از جنبش دانشجویی و تأثیرات آن، از دسامبر در جریان بوده است علیرغم اینکه

شیراک در حالیکه تلاش میکند جوانان را "سرد" کند، رفرمهای آتش بپاکن خود را به تعویق انداخته است. آنها و بسیاری دیگر در جامعه به اوضاع بگونه ای تنگ نظرانه و پاسبی، همچون گذشته، نگاه نمی کنند. شرکت وسیع و فعال زنان جوان در جنبش اظهار نظرات را از تمامی جوانب بر - انگیزت و این برای تکامل اوضاع در آینده بسیار مطلوب است. این واقعیت که این جوانان، بورژوازی را بگونه ای مجبور به عقب نشینی کردند که مورد تمسخر واقع شد و جنبه هایی از سیستم آن افشاء گشت، به سختی قابل تحریف است و در واقع، افراد سرشناس طبقه حاکمه اروپا بشدت دولت فرانسه را بدین خاطر استیضاح میکنند ("ما بر سر مسئله پرشینکها قاطعانه ایستاده ایم.") فضای دانشگاهها با فعالیت سیاسی حول مسائل متفاوتی مثل آفریقای جنوبی، همچنان فعال است. اسم شیراک بر روی تمامی دیوارها مردیف با چماق "نوشته شده است. پاسکوا و وزیر کشور، در همه جا بعنوان یک دروغگو و قاتل معرفی میشود. در شهر لیل، این جوانان "سیاسی از همه جایی خبر" شعار میدادند، پاسکوا، مجبور است میکیم تا قاصص خونهای بزمین ریخته شده راپس بدهی". و این درست دوهفته پس از این بود که دانشجویان خواستار متقاعد ساختن پلیس ضد شورش شده بودند.

تعداد قربانیان "ایدز فکری" که به خصلتهای زشت و وحشیانه یک سیستم منسوخ آگاه شده و مزه مبارزه طبقاتی علیه دشمن را چشیده اند، رشد میکند. آنها را بسادگی نمیتوان آرام نمود. اما مسئله حیاتی در این میان وجود دارد. آیا خیزش های ناگهانی آتی و لحظاتی بحرانی فقط تکان دیگری، هر آنقدر ژرف، به این سنگر امپریالیسم خواهد داد؟ یا اینکه ظهور

یک پشاهانگ سازمان یافته انقلابی پرولتاریا و تکامل یک جنبش انقلابی نتیجه کیفیتا متفاوتی را بار خواهد آورد؟ یکی از روزنامه های بورژوازی فرانسه بنام لوموند، طی یکی از مصاحبه های مندرجش روند اجتماعی امروزه را مبتابه "قیام بدون انقلابیون"، جمع بندی کرد. چشم اندازهای این امر همانقدر نامحتمل است، که آرامش یافتن مجدد فرانسه. ♦

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نامه سرکشاده به

این نامه سرکشاده از سوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به جهانی برای فتح ارائه شده است. ما آنرا بطور کامل در اینجادرچ میکنیم. تیتراهای فرعی از طرف جهانی برای فتح، اضافه شده اند.

به کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح.ک.ف.):

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با احساساتی آکنده از شادی و نگرانی، سیر وقایع سال گذشته در فیلیپین را دنبال نموده است. از یک سو، یکی از رسواترین مستبدین جهان و دست نشانندگان امپریالیسم، فرد - بناند مارکوس، مجبوری ترک مسند قدرت و پناه بردن به دامان اربابش گردید، در حالی که خشم و انزجار میلیونها توده‌بیا خواسته بدرقه راهش بود؛ و حقیقتاً این صحنه دلپذیری بود که نه تنها انقلابیون و توده‌های تحت ستم فیلیپین، بلکه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم جهان را نیز شادمان نمود.

لیکن، از همان زمانی که رژیم حاکم بر فیلیپین به جهت بحران و بی ثباتی روی به ازمه پاشیدگی نهاد و میلیونها نفر به خیابانها ریخته و

امپریالیستها بادستپاچگی برای وصله - بینه کردن اوضاع در حال انفجار به مانور دادن پرداختند، گرهمگامی بحرانی پدیدار گشت که خطرات و نیز فرصتهایی را در آن واحد در برابر مبارزه انقلابی قرار داد. در این اثنا، حزب شمال حزبی که همانند بسیاری از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج.ا.ا.) از دل همان تاریخ مبارزه انقلابی سر بلند کرده و هزاران زن و مرد مسلح را تحت فرماندهی داشته و آتش جنگ خلق را در سراسر فیلیپین برافروخته است در مواجهه با این وقایع فلج گشته و بدتر از آن به دنباله روی از این حوادث پرداخت. در واقع، عدم توانایی حزب کمونیست فیلیپین (ح.ک.ف.) در استفاده از بحران سیاسی و سقوط رژیم مارکوس، جهت پیشبرد جنگ انقلابی، اکنون به بحران سیاسی خود ح.ک.ف. منجر شده و حتی باعث بروز گرایشات تسلیم طلبانه روزافزون، گردیده است.

این اوضاع متعاقب دورانی بر شما حاکم گشته که طی آن، مارکسیست - لنینیست‌های جهان با نگرانی بسیار سکوتتان را در رابطه با مسائل حاد جنبش بین المللی کمونیستی نظاره میکرده اند. شما از ماثو و انقلاب فرهنگی حمایت میکردید، اما پس از مرگ وی بسوی هواکوشونگ روی آورده و به حمایت از کودتای ارتجاعی برخاستید. از آن زمان به بعد، شما حملات

زهر آگین رویزیونیستها و ارتجاعیون سراسر جهان، منجمله چین، نسبت به اندیشه مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی، رانادیده گرفتید. و اکنون نیز بنظر میرسد که از در صلح - سوسیال امپریالیسم شوروی درآمدید. در این رابطه و نیز باتوجه به زبانهای که از این بابت بر شما وارد میشوند، جنبش بین المللی کمونیستی اگر سکوت اختیار کند، از انجام وظایف خود شانه خالی کرده است. بدین جهت ما از شما (رهبری و بدنه ح.ک.ف.) میخواهیم که به مسائل خط سیاسی که کارا کتر انقلابی حزبتان و جنگ خلق تحت رهبریتان را مورد تهدید قرار داده، بطور جدی برخورد کنید.

این امر، نه تنها برای سرنوشت انقلاب فیلیپین بلکه برای جنبش انقلابی پرولتاریائی در سراسر جهان حائز اهمیت جدی است. حزب کمونیست فیلیپین هنگام تأسیس اعلام داشت که انقلاب فیلیپین جزء لایتجزاء انقلاب جهانی پرولتاریائی است. در حقیقت نیز چنین است. مائوتسه ح.ک.ف.، طی نبرد بین المللی بزرگ علیه رویزیونیسم به رهبری مائوتسه دون و بویژه در دوران انقلاب در آن زمان، انقلابیون جوان فیلیپین علیه رفرمیست عمیق حزب رویزیونیست (PKP) بپا خاستند و در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۸ (بمناسبت هفتاد و پنجمین سالگرد

حزب کمونیست فیلیپین

نوشت : " پرزیدنت مارکوس هرچه بیشتر برمسند قدرت باقی بماند ، احتمال بروز طوفان بیشتر میشود . . . این امر میتواند بسقوط کاخ ریاست جمهوری ، ملاکانان ، بسته شدن دو پایگاه نظامی که بزرگترین پایگاه آمریکائی در آسیا هستند و بقسدت رسیدن کمونیستها در این ناو هواپیمابر عظیم ، منجر گردد". یکی از اعضا رهبری دستگاه اکیونیز با همین صراحت گفت : " آنچه که میتواند چپ را شکست دهد ، رژیم مارکوس نیست . بلکه رژیم جدیدی است که برپایه اهوژیسیون میانه رو بنا شده باشد". خود آکینو مکررا گفته است ، حال که مارکوس رفته ، چریکها باید اسلحه خود را زمین بگذارند . وی اخیرا نیز این حرف خود را با تهدید همراه ساخته است که اگر چریکها اسلحه خود را زمین نگذارند ، ارتش جنگ علیه آنها را تا سرحد پیروزی ، تحت حمایت وی ، دنبال خواهد کرد ، و خود او " شمشیر بر خواهد گرفت ". آکینو ، علنا چریکها را به دسته مشخص تقسیم کرده است : " آنهائی که علست پیوستنشان به شورشیان فرار از بی عدالتیهای رژیم مارکوس بود - این دسته آماده اند که دست بردارند و به مردم بپیوندند . آنهائی که کوتاه نمی آیند ، مگر آنکه پیشنهادات ما را ببینند . و آنهائی که سرخستان هستند - این دسته هرگز دست بر نمی

اصول ، بوجود آمده ورشد کرده اند . در اینجا وفاداری به دکمهای مجرد نیست که درمخاطره قرار دارد . این يك حقیقت مسلم است که " بدون مسلح بودن به مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائوتسه دون و کار برپایه آن ، شکست دادن امپریالیسم ، رویزیونیسم و ارتجاع بطور کل ، امکان پذیر نیست" (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) . مخاطره واقعی ، مانا پیروزی یکا شکست انقلاب فیلیپین و تأثیرات برجسته ایست - چه مثبت ، چه منفی - که این تحولات بر انقلاب پرولتاریائی در سراسر جهان بر جای خواهند نهاد . جمع بندی از ریشه های این اشتباهات و یافتن شیوه ها و ابزار تصحیح آنها ، وظیفه مبرمی است که امروزه در برابر انقلابیون فیلیپین قرار دارد .

آکینو - متحدی متزلزل یا دشمن قسم خورده؟

تأسف بارترین نشانه چرخش در خط مشی سیاسی ح.ک.ف. ، همانا نحوه برخورد به دولت آکینو است . سخنگو - یان بسیاری از سوی امپریالیستها و نیز از سوی دولت جدید ، این مسئله را بکرات روشن ساخته اند که یکی از علل اصلی شکست مارکوس ، عبارت بود از عدم توانائی رژیم وی در شکست دادن جنبش آزادیبخش . همانگونه که " اکونومیست" ، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۶ ، در سرمقاله خود بنام " حالا ، بروا" -

تولد مائو (تأسیس يك حزب کمونیست نوین را برپایه اندیشه مائوتسه دون (که خود ، آنرا " قله رفیع مارکسیسم - لنینسم " میخواندند) ، اعلام داشتند . بلافاصله پس از آن ، ح.ک.ف. جنگ خلق را در جهت انجام انقلاب دمکراتیک ملی در فیلیپین بمتابه اولین قدم در راه رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم براه انداخت ، و حصول نهائی به سوسیالیسم و کمونیسم را مستلزم تحقق " انقلابات فرهنگی متعدد" دانست .

از آن زمان تا کنون ، ح.ک.ف. - علیرغم مواجه بودن با حکومت نظامی و یک جنگ ضد چریکی خونین ، خود را از تعداد نسبتا قلیلی افراد مسلح به چند تیانچه و تفنگ زهوار در رفته قدیمی به یک حزب دربر گیرنده هزاران نفر افراد مسلح تبدیل کرده است و " ارتش نوین خلق" (N P A) "جبهه دمکراتیک ملی" (N D F) را رهبری میکند . امروز حتی امپریالیسم آمریکا هم تأیید میکند که این حزب به يك خطر جدی در مقابل تداوم سلطه اش بر فیلیپین تبدیل شده است . این تحولات ، تأییدی چشمگیر بر اصول اساسی مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائوتسه دون هستند ، که ح.ک.ف. بر آن پایه بنا شده بود .

در عین حال ، اوضاع بحرانی جاری در حزب و خطر تسلیم طلبی که آنرا تهدید میکند ، بازتاب گرایشاتی هستند که طی سالهای عدول حزب از این

ح.ك.ف. بخاطر این ارزیابی غلط از اوضاع، "فرستها را از دست داد"، و نتوانست در جهت نزدیکی بیشتر با نیروهای آکینو از موقعیت استفاده کند، باموج ضد مارکوس همراهی کند، و واضحتر آنکه از نفوذ قدرتمند در دولت جدید برخوردار گردد (یکی از اعضای رده بالای حزب "علنا از این شکایت میکند که "چپ بخشی از دستگاه فعال در کارزار انتخاباتی ضد مارکوس نبود")، بدین ترتیب، ح.ك.ف. با کم بهادادن به ماهیت ارتجاعی نیروهای آکینو و مبالغه گری در مورد استقلال آنها از امپریالیسم آمریکا، و ارائه ایمن نتیجه گیری که به آنها بسیار "سکتار - بستی" برخورد شده، بر اشتباهات خویش افزوده است. شما بجای اینکه بر ضرورت تداوم جنگ خلق و وارد آوردن ضربه بر رژیم تضعیف شده حاکم تأکید بورزید. بالعکس بر اساس حمایتتان از آکینو، به مخالفت با تشدید مبارزه مسلحانه برخاستید!

طبقه حاکم فلیپین بطور جدی به جناحهای رقیب منشعب شده است، اما آکینو و نیروهای گرد او شدیداً با امپریالیسم آمریکا در رابطه بوده و در جهت منافع آن عمل کرده، و با عناصر فئودالی و نیمه فئودالی جامعه پیوند دارند. شولتز، وزیر امور خارجه آمریکا، به ستایش از او برمی خیزد - و اینبرگر، وزیر دفاع آمریکا، برای "حمایت از دموکراسی جدید" در آنجا، کمک نظامی به ارزش صد میلیون دلار به او ارائه میدهد. وریگان، در حالیکه مارکوس را در هاوایی در آغوش دارد، برای استقبال از آکینو فرش قرمز میگستراند. "مجله تایم" او را بعنوان "زن سال" انتخاب میکند. بانکدا - ران، از مجمع پاریس گرفته تا واشنگتن و توکیو، علیرغم بحران کلی مالی در جهان و امهای خود را با شرایطی بسیار سخاوتمندانه تر از زمان مارکوس، تحت شعار "گرد خاتم آکینو جمع شوید" تمديد میکنند. علیرغم وضوح این مسائل، شما تحلیلی ارائه نمیدهید مبنی بر اینکه به مداخله آمریکا در

دارند ما شاید نتوانیم بر آنها غلبه کنیم، ولی میتوانیم آنها را ایزوله کنیم سیاستهای اقتصادی و اجتماعی ما اینکار را انجام خواهد داد. آیا این چیزی کمتر از اعلام جنگ است؟ آیا علت اصلی تلاش آکینو، منفعل کردن، ایزوله کردن و شکاف - انداختن میان جنگجویان انقلابی نیست بنحوی که ارتش بتواند تیر خلاص را بر آنها شلیک کند؟ علیرغم این، ح.ك.ف. سیاست دنباله روی از دولت آکینو را در پیش گرفته است. در جوابیه موخ ۱۸ مارس ۱۹۸۶، به فراخوان آتش بس از سوی دولت آکینو، کمیسیون نظامی ح.ك.ف. و رهبری ارتش نوین خلق، "صادقانه حمایت توده ای دولت کورازون را - تصدیق میکنند" و "تلاشهای مثبت" او را می ستایند و اضافه میکنند که "امیدوارند این اقدامات ترقیخواهانه در مورد حل بیش از پیش مشکلات اساسی پیش پای خلق تسریع یابند."

بعلاوه شماره ۱۹۸۶ مارس "آن باد بیان" (ارگان سیاسی کمیته ح.ك.ف.) اظهار میدارد، "خانم آکینو برای پیشبرد مقاصدش می باید از حمایت نیروهای لیبرال و مترقی داخل و خارج از حکومت برخوردار شود." ارگان حزب به این بسنده نکرده، ادامه میدهد، "پرزیدنت آکینو و متحدین مترقیش در حرکات خود برای از کار انداختن دستگاه حاکمیت فاشیستی بر کشور و پیشبرد سایر فرم - های دموکراتیک، از حمایت توده ای برخوردارند."

ح.ك.ف. راجع به چه فرمهای سخن میگوید؟ آیا دعای خیر شایدرقه راه "سیاست های اقتصادی و اجتماعی" آکینو میباشد، که خود او مدعی است برای ایزوله کردن "ارتش نوین خلق" و انشعاب انداختن در آن طراحی شده - اند؟ آیا اینها باند آن "اقدامات ترقی - خواهانه" که شما خواهان تسریع آن هستید؟ آیا از این واضح تر میتواند باشد که ساختارهای عمده نظامی که آکینو خواهان برچیدن آنهاست، همانا پایگاه های خود شما هستند؟! و اما آپا - سخن گفتن آنها از "حرفه ای کردن

ارتش"، "حفظ یک پارچگی آن" و "معنای" برچیدن دستگاه حاکمیت فاشیستی است؟ نه، هرگز در این رابطه نیز امپریالیستها وعوا - ملشان بکرات گفته اند که ایمن اقدامات دقیقاً بخاطر بالا بردن کارآئی ارتش در تعقیب انقلابیون هستند. مضافاً، باید روشن نمود که بیک نکته عامتر، نهفته در رفرمیسم آکینو عبارتست از بخواب فروردن مجدد توده های تازه بیدار شده. لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵ روسیه - که در مورد فلیپین نیز صادق است - چنین گفت: "شرایط تاریخی هنگامی بوجود می آید که اصلاحات، و بویژه وعده اصلاحات، صرفاً بیک هدف رادنیال کنند: خوابا - ندن شورش مردم، آرام کردن طبقه انقلابی، یا حداقل تضعیف مبارزه آن." (سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵). آیا این دقیقاً عملکرد دولت آکینو را توصیف نمیکند؟ یعنی اصلاحات کوچک پیاپی - اصلاحات - مثلاً با اصطلاح رفرم ارضی که مرتباً بتعویق افتاده است، که به جهت مطمئن ساختن توده ها به اینکه همه چیز به کفالت از سوی آنها بخوبی پیش میرود، طرحریزی شده اند. بنحویکه "پارلمان تپه ها و خیابانها" بتواند تشکیل شود و پارلمان عروسکهای (نوین) خیمه شب بازی قدرت را در دست گیرند؟

"انتقاد از خود" دفتر سیاسی

جمع بندی دفتر سیاسی ح.ك.ف. از این جریانات، منجمله در "انتقاد از خود" مندرج در آن بایان" مورخ ماه مه ۱۹۸۶، در رابطه با بایکوت انتخابات فرمایشی توسط ح.ك.ف.، این حزب را بیش از پیش در مسیر انحرافی سوق میدهد. "انتقاد از خود"، چنین بیان میدارد که تحلیل سیاسی که سیاست بایکوت بر اساس آن اتخاذ شد، "به توانایی آمریکا در اعمال ذهنیت خویش بر سیاست داخلی پربها، داد" و "به توانایی و خواست بورژوا - رفرمیستهار در گریز ساختن رژیم مارکوس در بیک مبارزه سخت برای قدرت سیاسی، کم بهاء داد." و سپس چنین متذکر میشود که

اوضاع "پربها" داده و به "توانایی و قابلیت بورژوا - رفرمیستها کم بها" دادید. و چنین ادامه میدید که این "بلوک نظامی" است که "مورد حمایت آمریکا" است نه "بلوک غیر - نظامی"!

حمایت سیاسی شما از آکینو و ترغیب توهمات بورژوا - دمکراتیک که سنگ بنای این سیاست است، خلاف مواضع صحیحی است که حزب خود شما سالها پیش بدانها دست یافته بود. در "وظایف عاجل"، مصوبه کمیته مرکزی در سال ۱۹۷۶، هشدار دادید که "ائتلاف گروههای ماکاپاگال، آکینو، لویز، و مانگلاپوس، بدون جهت نیست." (تاکید از ماست) و اشاره کردید که "امپریالیسم آمریکا، این ائتلاف را پیشاپیش مطمئن ساخته است که باید بعنوان آلتر ناتو حکومتی در برابر رشد نارضایتی مردم از رژیم مارکوس هر آنچه را که در قدرت دارد، انجام دهد."

چه بر سر این موضع صحیح آمد؟ آیا ماهیت طبقاتی خانم آکینو از ماهیت طبقاتی شوهرش متفاوت است؟ آیا فرمانده دانته در اشتباه بود که میگفت آقای آکینو از آن سیاستمدارانی است که بر پشت توده ها سوار میشوند. (آن بایان، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۷۸) در حقیقت از سال ۱۹۷۶، که مخالفت آکینو علیه مارکوس بمثابة "شکاف در میان مرتجعین" ارزیابی میشد، آنچه که تغییر کرده ماهیت طبقاتی آکینوها نیست، بلکه خط مشی سیاسی شماست. آیا این امر گواه بر این نیست که شما میبایست هشدار خودتان را در "وظایف عاجل"، در رابطه با ضرورت "پیوند معین و عامدانه میان جنبش ضد فاشیستی و جنبشهای ضد فئودالی و ضد امپریالیستی"، رعایت میکردید. شما چنین هشدار دادید که، "در غیر این صورت، ماصر فا خواستار احیای حقوق دمکراتیک رسی و احکام کهنه شده نظام حاکمه خواهیم بود. و ما، نه مثل انقلابیون پرولتری، بلکه همانند بورژوا - دمکراتها بدنبال شکل روان شده و محتوی انقلاب دمکراتیک خلق را از دیده فرو خواهیم نهاد."

درم شکستن دستگاه ارتجاعی دولت - یا "بازسازی" آن

این نظرات انحرافی در مورد دولت آکینو، باید نگاه رفرمیستی شمارمورد دولت، مرتبط است در آن بایان مسورخ ماه مه ۱۹۸۶، کمیته مرکزی شما کمیته دولتی کنونی را به "بلوک غیر نظامی" و "بلوک نظامی" تقسیم میکند، که بنابه ادعای شما و لی ترکیبی از "ائتلاف میان شخصیت های لیبرال و مترقی" است و دومی "نیروهای محافظه کار و ارتجاعی مسلح بزرگتری هستند که سازمان یافته ترند." بنابه ادعای شما، "لیبرالها و ترقی خواهان ابتکار عمل را در دست دارند" و "میتوان آنها را به حمایت از خواسته های خلق جلب نمود و یا آنها را خنثی کرد"، در حالیکه دومی "از حمایت آمریکا برخوردار است" و باید علیه آن مبارزه نمود.

بهرتر آنست که این نکته را بطور مفصل تر نقل کنیم: "از نظر محافظه کاران، بخصوص آنان که از سابقه قدرت دولتی فاشیستی برخوردار هستند، سرکوب غریبان هنوز بهترین واکنش علیه جنبش انقلابی است. از دید آنان، محبوبیت دولت آکینو و فراخوان آن در جهت سازش فقط برای فریب و تضعیف جنبش انقلابی میتواند مورد استفاده قرار گیرند، یعنی آنکه بتوان ساده تر آنرا درم کوبید. "از سوی دیگر، لیبرالها و ترقی خواهان مشروعیت نبرد علیه یک نظام اجتماعی غیر عادلانه را برسمیت می شناسند. آنها صادقانه خواهان حصول صلح واقعی از طریق مذاکرات اصولی هستند تا دولت آکینو بتواند ندریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکاند...."

"محافظه کاران خواهان حفظ چار - چوب کهن نیمه فئودال - نیمه مستعمره هستند، و در این راستا بمثابة ابزار اصلی سرمایه انحصاری آمریکایی عمل میکنند." "آن بایان" ادامه میدهد، که نیروهای آکینو در مورد وامهای بانکهای امپریالیستی علیه "محافظه کاران هستند" و "شروع به درک اثرات تباہ کننده امپریالیسم کرده اند." و سپس چنین استدلال میکنند که از نظر امپریالیستهای آمریکایی، "خانم آکینو یک فاکتور سیاسی ناشناخته است." این نظرات بهمان اندازه که انحرافی اند، خطرناک نیز هستند. آیا

نیروهای آکینو "مخالف" نفوذ امپریالیستها هستند؟ خیر، بهیچ وجه. مطمئنا آکینو دینی شرایط بهتری برای و امها بوده است، اما فقط همین آنچه که او خواستار آن است شرایط بهتر است، نه پایان یافتن وابستگی به امپریالیستها و یا حتی یک گام به پیش در این جهت. مسئله پایگاههای نظامی نیز از همین قرار است: اودر پی اخذ شرایط بهتر برای این قراردادهاست نه برچیدن آنها. آیا اکنون که اودر قدرت است، قول خود را در این مورد پس نگرفته است؟ و نظراتان در مورد فراخوانهایش دال بر تقویت "آه آن" A C E A N، یعنی اتحاد نظامی امپریالیستهای آمریکایی در منطقه، چیست؟ در مورد مهمترین مسائل امپریالیستها، او همیشه به کمک آنها میشتابد.

آیا مسئله بدین شکل است که نیرو - های آکینو مخالف تاکتیکهای سرکوبگرانه ارتش بوده و در عوض سیاست سازش را در پیش میگیرند تا بلکه بتوانند واقعاً "ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکانند؟" این چنین دیدگاهی را نمیتوان به حساب ساده لوحی نهاد. طبقات حاکمه همواره تاکتیکهای ضد انقلابی دوگانه ای را مورد استفاده قرار میدهند. بقول لنین، آنها همیشه به جلاد و کشتی (یا بقول معروف، به "چاق و شیری") احتیاج دارند. اینها تاکتیکهای دوگانه سیستم وکل طبقات حاکمه هستند. حتی جنایتکارترین رژیم - های فاشیستی نیز از رفرم و نبرنگ استفاده میکنند، درست همانند لیبرال ترین دمکرات - سبهای بورژوایی که از شکنجه و قتل عام نیز استفاده میکنند. اینکه نقش هر کس در این تقسیم کار ارتجاعی چگونه است تنها میتواند کسانی را اغفال کند که نمیدانند حاکمیت طبقاتی یعنی چه. در حقیقت غالباً اتفاق می افتد که کسی در یک زمان مشخص دو نقش ایفاء کند. مثلاً "پرزبندت کندی جوان و خوش سیما، در حالیکه از یک سو برنامه های دمکراتیک، عادلانه و مدبرانه کردن را به جهان سوم صادر میکرد، از سوی دیگر، در عین حال جهان را به پای تهدید هسته ای بُرد (مثل بحران موشکی کوبا) و با جنگهای خونین و ضد انقلابی را رهبری میکرد (مثل ویتنام).

بحث شما اینست که "اگر امپریالیسم آمریکایی ترانست بمیل خود عمل کند، آکینو را وادار می کند تا ترقی خواهان و لیبرال - هارا از دولت بیرون بیاورد و یا حتی

بمجرد اینکه خانم آکینو بطور قطعی راهی ملی درپیش بگیرد، اورانیزاسیون سر راه بر میدارد. "آن بایان ماه مه ۱۹۸۶) این همان مضمون همیشگی شاست، در حالیکه به این امکان کم بهاء داده و یا فراموش میکنید که خود خانم آکینو میتواند جنگ ارتجاعی علیه انقلاب را از سوی امپریا - لیسم آمریکا به پیش ببرد. ... گذشته از اینکه خود او بارها قول داده است که در صورت لزوم "شمیر بر خواهد گرفت" ! در ارتباط بیشتر با این موضوع باید گفت اوپیش از اینها شمیر بر گرفته است - او رئیس دولت، سبیل مشروعیات آن و تضمین کننده ثبات و نظم و قانون آنست، از حامیت ارتجاع جهانی برخوردار بوده و کشتار هایی را که توسط دولتش صورت میگیرند

هدایت میکند - مثل کشتار دهقانان غیر - مسلح در مقابل کاخ مالاکانان، که سپس با حضور پدید رفتنشان، در سوگشان اشک تمساح ریخت. اما این تحلیل شمامسئولیت این کشتار را برگردن "بلوک نظامی" میاندازد، و بدین ترتیب آکینو و دولتش را تطهیر میکند که قدرتش را بر اسلحه نیروهای مسلح فیلیپین، پلیس و مضافاً امپریالیستهای آمریکایی، متکی است. ارتش آتش سلاح میگذشاید، آکینو شکوه میکند. آنها باز هم آتش میکشایند، آکینو زاری میکند. آنها هنوز هم کشتار میکنند، و او کمیسیون تحقیق تعیین میکند. این نمونه مارا بیا دپرو آن کار سیامیاندازد که او پس از اعدام جنایتکارانه ۲۵۰ زندانی، کمیسیون تحقیق تعیین کرد. این تاکتیک

ها زمانی کارگر میافتند که نیروی پیشاهنگ از مسئولیتش در افشاء این تاکتیکهای دوگانه ضد انقلابی برای توده ها و رهبری آنها در مبارزه علیه طبقات حاکمه و دولتشان، قصور کنند.

شما هم باید با مسئولیت خود در این زمین روبرو شوید. آیا شما به دهقانان نیا موختید که بخشی از قدرت دولتی به آنها تعلق دارد و منافعتشان را حفاظت میکند؛ و اینکه "لیبرالها و ترفیخواهان" "ابتکار عمل را در دست دارند و می خواهند "ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکانند"؟ در این صورت، وقتیکه آنها باستان خالی روی بسوی تفنگ و سرنیزه دستگاه سرکوبگر دولتی میروند، آیا مسئولیتی گریبانگیر شما نیست؟

ح ك ف با خط مشی مواداری از اصلاحات ترقیخواهانه "بلوک غیر نظامی" در برابر "بلوک نظامی"، خود را در موقعیتی قرار میدهد که مجبور است با شلاق مبارزه میان طبقات حاکمه فیلیپین به چسب و راست حرکت کند. این با اصطلاح "بلوک غیر نظامی" با مطرح کردن مسئله اصلاحات دمکراتیک، در پی ترغیب جنگجویان "ارتش نوین خلق" به تسلیم است (همان گونه که آکینو بوضوح بیان کرد) و تهدید ارتش فاشیست را با مثابه مانعی بر سر راه توانائیشان در اجرای اصلاحات نشان میدهد تا انقلابیون برای تقویت "بلوک غیر نظامی" در برابر "بلوک نظامی" در جهت

حزب کمونیست فیلیپین برای سالها از سیاست اتکاء به نیروی خود پیروی میکرد. این تصویر جنگنده ای را در حال تمرین با تفنگ جوبی دست ساز نشان میدهد.



دیگر، میباشند" تا پیش از این هیچگاه سابقه نداشته که تضادی باین حدت، در میان خود دولت نیز انعکاس یابد. (آن بایان ماه مه ۱۹۸۶، تأکید از ماست) اینهم نمونه فیلیپینی "معجزه" نوع اندونزی - یعنی یک واقعۀ بیسابقه؛ دولتی که اساساً بدو بخش تقسیم شده و دیگر ارکان سرکوب در دست

طبقات حاکمه نبوده بلکه اکنون "ابزار مورد استفاده مشترک طبقات ستمگرو ستمکش است" (همانگونه که حزب کمونیست اندونزی مدعی بود). تفاوت بحث شاد در چیست؟

فی الواقع، براساس این تحلیل مبنی بر اینکه "حاکمیت خلق" بر بخشی از دولت مسلط است، شاپروسی را آغاز کرده اید که کمتری و کمتر در مورد مردم کوئیدن نیروهای مسلح سرکوبگر فیلیپینی سخن میگوید، و در عوض وظایف عمده ح. ک. ف. را چنین مشخص میکنید: "مبارزه جهت درهم کوئیدن ساختارهای سلطه فاشیستی. بخشی از این وظایف عبارتست از بازسازی، سمت دمی و پاکسازی کل نیروهای مسلح فیلیپینی." (آن بایان مورخ آوریل ۱۹۸۶، تأکید از ماست).

آیا این همان نظر حزب کمونیست اندونزی مبنی بر "اضحلال تدریجی وجه ضد خلقی درون حاکمیت دولتی" نیست؟ آیا سخن گفتن از "سمت دمی و پاکسازی" نیروهای مسلح فیلیپینی، بیش از پیش دور شدن از وظیفه انقلابی "درهم کوئیدن دستگاه حاکمه دولتی" نیست، که بقول لنین بدون این کار "آزادی طبقه ستمکش غیر ممکن است"؟ آیا این همان خطی نیست که در فراخوان کمیته مرکزی ح. ک. ف. دال بر تقلیل مبارزه مسلحانه "ارتش نوین خلق"، "ابتدا اتحاد دفاع فصول" و سپس آتش بس، خود را منعکس میکند؟ خوب، آخر وقتیکه "حاکمیت خلق" بخش کلیدی دستگاه دولتی را در اختیار دارد، چرا باید جنگ را شدت بخشید؟

بغیر از حرکت جهت

کسب قدرت دولتی،

هر چیز دیگر توهمی بیش نیست!

دیدگاه انحرافی ح. ک. ف. در مورد حاکمیت دولتی، بهخاطر مرتبط است باین تلاش نابجا در جهت حمایت از "حاکمیت

بزداید، ماهیت بورژوازی آنرا عریضان سازد و نشان دهد که یکی از اهداف اصلی دولت موقت آن بوده که بابر افراشتن پرچم انقلاب، سر جنبش واقعی انقلابی را از تن جدا کند. لنین از "خصلت مرفعی" دولت موقت تازه تأسیس شده سخن نگفت، بلکه این منشویکهای مخالف او بودند که چنین کردند.

اظهار نظر درباره "حاکمیت خلق" و "بلوک غیر نظامی" در مقابل "بلوک نظامی" چندان تفاوتی با تئوریهای رویزیونیستی روسی در مورد دولت ندارد. منتج از تئوری "دولت تمام خلقی" آنها - که بارها توده های خلق را بسطخ فرستاده اند. بویژه، این مارا بید "تئوری قدرت دولتی دوگانه" حزب کمونیست اندونزی میاندازد. در "انتقاد از خود" دفتر سیاسی کمیته مرکزی، آنها چنین توضیح دادند که طبق آن تئوری قبلاً معتقد بودند که حاکمیت دولتی جمهوری اندونزی دوگانه بود. از یکسو، 'وجه ضد خلقی' که شامل طبقات سرمایه داری بوروکرات - کمپرادور و فئودال بود و از سوی دیگر، 'وجه خلقی' که اساساً در برگیرنده بورژوازی ملی و پروولتاریا بود. آنها بر مبنای این تحلیل چنین نتیجه گیری کرده بودند که "معجزه ای میتواند در اندونزی بوقوع بپیوندد، یعنی اینکه دیگر دولت ابزار سرکوب طبقات ستمکش توسط طبقات ستمگرنباشد و به ابزار مورد استفاده مشترک طبقات ستمگرو ستمکش تبدیل شود. و تحول اساسی در حاکمیت دولتی، یعنی تولد حاکمیت خلق، میتواند بطور مسالمت آمیز از طریق رشد "وجه خلقی و اضحلال تدریجی "وجه ضد خلقی"، انجام پذیرد. "مردم اندونزی و انقلابیون این کشور تحت تأثیر چنین تخیلاتی، خلق سلاح شده و فاقد آمادگی جهت مقابله با حملات وحشیانه دولت سوار تو بوده و نتیجتاً صدها هزار تن از آنان قتل عام شدند.

خود حزب شانیز از نزدیک با این تراژدی آشناست. اما شامبازم، بدنبال این تحلیل از حاکمیت دولتی در فیلیپین که دولت به "بلوک غیر نظامی" لیبرالها و ترفیخواهان "و بلوک نظامی" تقسیم شده است، میگوید "این مسائل بازتابی از مبارزه اساسی و حامیان امپریالیستها، بورژوازی بزرگ کمپرادور، فئودالها، و سرمایه داران بوروکرات از یکسو، و بخشهای میانی و تحتانی جامعه از سوی

تحقق بخشیدن به وعده های رژیم جدید بسوی آنها بشتابند. شاداران بایان چنین مطرح کردید: "ما باید در برابر کلیه حرکات نیروهای مرتجع هشیار بوده و با آنها مقابله کنیم؛ بویژه آن نیروهایی که باتوسل به حربه کودتا، با احتمال زیاد در پی ارجاع خانم آکینو هستند" هر تهدید به کودتا مستمسک جدیدی میشود برای دفاع از "دمکراسی شکننده" (و بدین ترتیب، موقعیت جدیدی بوجود میآید تا ما همیست طبقاتی کلی رژیم و جنگ خلق علیه آن، بدست فراموشی سپرده شود). "خوزه ماریا سیسون"، صدر کمیته مرکزی موئس ح. ک. ف.، اخیراً طی مصاحبه ای باینک مجله غربی تابدینجا پیش رفته است که بگوید "در صورت وقوع کودتای نظامی، ارتش نوین خلق" در اختیار قدرت مردمی خانم آکینو قرار میگیرد" اگر چه مناسبات کنونی "سیسون" با ح. ک. ف. بر مارو شن نیست، اما رهبری این حزب خود را از فعالیت سی "سیسون" مجزا نکرده است و این گفته او از همان منطق خطعمومی ح. ک. ف. نشأت میگیرد که وظیفه ارتش خلق تا بسطخ دفاع از آکینو و "بورژوازی رفهریست" تنزلهی - یابد، در این صورت آیا خلق باز هم ارتش دارد؟! درون حزب شما کسانی هستند که، بخاطر دامن زدن به انتقاد از خود در مورد شکست ح. ک. ف. در "سوار شدن بر جنبش آکینو"، مقایسه هایی با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه انجام داده و میگویند که آنچه حاصل شده (یا حداقل میتواند حاصل شود) و یا حاصل خواهد شد) نوعی "حاکمیت دوگانه" همانند روسیه در آن زمان است یعنی "حاکمیت خلق" "اتحاد و زیادی این امر را نمایندگی میکنند و این چیز نیست که در واقع از آن دفاع میشود، شبیه دفاع بلشویکها از حاکمیت دوگانه و تحکیم آن در آنجا. اولاً، این تحلیل اشتباه محض است شوراها در روسیه ارگانهای خود مردم بودند که جدا از دولت موقت، حاکمیت سیاسی مشخص خود را اعمال میکردند. اگر میخواهید "حاکمیت دوگانه" در فیلیپین را مطرح کنید باید بجای جنبش "حاکمیت مردم" توسط آکینو، از آن حاکمیت سیاسی که بر دهقانان مسلح انقلابی در روستاها متکی است، سخن برانید. ثانیاً، لنین در ماه های پس از انقلاب فوریه، بیش از همه تلاش داشت تا توم در مورد دولت موقت را

توده های خلق. " همانگونه که "آزادی" ارگان جبهه دموکراتیک ملی، چنین بیان میکند: "باید بخاطر بیاوریم که این مبارزه خلق در حمایت از کورازون آکینو، ایمن بیوه شجاع" بنینو آکینو "رهبر مقتول آبوز- بیسون، بوده که مارکوس را سرنگون ساخت - نه امپریالیسم آمریکا. " این استدلال به ظاهر ضد آمریکایی، برای اثبات این مدعا مورد استفاده قرار میگیرد که از قرار "حاکمیت خلق" بخشی از "قدرت دولتی" را در اختیار دارد.

مطلبنا، این توده ها بودند که جان خود را علیه مارکوس و امپریالیسم آمریکایی ساختند، و یقینا همانها بودند که در آخرین ساعات به خیابانها ریختند. بعلاوه، امپریالیستها کاملاً مشخص ساختند که یکی از دلایل عمده دست کشیدن از حمایتشان از مارکوس بخاطر ترسشان از این بوده که در صورت ادامه حکومت وی، جنگ خلق میتواند رشد کند.

اما از کی تا بحال این امری غریب بنظر میرسد که توده ها بجنگند و جان خود را فدا سازند و بورژوازی شدیداً از قدرت دولتی حمایت کند؟ بار دیگر، دقیقاً این مسئله قدرت دولتی، بویژه دستگاه سرکوبگر، ارتش و پلیس آن است که مورد اغراض ح. ک. ف. قرار میگیرد. خلاصه کنیم، "بخیر از حرکت جهت کسب قدرت دولتی، هر چیز دیگر توهمی بیش نیست."

اگرچه "آزادی" این موضع را علیه امپریالیسم آمریکا اتخاذ میکند ولی در واقع خود امپریالیستهای آمریکایی همین مضمون را ترغیب کردند. نیویورک تایمز مسوره سوم مارس ۱۹۸۶، خاطرنشان میسازد که نکته اصلی که هنگام بقدرت رسیدن آکینو تحت پوشش رسانه های گروهی غرب قرار گرفته عبارت بود از ترسیم آمریکا بمثابه محترم شمارنده اجباری "اراده مردم فیلیپین" که بیانی دموکراتیک یافته بود. از نظر امپریالیستها، معرفی آکینو بمثابه بیان "اراده مردم" توجیهی است برای صحیح جلوه دادن کمک های نظامی و اقتصادی به "دمکراسی جدید"، که پیش از همه علیه خود نبردهائی بخش مسرود استفاده قرار گیرند. امپریالیستهای آمریکایی در حالیکه یقیناً از سقوط مارکوس در جهت پیراستن چهره خود که بعنوان

حامی دیکتاتوریهایی فاسد معروف خاص و عام است، استفاده کرده اند، اما از ضرورت حفظ فاصله ای معین میان خود و آکینو حد اقل برای این زمان، غافل نیستند. همانگونه که سرمقاله اکونومیست مینویسد: "خانم آکینورا که آمریکایی قدرت رسانده باشد آن وجه قانونی را که رای دهندگان به او منتقل کرده اند از دست میدهد."

ما باید تجربه تلخ اندونزی را بخاطر داشته باشیم که در آنجا پیرا کنندن توهمات در مورد تقسیم بندی بنیادین در قسدرت دولتی، برقرار بودن "حاکمیت راستین خلق" و بنامیندگی آن توسط بخشی از دولت توده ها را به مسلخ کشاند. مضافاً اینکه، این خط به ناگزیر از تنه راه بسوی آزادی واقعی ستکشان دور میشود: نابودی کامل حاکمیت دولتی ارتجاعی کهن.

تقلیل دشمنان به باندی کوچک

این گرایشات بورژوا-دمکراتیک در ارتباط با اشتباهات مشخصی است که طی سالهای بروز کردند که ح. ک. ف. وارد ائتلافات بانبروهای طبقاتی گسترده علیه مارکوس، گردید. اگرچه بعضی از این تلاشها نمیتوانستند صحیح باشند، اما ضروری است که توجه داشت (همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیسان میکند) که "این امر صرفاً در صورتی موفق میشود که حزب رهبری خود را اعمال دارد، و اینچنین ائتلافاتی را در چارچوب وظیفه اصلی و کلی پیشبرد انقلاب تا به آخر مورد استفاده قرار دهد، بدون اینکه مبارزه علیه دیکتاتوری را به یک مرحله استراتژیک تبدیل کند، زیرا که مضمون مبارزه ضد فاشیستی چیزی بجز همان مضمون انقلاب دموکراتیک نوین نیست." (تاکید از ما است در اواخر دهه هفتاد، روندی آغاز شد که طی آن ح. ک. ف. مبارزه ضد فاشیستی را بر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی، اولویت می داد. آماج حمله انقلاب به یک باند فاشیستی - مارکوس و قلیلی اطرافیان - تقلیل یافتند، و حمایت طبقاتی دولت و نظام امپریالیستی و فئودالی که مارکوس و باندش بخشی از آن بودند، در حاشیه قرار گرفتند.

در سال ۱۹۷۶، "وظایف عاجل" چنین بیان کرد که حزب کمونیست فیلیپین "باند

بدیده جنبش ضد فاشیستی اولویت دهد." آن بایان در اوایل دهه ۸۰، مرتباً از رژیم مارکوس بعنوان دیکتاتوری "نام میبرد و جنبش علیه آنرا "جبهه ضد دیکتاتوری" می نامید. (دسامبر ۱۹۸۰) زمینه تئوریک تقلیل آماج تهاجم انقلاب به مارکوس و دارودسته اش، پرداخته شد. در اکتبر ۱۹۸۲، "پیام عاجل از سوی کمیته مرکزی ح. ک. ف. انتشار یافت، که این دیدگاه را مطرح میکرد که "تحت حکومت نظامی، تضاد اساسی بین امپریالیسم آمریکایی و طبقات حاکم محلی از یک سو و خلق فیلیپین از سوی دیگر، شکل حاد تری یافته است. برخورد عمده اکنون میان خلق از یک سو و امپریالیسم از دیگر سو باند مارکوس، متشکل از سرمایه داران بزرگ کمبر- دور، ملاکین بزرگ و بوروکراتهای بزرگ از سوی دیگر، میباشد." "پیام عاجل، سایر تحولات ناشی از حکومت نظامی را چنین بر میشمارد: "قدرت دولتی اکنون در انحصار دارودسته آمریکایی مارکوس است این باند، حاکمیت خود را تحکیم بخشیده، نیروهای مسلح فیلیپین را به ارتش خصوصی خود تبدیل کرده و بوروکراسی، منجمله مؤسسات مالی دولتی را به "ملک طلق" خود تبدیل کرده است."

پس، از آنجا که دولت ملک طلق "دارو دسته آمریکایی مارکوس شده بود، بخشهای بورژوازی فئودال در آپوزیسیون، دیگر بخشی از طبقات حاکم محسوب نمیشدند همانگونه که "پیام عاجل بیان کرد: "آپوزیسیون بورژوا-لیبرال و نیز تجار (که تعدادشان روبه افزایش است)، خود را با خلق همراه کرده اند. تعداد روبه افزایشی از بورژوا-لیبرالهای درون آپوزیسیون که از نظر سیل پیشرو هستند، اکنون طرفدار مبارزه مسلحانه شده اند. اکنون حتی بورژواکمپر دور و ملاکین ضد مارکوس علناً علیه رژیم اعتراض میکنند." (تاکید از ما است) و نیز ادامه میدهد: "تحت شرایط کنونی جامعه فیلیپین، جبهه متحد ملی نیز بخش منبای بورژوا-لیبرال از بورژوازی کمبر دور و طبقه ملاکین را در جهت هر چه بیشتر ایزوله کردن دیکتاتوری و وارد آوردن سنگین ترین ضربات بر آن، بخود جلب میکند." و در روستاها: "شمار قابل توجهی از ملاکین، بخاطر موضع ضد دیکتاتوری شان، میتوانند به برنامه ارضی انقلابی کردن گذارند." علیرغم پایان یافتن رسمی حکومت نظامی، از آن زمان تاکنون هیچگونه



۲۲ ژانویه ۱۹۸۷ - قوای نظامی رژیم آکینو بر روی تظاهرات اعتراضی دهقانان که خواست رفرم ارضی را داشتند آتش کشود. در جریان این واقعه حداقل ۱۸ تن کشته و بیش از ۱۰۰ نفر زخمی شدند.

تغییر اساسی در این تحلیل، انجام نپذیرفته است.

بدین ترتیب، نقش دولت بمثابه ارکان حاکمیت طبقاتی مخدوش گردید - یعنی که دولت، نه حافظ حاکمیت طبقاتی ملاکین، کمپرادورها و امپریالیستها، بلکه "ملک طلق" مارکوس و دارودسته اش بود - و ائتلافات طبقاتی بشیوه‌ای دائمی و گسترده توسعه می‌یافتند. همچنین، نیروی دلبسته مارکوس و باندش بیش از پیش بمثابه مرحله کاملاً متفاوتی از مبارزه و بدون هیچگونه ارتباطی با انقلاب دمکراتیک نوین، درک میشد.

انتخابات اخیر، نقطه عطف روند محدود کردن آماج انقلاب و گسترش دادن ائتلافات طبقاتی، بود. در آژیتاسیون انتخاباتی ح. ک. ف.، "آپوزیسیون میانه-رو" صرفاً بدین خاطر آماج حمله قرار گرفته بود که شرکت در انتخابات بازی میان سرانگشتان مارکوس محسوب میشد، زیرا که از قرار مارکوس برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خیبش، این انتخابات را برگزارد میگرد. ح. ک. ف. مکرراً اظهار

داشت که انتخابات فرمایشی، ابتکار عمل خود مارکوس بود (آن بایان، مورخ دسامبر ۱۹۸۵) به همین ترتیب چنین استدلال میشد که امپریالیستهای امریکائی از همراهی با مانور انتخاباتی مارکوس، قصد مشروعیت بخشیدن به اوراد دنبال میکردند.

بیشک، آمریکا از سرعت وقوع جریان نات در فیلیپین و بیش از همه از انفجار خودتوده‌ها، شگفتزده شده بود. اما آنها از مدتها پیش دست اندرکار مانور برای تقویت آپوزیسیون طبقه حاکمه و آماده ساختن جهت جانشینی مارکوس بودند.

چرا که کسالت جسمی و سیاست عیان شده بود این انتخابات بطور خاص میبایست نقش مهمی در این راستا ایفاء کند. در حقیقت، شواهد فراوانی موجودند، دال بر اینکه انتخابات نه ابتکار خود مارکوس بلکه ایده امپریالیسم آمریکا بوده است. بعلاوه، نشانه‌های متعددی موجودند که مقاصدی را که آمریکا در فیلیپین دنبال میکرد، عیان میسازند: افزایش تلاشهای آمریکا در "فاصله" گرفتن از مارکوس، از

شکوه‌های رسمی، مثلاً در برخورد به مسئله ژنرال و رودافشای بهره‌بر داری دروغ‌پردازانه مارکوس از جنگ جهانی دوم گرفته تا تلاشهای فزاینده برای سوز سیاستمداران حزب دمکرات آمریکا، مثل تندی کندی امپریالیست لیبرال، جهت متحد ساختن آپوزیسیون بورژوازی و غالب کردن آنها بعنوان نماینده خلق و امیدهای دمکراسی در هر لحظه‌ای که ضرورتش به اثبات رسد اما در دستگاه تحلیلی ح. ک. ف. این دم است که سگ را میچنانند، نه بالعکس: مارکوس کاملاً بر اوضاع مسلط است، مارکوس قدرت واقعیست، امپریالیسم آمریکا (و سایر بخشهای طبقه حاکمه فیلیپین) نظاره کردند و در بهترین حالت صرفاً میتوانند نسبت به مانورهای مارکوس واکنش نشان دهند.

بعلاوه، بعد از ارتداد انریله (وزیر دفاع کهنه کار مارکوس) متعاقب انتخابات و نیز حرکت یکی دیگر از ژنرالهای مارکوس

اسناد اخیر حزب کمونیست فیلیپین

ارزیابی حزب این است که سیاست بایکوت انتخابات اشتباه بود

با این وجود ما به فراخوان رئیس جمهور کوش فرامیدهم.

ما خواستار وضعیتی هستیم که کلیه نیروهای وطنپرست که علیه رژیم فاشیستی مارکوس جنگیده اند، بتوانند در شرایطی مسالمت آمیز دوشادوش یکدیگر مملکت را بسوی نیل به صنعتی شدن ملی و اصلاحات ارضی واقعی، و نهایتاً بسوی استقلال ملی راستین و دموکراسی پیش ببرند.

بخاطر استعمار و ستم شدیدی که رژیم آمریکائی مارکوس بر خلق، بخصوص بر توده های کارگر و دهقان روا داشت، ارتش نوین خلق به مبارزه مسلحانه ۱۷ ساله خویش ادامه داده است. دهقانان بی زمین که اکثریت خلق ما را تشکیل میدهند، در فقر و گرسنگی بسر میبرند، چرا که هنوز تحت شدیدترین استثمار فئودالی و نیمه فئودالی قرار دارند. ارتش خلق که وسیعاً یک ارتش دهقانانست، نمیتوانست بدون حمایت گسترده و عمیق توده ها و بدون حمایت از منافع توده های وسیع خلق فیلیپین رشد کند.

با اصطلاح "مسئله" شورش در شهرها و مناطق روستائی از طریق اقدامات نظامی قابل حل نیست. همچنین حل این معضل از توان طرحهای نظامی "ضد شورش" تحت هدایت و حمایت امپریالیسم آمریکا، نیز خارج است. بالعکس این برنامه ها سوختی را تأمین میکنند که در برافروختن شعله خشم توده های تحت ستم جهت درگیر شدن در مبارزه مسلحانه بمثابه ابزاری صحیح برای دفاع از منافع خویش و نبرد برای آزادی ملی و دموکراسی، بکار می رود. تاریخ خلق فیلیپین گواه این مدعاست. این با اصطلاح "مسئله" را صرفاً میتوان با انجام تحولات ریشه ای اقتصادی و سیاسی حل کرد.

مواطنان الحظه ای تاریخی در سرنوشت خلق فیلیپین در برابر چشمان ما پدیدار گشته است، و این فرصت را نصیب ما ساخته که برای تغییر جامعه نیمه فئودالی - نیمه مستعمره خویش به یک جامعه قانونی، انسانی و آباد با یکدیگر متحد شویم. بگذارید در جهت نیل به این هدف تلاش کنیم.

کمیسیون نظامی
حزب کمونیست فیلیپین
ستاد عمومی
ارتش نوین خلق
ماه مه ۱۹۸۶

ما در شادی خلق فیلیپین در سرنوشتی پهبرومندانه رژیم فاشیستی و دست نشانده مارکوس، خود را سهم میدانیم. همچنین صمیمانه به پشتیبانی توده ای پرهیزدنت آکینو و تلاشهای مثبت وی و نیروهای دمکرات درون دولت جدید در آزادسازی بی قید و شرط زندانیان سیاسی رژیم فاشیستی، احیای آزادیهای مدنی و اجرای اقداماتی جهت تلاشی ساختار فاشیستی، اذعان داریم. ما صادقانه امیدواریم که این اقدامات ترقیخواهانه از نیروی محرکه ای در جهت حل مشکلات بنیادینتر پیشروی خلقمان، برخوردار گردند.

ما به رئیس جمهور و خلق اطمینان میدهم که فراخوان وی برای آتش بس با کوشهای ناشنوا در صفوف نیروهای انقلابی و "ارتش نوین خلق" روبرو نگشته است. بسا عملکرد صحیح، صادقانه و محتاطانه احزاب دخیل، آتش بس از طریق مذاکره در مقیاس سراسر کشور، امکان پذیر است.

بعلاوه ما معتقدیم که سپس پاپیهای انجام تحولات اساسی تر در جهت تأمین منافع توده های وسیع خلق فیلیپین در عرصه های اقتصادی، سیاسی و نظامی، میتوان به چیزی بیش از آتش بس نائل آمد.

اما علیرغم اذعان به این مسائل، ما باید خاطر نشان سازیم که ساختارهای فاشیستی کماکان پابرجا بماند. حتی اکنون، مرتجعین درون و بیرون دولت در حال طرح ریزی برنامه هایی هستند که نه تنها رفرم های دمکراتیک رئیس جمهور را مانع شوند، بلکه آنها را به عکس خود بدل سازند. ما آگاهیم که امپریالیسم و مرتجعین درون نیروهای مسلح فیلیپین، رئیس جمهور را ترغیب میکنند که به عملیات "ضد شورش" وحشیانه بهمانگونه رژیم بی اعتبار و سرنوشت شده، دست بزنند. نیروهای نظامی و نیمه نظامی درون نیروی هوایی فیلیپین، منجمد عناصر فئادلیک و جانی "نیروهای دفاع غیر نظامی داخلی"، همچنان باعث بوجود آمدن درگیریهای خشونت بار فاشیستی در نقاط مختلف مملکت میشوند. ارتشهای شدیداً مسلح خصوصی، جنگسالاران وفادار به رژیم مارکوس نیز هنوز، توده ها را در شهرها و روستاها ترور میکنند.

این اوضاع و شرایطی از این قبیل، سد راه یک صلح و آتش بس هدفمند هستند.

طی بیش از ۱۷ سال از ۲۰ سالگی که رژیم دست نشانده و فاشیستی مارکوس بر سر قدرت بود، حزب کمونیست فیلیپین (تاسیس مجدد در دسامبر ۱۹۶۸) نقشی پیشاهنگ در مبارزات ضد فاشیستی، ضد امپریالیستی و ضد فئودالی خلقمان ایفا نموده است.

در تمام این ۱۷ سال، حزب و نیروهای انقلابی تحت رهبری در جهت افشاء، ایزوله کردن و تضعیف رژیم شدیداً فعالیت نمود، که به سقوط نهائی آن منتهی گردید. هنگامیکه درک توده ها این بود که انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری مورخ هفتم فوریه، فرصتی در اختیار آنان قرار داده است که ضربه ای ناقص بر رژیم مارکوس وارد آورند، قطعنامه کمیته اجرایی مرکزی حزب آتراً صرفاً "نبرد سیاسی پرسروصدا، اما تو خالی" میان جناح های مختلف هیئت حاکمه ارزیابی کرد:

و زمانیکه مبارزین و شور شکران بطور خودجوش اما با عزمی جزم در ۲۵ - ۲۲ فوریه برای سرنوشتی رژیم مغرور برخاستند، حزب و نیروهایش در پیشاپیش آنها قرار نداشت. حزب و نیروهایش به مقیاس گسترده در حاشیه حوادث قرار گرفته و قادر نبودند که صدها هزار توده ای را که با سرعتی شگرف و قاطعانه در جهت سرنگونی رژیم برخاسته بودند، رهبری کرده و با تحت تأثیر قرار دهند.

دلیل این عدم موفقیت، همانا سیاست رسمی حزب، تصریح شده توسط کمیته اجرایی کمیته مرکزی مبنی بر اجرای یک کارزار بایکوت فعال و نیرومند علیه انتخابات بود. همانگونه که اتفاقات بعدی نشان دادند، این سیاست بر اساس یک تحلیل غلط از اوضاع سیاسی، اتخاذ شده بود. ارزیابی اخیری که توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی انجام گرفته، سیاست بایکوت انتخابات را یک اشتباه سیاسی عمده مشخص کرده است.

ریشه های اشتباه

همانگونه که ارزیابی دفتر سیاسی نشان میدهد، سیاست بایکوت در تحلیل کلی خویش از اوضاع سیاسی زمان انتخابات فرمایشی، در درک و اعمال تاکتیکهای حزب علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس، و در درک اعمال اصل تشکیلاتی مارکسیست - لنینیستی سانترالیسم دمکراتیک بخطا رفت.

"بررسی" سیاسی اینکه سیاست بایکوت انتخابات بطور مکانیکی بر اساس آن اتخاذ گشته بود، عمدتاً نیروهای سیاسی

دوره، علاوه بر قصور در بدل بهای کافی به سطح جاری شرکت توده ها در مبارزات انقلابی، و گنجی در مورد ضروریات واقعی مبارزه مسلحانه انقلابی ما بود.

رهبری حزب اکنون از ارگانهای هدایت کننده حزب میخواهد که از تجربهات خویش در مورد سیاست بایکوت انتخابات بات جمع بندی کنند - کاری که تاکنون انجام نداده اند. نتایج تحقیقات و جمع بندی

های گوناگون، جهت ارتقاء درك مشترك از تجارب کارزار بایکوت انتخابات، انتشار درون حزبی خواهد یافت.

بهین ترتیب، يك جمع بندی عمومی از تجارب حزب در مبارزه علیه دیکتاتوری آمریکائی مارکوس، نیز انجام خواهد شد. در عین حال، گامهایی در جهت تقویت بنیان ایدئولوژیک حزب بطور کل برداشته خواهد شد.

اکنون، اقداماتی در جهت تقویت و رشد روحیه دموکراسی و پیشبرد مسائل بطرق دموکراتیک در حزب، انجام میشود.

جلسات و کنفرانسهایی بخاطر نیل به این امداد و برای بیان کامل عقاید و دیدگاههای گوناگون جهت حصول به يك درك و موضع مشترك در مورد مسائل مهم درون حزب، برگزار خواهند شد. آینده درخشان است

علیرغم اینکه ما فرصتهای سیاسی و نظامی را از کف دادیم و سیاست اشتباه بایکوت انتخابات توسط ما باعث تأثیرات منفی گردید، اما این حقیقت همچنان پابرجا میماند که حوادث فوریه گذشته نمایانگر پیروزی بزرگ خلق ما و مبارزات آنها جهت نیل به آزادی ملی و دموکراسی واقعی بودند.

حزب و نیروهای تحت فرماندهیش یکپارچه است، و برای انجام وظایف نوین در دوره سیاسی پس از مارکوس که جهت سیاسی کردن توده ها در سطحی گسترده تر و برتر مساعد است، صفوف خود را تقویت میکنند.

در حالیکه حزب در ارتقاء ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی خود مصر است و در حالیکه گاه بگاه بخود برخورد کرده و از تجارب مثبت و منفی خویش میآموزد، همچنان از حمایت صمیمانه خلق برخوردار است.

آینده حزب، کل جنبش ملی - دموکراتیک، انقلاب، و همه خلق فیلیپین درخشان است.

ماخذ: آن پایان ماه مه ۱۹۸۶، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین.

علیه رژیم مارکوس بودند. طی دوره ایسن انتخابات فرمایشی و پس از آن، مبارزه سیاسی مرکزی تاریخا مشخص شده، نبرد نهائی بر سر وجود و تداوم حاکمیت فاشیستی بود. این انتخابات فرمایشی به اصلترین مجرای بسیج گسترده توده ها و به حرکت درآوردن آنها جهت نبردی تعیین کننده برای سرنگون ساختن دیکتاتوری تبدیل گردید.

زمانیکه اوضاع بدینگونه سیر میکرد، از نظر تاکتیکی ضروری بود که نیروهای انقلابی بصورت معترضان در انتخابات شرکت کنند تا بتوانند بطور مؤثر کلیه اشکال مبارزاتی را مزوج کرده و از آنها استفاده کنند، در پیشاپیش توده های فعال سیاسی حرکت کرده، و انعطاف پذیری به دست آورند و موقعیت فعال خود را در رویارویی با اوضاع سریعاً در حال تحول، حفظ نمایند. تنها بدین طریق است که نیروهای انقلابی میتوانند توانائی سیاسی و نظامی خود را بعداً کثر رسانده و حداکلی اهداف انقلاب را تحت شرایط موجود، کسب کنند.

اما سیاست بایکوت، تمامی این شرایط مساعد را بهتر داد.

در رابطه با درك تاکتیکیهای حمزب علیه دیکتاتوری آمریکائی مارکوس و کار بست آنها، سیاست بایکوت نتوانست ارزشی درخور اهمیت سیاسی مبارزه ضدفاشیستی که طی دوره انتخابات و پس از آن اولویت یافته بود، بدان مبدول دارند. مبارزه ضد فاشیستی، سطح گوناگون احساسات انقلابی دموکراتیک و ضدمارکوس را طی دوره انتخابات بات پس از آن، متحد ساخته و نیرویی توده ای را بوجود آورد که از توانائی سرنگون ساختن رژیم برخوردار بود.

سیاست بایکوت، نه تنها ارزشی درخور به مسئله نزدیک شدن به اکثریت توده ها و بسیج آنها مبدول نداشت، بلکه بطور مستقیم و آشکار علیه خواست اقشار وسیع توده ها که خواهان پیشبرد مبارزه ضد فاشیستی از طریق شرکت معترضان در انتخابات بودند، حرکت نمود.

بطور خاصتر آنکه، هنگامیکه خلشق آماده درگیر شدن در نبردی تعیین کننده با رژیم فاشیستی بود، سیاست بایکوت انتخابات توجه خود را به فشرده ساختن صفوف بخش پیشرو و یا نیروهای انقلابی معطوف داشت.

این مسئله نشاندهنده درك ناقص "بررسی" از وظایف رهبری سیاسی در این

گوناگون را با توجه به موضع طبقاتی اساسی و تمایلات ذهنی آنها، مورد تحلیل قرار داده بود. این "بررسی" به موقعیت عینی هر يك از این نیروهای سیاسی به تنهایی و یا در ارتباط با سایر نیروها، کم بهاء داده و یا اصلاً بهاء نداد.

و بدین ترتیب، از فهم واقعیت کل اوضاع که در آن زمان در غلیان بود، عاجز ماند.

این "بررسی" قبلاً آندوره را بمثابه عرصه ای مساعد جهت نبرد سیاسی مهمی که دارای تأثیرات فوق العاده بر خلق و بر نیروهای سیاسی اصلیت، مشخص کرده بود. اما هنگامیکه انتخابات فرمایشی فرارسید، سند "بررسی" که سیاست بایکوت را ارائه میداد آنرا چیزی بجز يك رقابت پرسرو صدا و بی معنی میان جناحهای مختلف طبقات حاکمه، نمیدید.

بطور اخص:

(۱) این "بررسی"، از درك صحیح ماهیت و عملکرد سیاست آمریکا در مورد رژیم مارکوس عاجز ماند، و به توانائی آمریکا در مورد اعمال اراده ذهنیش بر سیاست داخلی فیلیپین پربهاه داده، و از بحرانی که آمریکا در مورد ضروریات متضادی که میبایست پابهای هم پیش میبرد، تعبیر غلط نمود. این "بررسی" تأثیراتی را که تحولات سیاسی داخلی فیلیپین بر سیاست آمریکا وارد میآورد و آمریکا بر آنها کنترل کامل نداشت، نتوانست درك کند.

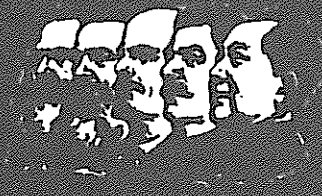
(۲) این "بررسی" به توانائی و اراده بورژوا - فرمیستها در درگیر ساختن رژیم مارکوس در رقابتهای تعیین کننده بر سر قدرت سیاسی، کم بهاء داد.

(۳) "بررسی"

(۳) "بررسی"، این حقیقت را که دار و دسته مارکوس شدیداً ایزوله شده، و قدرت حاکمیشان بسرعت رو به اضحلال نهاده بوده، نادیده گرفت. و نتوانست تضادهایی را که درون نیروهای مسلح فیلیپین در حال حاد شدن بودند، بطور عمیقتر بررسی کند.

(۴) علاوه بر همه اینها، این "بررسی" احساسات عمیق ضدفاشیستی توده ها و آمادگی آنها در حرکت به فراسوی مرزهای روند انتخاباتی طی پروسه اعمال اراده در پایان دادن به سلطه دیکتاتوری فاشیستی را، به درستی درك ننمود.

همانگونه که نهایتاً پراتیک نشان داد، انتخابات صرفاً، يك نبرد سیاسی پرسرو صدا اما توخالی نبود. انتخابات و حوادث عمده ناشی از آن، اوج مبارزه دراز مدت مردم



بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) • حزب کمونیست سیلان • کلکتیر کمونیستی اژیت / پروپ (ایتالیا) • کمیته کمونیستی ترنتو (ایتالیا) • حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) • حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست) ، کمیته منطقه ای مائو تسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست - لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی مائیتی • حزب کمونیست نیال (ماشال) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دسته انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست - لنینیست (ایتالیا) • حزب پرولتاری بوربا بنگلا (بنگلادش) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیته رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمیکن) • اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه مارس ۱۹۸۴ از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای م. لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل دادند. اسامی زیر احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج. ا. ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجود است : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، مجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کاتادائی ، کردی ، مالایائی ، نیالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تیمیلی ، ترکی .

قیمت هر نسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینه پست معادل نیم پوند می باشد . برای اطلاعات بیشتر با دفتر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با آدرس زیرمکاتبه کنید :

BCM RIM

London, WC1N 3XX

U.K.

سند جدید از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

در بارهٔ ماهیت

طبقاتی

ارتجاعی

خمینی

www.iran-archive.com

انقلاب جهانی پرولتری بوده هستند. از اینرو، پرولتاریای انقلابی، بدون در نظر داشت مرزهای "ملیتی"، در این پروسه شرکت جست و برای پاسخگویی به وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری حرکت نمود.

بخشهای اصلی این نوشته، حصول برخورد به دیدگاهها و سیاستهای ا.ک.ا. طی دوره انقلاب ۱۳۵۷ و سالیهای توفانی متعاقب آن تا ۱۳۶۱، تهیه شده اند. مسائل عمده ای که مورد مباحثه قرار گرفته اند عبارتند از: حاکمیت دولتی، انترناسیونالیسم پرولتری، مسئله حزب، خط مشی ا.ک.ا. در پیشبرد انقلاب، مسئله ارضی - دهقانی، کردستان، جنگ ایران - عراق، و دادگاه گروهی از رهبران، کادرها و اعضای ا.ک.ا. در سال ۱۳۶۱. بخش آخر مسئله گسست کمونیست -

میدهد که چگونه یک نیروی کمونیستی، نه بواسطه اتکاء و یافشاری بر اصول جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، بلکه بالعکس بواسطه دست شستن از آن، از انجام وظایف اساسی خود باز می ماند و فرصت های مساعد تاریخی را متحد تعیین کننده ای از دست میدهد.

"آنچه براهمیت و ارزش این جمع بندی نقادانه میافزاید، همکوشی مؤثر و صمیمانه جنبش بین المللی کمونیستی در تهیه آن میباشد. کمونیستهای اصیل انقلابی در هر گوشه جهان به تجربه شکست کمونیستها در ایران بدرستی بعنوان تجربه شکست خویش نگاه میکنند. فرصتی که از دست رفت و نیز فرصتهای مساعدی که در افاق نمایان گشته اند، همگی فرصتهایی برای دامن زدن و پیشبرد

آنچه که در ذیل نقل میشود، بخشی از جزوه ای است بنام "باصلاح نقد" - جمع بندی از گذشته (ا.ک.ا.)، منتشره توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران). مقدمه و توضیحات توسط خود اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به متن اصلی، اضافه شده اند - ج. ب. ف.

سر سخن مینویسد: "نوشته حاضر، عمده بحثهای انتقادی درونی اتحادیه کمونیستهای ایران (ا.ک.ا.) در دوران بازسازی بعد از ضربه تابستان ۱۳۶۱ را دربرمیگیرد. این نوشته تجربه ا.ک.ا. در دوران قیام ۵۷ و متعاقب آن را جمع بندی و سنتز میکند. این بررسی بهمانشان

های انقلابی ا.ک.ا از خط مشی اپورتو - نیم راست ، جمع بندی نقادانه از خط مشی نظامی و کمبودهای سربداران ، بازسازی ا.ک.ا. و شورای چهارم (۱۳۶۲) ، نتیجه گیری ، را شامل میگردد .

دربخش شورش علیه خط مشی اپورتونیم راست ، گفته شده است که این چیزی تصادفی نبود ، بلکه ریشه در تاریخچه ا.ک.ا. داشت : "... اتحادیه محصول وزاده قیام کمونیستها علیه رویزیونیستهای روسی و برپایی انقلاب فرهنگی بود . م - ل - اندیشه مائو تا زمانی نه چندان دور ، تعیین کننده راستای خط و عملکرد سازمان مابود ."

بخشی که در رابطه با خط مشی سربداران است ، مرکزی بودن خط مشی جنگ پرولتری - بویژه جنگ خلق - رادر ترسیم و پیشبرد استراتژی صحیح برای پیروزی انقلاب در ایران ، مورد تأکید مجدد قرار میدهد . این بخش ، خط مشی سربداران رادر این رابطه جمع بندی میکند : " آنچه در خط نظامی سربداران برجسته مینماید ، التقاط وعدم وضوح آن بود طبعاً خودروئی يك جنبه بسیار قوی از آن گشته بود . يك خط عمومی نظامی تدوین نشده و بنا بر این معلوم نبود که حرکت های نظامی مختلف و بالاخره قیام آمل چه بخشی از يك طرح عمومی را تشکیل میدهند و چگونه به پیشبرد آن خدمت میکنند .

" از همان ابتدا ، پایه های طرح سربداران بر جنگی دراز مدت گذارده نشد و درک روشنی از طبیعت دراز مدت مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه وجود نداشت . " گفته شده است که بیشک این نقیصه ای بود که ا.ک.ا. را برادر دست شستن از اندیشه مائوتسه دون بدان دچار شده بود ، اما همچنین انعکاسی از این واقعیت بود که گسست تازه شروع شده بود - جانه به پیش نمی رفت و هنوز به عرصه نظامی انتقال نیافته بود ، که تا حد معینی قابل قبول است . انتقال مبارزه میان خط مشای سیاسی نیازمند مبارزه ای خاص بود .

نتیجه گیری ، بر کلیه کمونیستهای اصیلی که کماکان به انقلاب و آموزشهای رهبران کبیر پرولتاریا وفادارند -

فراخوان میدهد که در جهت وظیفه عاجل تشکیل " حزب کمونیست انقلابی ایران برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون " بپاخیزند . " برای آنها باید این مسئله روشن باشد - و اینسک تا حد زیادی روشن شده است - که دفاع از مائوتسه دون و اندیشه راهکشی او در مقابله با رویزیونیستهای رنگارنگ ، مسئله مرکزی برای پیشرفت جنبش کمونیستی در دهساله گذشته بوده و کماکان نیز هست . "

بخشی که در اینجا نقل شده است ، حول ارزیابی سابق ا.ک.ا. در مورد ماهیت طبقاتی خمینی ، تمرکز داده است . ا.ک.ا. ، او و نیروهای اطرافش را " خرده بورژوازی سنتی " میخواند . این مسئله در " حقیقت " ، ارگان مرکزی ا.ک.ا. ، چنین توضیح داده شده بود :

" ... خرده بورژوازی سنتی عمدتاً تشکیل شده است از مغازه داران کوچک ، پیشه وران و صنعتگران ، که بنابر این از جهانی بینی محدود برخوردارند . این قشر ، پایه توده ای آیت الله خمینی بوده و شدیداً تحت تاثیر احساسات مذهبی و تعصبات عقب افتاده است . همچنین ، زمینداران کوچک و بهمین جهت با نظام فئودالی پیوند دارد و میتواند با فئودالیزم همزیستی داشته باشد . از یکسو ضد امپریالیست است ، اما به علت پیوندهای فئودالیش سرعت میتواند به ابزاری دردست ارتجاع داخلی علیه دهقانان و همچنین کارگران شهری بدل شود . " (حقیقت ، انقلاب ایران و تحولات سیاسی آن ، فروردین ۱۳۵۹) .

بعلاوه ، ا.ک.ا. ، چنین نوشت که ، " حکومتی که پس از سرنگونی دربار بقدرت رسید ، به لحاظ موقعیت طبقاتی ویژه و سهم بودن نیروهای مختلف طبقاتی در آن ، حکومت باب طبع امپریالیسم آمریکا نیست . این حکومت تران و خواست پاسخگویی به مسائل اساسی انقلاب را ندارد . با توجه به ترکیب طبقاتی پیش گفته ، نماینده منافع امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم آمریکا نیز نمی باشد . " (گزارشی از شورای سوم ا.ک.ا. ، بهار ۵۹)

" لیکن از آنچه گفته شد نمیتوان چنین نتیجه گرفت که تضادهای جامعه

ماویانمایندگان این تضادها تغییر کرده و ادامه انقلاب بشکل همان مبارزات - گذشته ، ولی علیه نمایندگان جدید همان نظام گذشته خواهد بود یا هست . زیرا از لحاظ عینی بخشهایی از نیروهای میثت حاکم بازمینه هائی از ایستادن مبارزات همراهی مشروط نشان میدهند و در برابر امپریالیسم و ارتجاع باتسوده مردم در یک صف قرار گرفته و یامیتوانند بگیرند . از اینرو این وظیفه کمونیستهاست که در حین پشتیبانی و دامن زدن به کلیه مبارزات بحق مردم ایران ، رابطه صحیح میان این مبارزات و برخوردهای ناهمگونی که باید به بخشهای مختلف میثت حاکم صورت گیرد برقرار نمایند . " (همانجا)

جزوه کلونی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ، در قسمت منتج به بخشی که مائل کرده ایم ، خاطرنشان میسازد :

" این نیروها که بودند؟ چه چیز باعث میشد که این رژیم نماینده منافع امپریالیستی و بویژه منافع آمریکان باشد؟ ا.ک.ا. سه نیروی اساسی رادر حاکمیت مورد تحلیل قرارداد : ۱ - نمایندگان طبقات استثمارگر کهن ، شامل کمپرادور - ها و زمینداران بزرگ ، ۲ - بورژوازی ملی ، ۳ - خرده بورژوازی سنتی . کمپرادورها و زمینداران بزرگ - نمایندگان صف بندی نیروهای رژیم سابق - هدف عمده انقلاب در نظر گرفته شدند . در همان زمان خط ا.ک.ا. در مورد بورژوازی ملی نسبتاً " محکم " بود ، و بر روی خصلت سازشکارانه این طبقه و اینکه " جناح راست " آن با طبقات کمپرادور و بزرگ مالکان وحدتی محکم برقرار کرده تأکید میشد . نیروی سوم در وجود خمینی مجسم شده بود : جانوری با خصلت متفاوت که بعنوان نماینده " خرده - بورژوازی سنتی " تحلیل میشد . "

" اینگونه ارزیابی در مورد خمینی از اساس نادرست بوده و بیان یسک اپورتونیم راست در مورد مسئله دولت و جنبه واحد میباشد . وجود " خرده بورژوازی سنتی " در حکومت به پیچوجه بمعنای وجود جنبه مردمی اصیل یا ضد امپریالیستی در حکومتی که خمینی رهبریش میکرد ، نبود . در مفهوم استراتژیک یا حتی

کوتاه مدت، اتکای توده ها برچنین حکومتی مجاز نبود. بهیچوجه نمیشد بر این محبوبیت که عنصر بغایت مهمی در عرصه سیاسی ایران بعد از انقلاب ۵۷ محسوب میشد، بعنوان تاکتیکسی جهت پیشبرد انقلاب یا حتی دفع تهاجم ارتجاع اتکاء کرد. در واقع باید در وهله اول آنرا بعنوان مُضِلّی در راه پرولتا - ریای انقلابی درک میکردیم. اتحادیه در مواجهه با وظایف ضد امپریالیستی انقلاب مذبحخانه بدنبال خمینی افتاد. سازمان مادر دنباله روی از جنبش توده ای ضد امپریالیستی که عمدتاً عنانش در اختیار خمینی و متحدینش بود، دید خود را نه تنها از منافع دراز مدت پرولتاریا (نگریستن به مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب بعنوان جزئی از مبارزه تاریخی پرولتاریای بین المللی برای کمونیسم) از دست داد، بلکه به جدا کردن متا - فیزیکی وظایف کلیدی دمکراتیک انقلاب از وظایف ضد امپریالیستی آن، پرداخت.

"تحلیل ما از پایه طبقاتی خمینی قبل از صعود به قدرت و خصوصاً هنگام استقرار حاکمیتش از اساس غلط بود. البته این تحلیل غلط را نمیتوان بخودی خود محور انحرافات اتحادیه در راه انقلاب ایران قرار داد. یعنی حتی اگر خمینی نماینده خرده بورژوازی سنتی هم بود - که نبود - انتقادات فوق کماکان در مورد خط ایدئولوژیک - سیاسی اتحادیه صدق میکرد. اما برخورد مشخص بمسئله تحلیل از خمینی، برای ارزیابی از پیچیدگیهای عرصه سیاسی ایران بهنگام آشکار شدن بحران انقلابی، روشن کردن برخی مسائل مهم اقتصاد سیاسی و متولوژی کلی ضروری مینماید. برخورد به خطائی که مادر تحلیل از پایه طبقاتی خمینی مرتکب شدیم، میتواند درسهای مهمی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی جهت برخورد به پدیده های مشابه در برداشته باشد.

تحلیل ما از خمینی بعنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی بر سه فاکتور

مبنتی بود: ۱- پایگاه وسیع و وفاداری که در میان این قشر داشت، ۲- بعنوان یک روحانی او را مرتبط با روحانیت فرودست و صاحب املاک خردتعریف می - کردیم (ملاهای با موضوع اقتصادی" خرده بورژوازی") و از اینرو ما بین خمینی و آخوندهائی که قطعات بزرگ زمین را در مالکیت یا تحت کنترل خویش داشتند و یا از مقربین دربار پهلوی بودند تفاوت می گذاشتیم، ۳- و مهمترین فاکتور آنکه به خمینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می دادیم تا توضیحی برای مبارزه جوشی و "آنتاگونیسمش" با آمریکا و رژیم پهلوی داشته باشیم. از سویی دیگر صفات مشخصه عقب مانده خرده بورژوازی سنتی نیز می توانست در خدمت توضیح جنبه ارتجاعی غیر قابل انکار خمینی قرار بگیرد.

در ارزیابی از این سه معیار - بخصوص سومی - اساساً می بایست بگونه ای متفاوت پیش می رفتیم. اول آنکه خمینی نماینده "روحانیت سنتی" و نه خرده بورژوازی سنتی بود که در ارتباط با صف آرایی های گوناگون طبقات اجتماعی دخیل در انقلاب قرار داشت. او حتی به هنگام پخته شدن بحران و در آستانه فروپاشی رژیم شاه منافع آن فئودالهای بزرگ و کهرادور - هائی را متبلور می کرد که به تقابل حادی با آمریکا و خصوصاً موجودیت و باقی سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ایران یک فریب با صرافا مبارزه قدرتی میان دستجات ارتجاعی همسان بوده است. خیر! انقلاب ۵۷ بحران و خیزش انقلابی اصیلی بود که رژیم دست نشانده شاه را سرنگون ساخته، ضربه سنگینی خصوصاً به امپریالیسم آمریکا وارد آورد. سرنگونی سلطنت بطور مشخص در جهت منافع پرولتاریا و توده های خلق در این مرحله از انقلاب قرار داشت. اما از این واقعیت ا.ک. نتیجه ای دیگر بیرون کشید. سازمان مادر عین حال که متذکر می شد وظایف اساسی انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی - سرنگونی شاه تحقق نیافته، اما گرایش این بود که این مسئله را به افشاء، منفرد ساختن و نابودی تعداد

نسبتاً قلیلی از ارتجاعیون کهن - تحت الحمایه آمریکا - تنزل دهد. بعبارت دیگر، ا.ک. ۱. گرایش داشت که پیشرفت یا تکامل این مرحله را در درجه اول بعنوان مسئله ای کمی و تقریباً پیرویه ای مستقیم الخط مورد نظر قرار دهد.

در انطباق با این گرایش، ا.ک. ۱. بدرستی رژیم پهلوی را بعنوان نماینده و تبلور منافع امپریالیسم و ارتجاع دید ولی بطور نادرست بگونه ای که آن برخورد کرد که گویا یک رژیم ستمگر انگلی بوده و نسبت به تضاد اساسی جامعه ایران، خارجی می باشد.

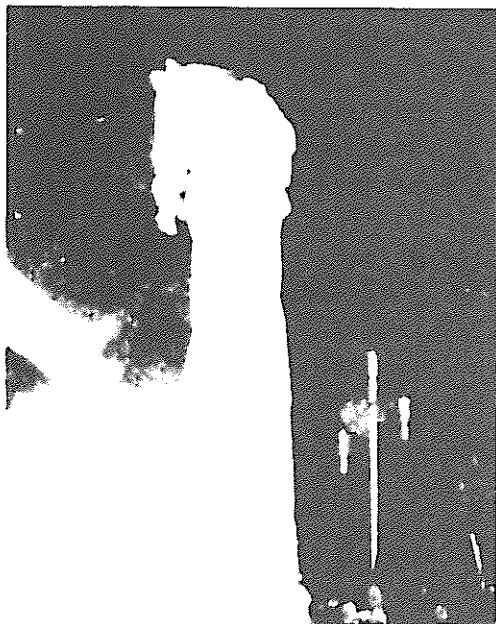
گرایشی قوی در سازمان موجود بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول به "تضاد ما بین اقتصاد سرمایه داری عقب نگاه داشته شده بومی ایران با روابط تولیدی عقب مانده و غالب نیمه فئودالی حمایت شده از طرف امپریالیسم" (که تماماً وجود شاه تجسم می یافت) تقلیل می داد - تضادی که باغارت امپریالیستی و بحران امپریالیستی در اواسط دهه ۱۹۷۰ ترکیب شده و تشدید یافته بود. "در مقاله "انقلاب ایران و تکامل سیاسی آن" می خوانیم که: "طی سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی و آغاز نبردهای بزرگ از سال ۱۳۵۶ فراهم گشت.

لیکن در آخرین تحلیل، این بحران تظاهر برخورد شدید و در هم کوبنده رشد سریع سرمایه داری ایران با روابط پوسیده، ورشکسته و به تباهی کشیده و علاج طلب مناسبات نیمه فئودالی و حالت برزخی جامعه مایود که در چار - چوب وابستگی اقتصادی به امپریالیسم که در این رشد مانعت و خرابکاری می کند، به حدت فوق العاده و زودرس رسید.

بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که به اجرم سرمایه ها و کالاهای امپریالیستی به بازار ایران و دست اندازی مؤسسات بزرگ وابسته بر مؤسسات متوسط و کوچک در زمینه تولید و توزیع پیوند داشت، به تناقض اساسی جامعه ایران به شدت دامن زد و زمینه انفجار عظیمی را فراهم ساخت. " (حقیقت ۲۷ - صفحه ۱)

درچنین تحلیلی ، صفت مشخصه
بحران اقتصادی که ایران را بلرزه
درآورد ، نهایتاً تظاهر تضاد بین سرمایه
بومی نوظهور (و عقب نگاه داشته شده)
با روابط نیمه فئودالی درون شبکه وابسته
به ا مپریالیسم تعریف می شود .^(۱)

حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی
که ایران را لرزاند ، حدت یابی کیفی



در جریان قیام انقلابی که به سرنگونی شاه انجامید، جوانان ایرانی رامی بینیم
که درسگرها کوکتل مولوتف درست می کنند.



باشد و چگونه قرار نیست باشد. این سیاست خمینی در قبال امپریالیسم بهیچوجه ارتباطی به "نماینده خرده بورژوازی سنتی" بودن وی نداشت و کاملاً به الزامات گوناگونی مربوط می شد که بحران انقلابی ایران - یا ضربات وارده بر امپریالیسم - همچنین حاد شدن تقابل دوبلک امپریالیستی رقیب به آنها تحمیل میکرد.

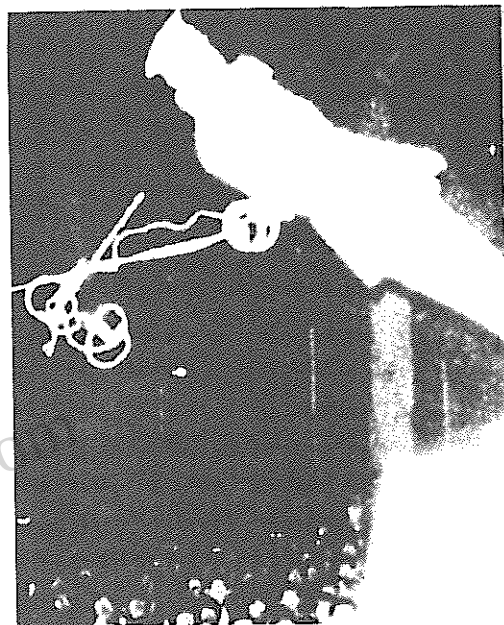
اینکه نیروهای نظیر خمینی در رأس جنبش انقلابی قرار گرفتند خود محصول شماری از فاکتورهای سیاسی مهمی بود که پایه مادی بر عمق بحران شکننده و نتایج گسترده اقتصاد ناموزون و تحریف شده ایران داشت. آنچه تغییر و تبدیلات در صنعت و کشاورزی که با پدیده مطلقه گری سیاسی و اقتصادی باند دربار همراه شده و توسط دستگاه بوروکراتیک عظیم و متمرکز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقشار بسیاری که از لحاظ موقعیت اقتصادی صاحب آثورتی بوده و از اقشار "ممتاز" به حساب می آمدند (از زمینداران بزرگ و کمرادورها) رانیز در صددیت باباند پهلوی قرارداد. این الزامات رانباشت امپریالیستی بود که اقشار فوق الذکر را بخشاً کنار زده با قدرتشان رابه میزان زیادی محدود ساخته بود. بحران عظیمی که دامنگیر سیستم جهانی امپریالیستی شد و بروز حاد آن در عرصه ایران سریعاً چنین نیروهای رابه عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت پرتاب کرد. بنابراین در صفوف گسترده مخالفین رژیم شاه نیروهای جای گرفتند که بدون شك خود هدف حمله یا مانع عیده ای در راه توده ها برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک ضد امپریا لیستی بودند. اگرچه برای آن دوره محدود، هدف فوری حمله محسوب نمی شدند. در تاریخ، این پدیده ای نادر نیست. در دوره جنگ ضد ژاپنی چین نیز چنین بود. مثال دیگری که از بعضی جهات به مورد ایران شبیه تر است، واقع سرنوشتی رژیم سوموزادرنیکارا گوا می باشد. در آنجا نیروهای مختلف طبقاتی از جمله برخی نمایندگان کمپرا دورها با سوموزا به مخالفت برخاستند.

عظیم متمرکز مدرن رامیتوان در کنار شیوه های بسیار عقب افتاده - کهرودی اینها تحت سلطه سرمایه مالی بوده و منابع کسب مافوق سود برای امپریالیستها محسوب می شوند - یافت و عمیقاً کشورهای تحت سلطه را از هر راهی که به تکامل مستقل کاپیتالیستی شبیه باشد، دور نگاه می دارد. همه اینها، فقط تضادهای بنیادین انباشت امپریالیستی (و بطور کلی تضادهای سیاسی - اقتصادی در سطح جهان) را تشدید کرده و آتشی بیا میکند که بقول معروف دودش بجشم خودشان می رود.

چنین وضعی بوجود آورنده شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبرد منافع پرولتاریا و توده های تحت ستم است ولی از طرف دیگر در چنین شرایطی است که ملخه ای از نیروها و طبقات گوناگون بطور اجتناب ناپذیر پا به صحنه درگیریهای عظیم می گذارند. این پدیده ای جدید نیست که واپسگرایان ضد تمدن و آن نیروهای که اساساً با ارتجاعی بشمارشان آورد به مخالفت با امپریالیسم بر می خیزند؛ بطور مثال در سال ۱۹۲۰ لندن در پیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمراتی از "... لزوم مبارزه با پان اسلامیسیم و گرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزادیبخش علیه امپریالیسم آمریکایی و اروپا را با تلاش در جهت تقویت موقعیت خوانین، زمینداران، آخوندها و غیره درهم آمیزند" صحبت می کند.

ولی آنچه در انقلاب ۵۷ کاملاً جدید می نمود چگونگی قرار گرفتن این قبیل نیروها در رأس یک خیزش انقلابی توده ای سراسری (البته در ائتلاف با سایر نیروهای بورژوازی) بود که عملاً به سرنوشتی حکومت مرکزی وصف بندی موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجامید و موضع غالب در دولت جدید را از آن آنان ساخت. این نیروها حکومتی در شکل مذهبی تشکیل دادند. حکومتی که بر پایه اقتصادی کمپرادوری قرار داشته و بر مبنای نیاز حکام نویسن اشکال و جوانب "شرعی" رانیز با خود به همراه داشت. حکومت خمینی در یک دوره محدود کوشید به غرب و خصوصاً آمریکا حالی کند که از این پس روابط با "سلطنت اسلامی" چگونه قرار است

تضاد های پروسه انباشت سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشدید کیفی تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی - اجتماعی ایران بروز کرد. اتحادیه عملاً درجه ادغام اقتصادیات ملل تحت سلطه درون دینامیس انباشت جهانی امپریالیستی را دست کم گرفت و عمق و وسعت رابطه ساختاری و وابستگی مابین امپریالیسم و



کشورهای تحت سلطه - که عملاً کلیسید شکل گیری روابط درونی این جوامع است - رانانیده اتکاشت. ما این مسئله را نمی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب مانده نیمه فئودالی را در پروسه انباشت حفظ کرده و مورد استفاده قرار می دهد، در عین حال میتواند و می باید نیروهای مولده رانیز در این کشورها تکامل دهد (کاری که غالباً به شیوه های "خطرناک" و "بی پروای" تحمیل جابجائی های عظیم جمعیت روستائی صورت می گیرد). این اقدامات بر پایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی است که انجام می پذیرد و در تضاد با منافع توده های عظیم این کشورها و تکامل اقتصادهای ملی جداگانه می باشد؛ ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی، اقتصاد این کشورها را کلاً معوج و وسیعاً ناموزون میسازد (چنانکه رشد سرمایه گذاریهای

امروز بسیاری از آنها عوامل "کنتررا" هستند. و در مقابل، نیروهای نوع "فدائی" ساندی نیست که توسط روسها پشتیبانی میشوند نیز به کمپرادورهای نوین در رهبری رژیم بدل گشته اند. البته خمینی حتی در حادثه‌ترین روزهای انقلاب هم نماینده نیروهای خرده بورژوا- نظیر آنان که امروز در نیکاراگوا به حکام نوین کمپرادور بدل شده اند - نبود و بیشتر می‌توان وی را هم‌تراز با عناصر کمپرا دوری که جریان "کنتررا" را شکل دادند، قرار داد.

از این تقابلات ارتجاعیون نباید شکست زده شد. چنین تقابلاتی همیشه رخ میدهد. این انعکاسی از قانون آنارشی امپریالیسم است و این کشمکش‌ها را نباید با تضاد میان امپریالیسم و طبقات خلقی یکی دانست.

این حقیقتی است که پایگاه توده ای خمینی از میان خرده بورژوازی سنتی و همچنین بخشهای دیگری از مردم بود. ولی از این امر نباید نتیجه گرفت که او نقش خرده بورژوازی سنتی را بازی میکرد یا نماینده آن در قدرت سیاسی بحساب می‌آمد. مساوی پنداشتن پایگاه توده ای با خلصیت طبقاتی به معنای آنست که هر شخصیت سیاسی را که در میان بخشهایی از توده ها خواه داشته باشد نماینده سیاسی آنان بحساب آوریم. حتی با فرض اینکه پایگاه محکم و محبوبیت خمینی در میان "خرده بورژوازی سنتی" قرار داشت، معرفی وی بعنوان نماینده بخش مهمی از روحانیت سنتی کاملاً با عنوان "خرده بورژوازی سنتی" متفاوت است.

از لحاظ تاریخی، روحانیت به پایه و روبنای فئودالی متصل بوده و در خدمت آن قرار داشته است. در دوران حکومت پهلوی نیز روحانیت بعنوان یک نهاد (و نه بعنوان افرادی جداگانه و منفرد) نماینده روابط طبقاتی حاکم و در خدمت عنصر مهمی از روابط نیمه فئودالی و همچنین جنبه‌های از روابط بورژوازی و بورژوا- کمپرادوری بود. امتیازات ویژه سنتی و مهم آخوندها از طرف امپریالیسم محدود شد و این کار خصوصاً از طریق "غربی کردن" چشمگیر ایران در دوران حاکمیت خاندان پهلوی صورت گرفت. و لسی

بطور کلی تا اوائل دهه ۱۳۴۰ روحانیت گروهی عاقبت بخیر و مؤثر باقی ماند. چرخ تشکیلات مذهبی - از مساجد و زیارتگاه ها گرفته تا مدارس مذهبی و صندوق های قرض الحسنه اسلامی - بوسیله مالیات های "شرعی" مذهبی از مؤمنین پرداخته و بخصر تجار ثروتمند، سوداگران بازار، بزرگان مالکان و... و از طریق موقوفات مذهبی می‌چرخید. قبل از دهه ۱۳۴۰ رژیم روی دست آتوریته سنتی بلند شد و این آتوریته را کاهش داد. اینجا بود که رودروشی های حادی بوجود آمد، و لسی این نهاد (نه فقط بخش هائی که بطور مستقیم با دربار ارتباط داشتند، یا فقط آن آخوندهائی که توسط دولت در پست های محلی گماشته شده بودند و...) بلکه بمثل یک کل در خدمت ارتجاع حفظ گردید و بیزان زیادی بر آن تکیه شد تا از قابلیتش جهت حفظ وضعیت کمپرادوری موجود در مقابل باستمکشان استفاده شود. مسلماً بخش هائی از روحانیت سنتی بندهای محکمی با اشاری از خرده بورژوازی سنتی داشتند، و در یک مفهوم حتی "در خدمت" منافع این اقشار بودند. ولی چیزی که ا.ک.ا. گرایش به چشم پوشی از آن داشت، این بود که "خدمت" فوق الذکر نیز بطور کلی در چارچوب روابط طبقاتی موجود در جامعه انجام می‌پذیرفت و نهایتاً در خدمت آن قرار داشت و اگر بخش هائی از این روحانیت را در ارتباط با موقعیت طبقاتیشان (موقعیت اقتصادی، خاستگاه طبقاتی...) می‌شد در تعریفی کوتاه - ببنانه، "خرده بورژوازی" معرفی کرد، اما این موقعیت به نقش اجتماعیشان و آن روابط طبقاتی که بعنوان یک نهاد نمایندگیش کرده و در خدمتشان بودند، ربطی نداشت. بحث اتحادیه با تاکید بر موقعیت اقتصادی ملای "فقیرتری" که خمینی باشد، در غلظیدن به تحلیل اقتصادی عامیانه ای بود که گرایش به نادیده گرفتن روبنا و سیاست بطور کلی داشت.

در آغاز دهه ۱۳۴۰، رژیم وارد تقابل حادی با بخش های مهمی از روحانیت و در عین حال با بخش های مهمی از جامعه شد.

این مسئله کاملاً با الزامات "انقلاب سفید" و سایر تغییرات تحلیلی امپریالیستی در ایران مربوط می‌گشت. این تحولات - و تدابیر سیاسی اتخاذ شده برای اجرای آنها (انحلال مجلس، "اعطای حق رأی به زنان و... و وقوع آشوب بزرگ و قیام سیاسی راتسریع کرد. بسیاری از اقشار خلق در این دوره کامهائی مشخصا سیاسی در مخالفت با رژیم برداشتند. اما بخشی از مخالفتها در آن دوره بیان آشوب و تضاد میان طبقات ارتجاعی در رویا - روشی با این تدابیر بود. اگرچه عمده مالکان بزرگ ارضی که در ابتدا با رفرم های امپریالیستی مخالف بودند، بالاخره "جلب" یا خنثی شدند - عمدتاً از طریق تبدیلشان به بخشی از طبقه بورژوازی کمپرادور - ولی بسیاری از فئودالها بواسطه قدرت سیاسی و اقتصادی کمترشان، عمدتاً کنار زده شدند و در بخش وسیعی از دهات، آتوریته های نوین روستائی که بشکلی مستقیمتر از جانب رژیم حمایت می‌شدند، جایگزین آتوریته سنتی گردیدند. نتیجه آنکه، بسیاری از کسانی که با روابط نیمه فئودالی بنده داشتند، از مواضع قدرت و موقعیت ممتاز برکنار شدند.

مضاف بر این، تدابیر فراوانی از جانب شاه با هدف مستقیم استحاله آتوریته مذهبی سنتی اتخاذ شد و اقداماتی نظیر "اعطای حق رأی به زنان" نیز بطور غیر مستقیم قدرت این آتوریته را تقلیل می‌داد. شاه عملاً بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا زمان بر سر کار بودنش، به این حملات مستقیم و غیر مستقیم خود علیه ساختار آتوریته مذهبی ادامه داد. ظهور خمینی بعنوان یک شخصیت بسیار مهم در صحنه سیاسی ایران، محسوب این تغییر و تبدیلات امپریالیستی، و عکس - العملی به تدابیر سیاسی اتخاذ شده منتج از آن بود.

ارزیابی از خمینی بعنوان نماینده ملایانی که در خدمت و حافظ نظام کمپرادوری هستند، اساساً بر پایه این واقعیت که او یک آخوند عالیه است، بلکه بر مبنای محتوای واقعی برنامه اش - حکومت اسلامی - و فراخوان تأسیس یک تئوکراسی در جهت تقویت و تحکیم سنگر روحانیت در دولت و جامعه،

و همچنین باتوجه به نیروهای که حول این برنامه گرد آمدند، می باشد.

خمینی عملاً بخاطر پیشقدم شدنش در ارائه یک برنامه جهت حکومت مذهبی در میان آخوندها برجسته گشت، و برنامه وی چیزی نبود جز ترجمان آخوندی سرمایه بوروکرات^۱!

بحث ما این نیست که تضاد و مخالفت خمینی با آمریکا و بطور مشخص رژیم پهلوی عوامفریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیستهای عملاً موقعیت و نفوذ بخشهای مهم و وسیعی از نیروهای ارتجاعی را به تحلیل بردند و سیر وقایع آنچنان بود که بخشهای وسیعی از ارتجاعیون - برای محافظت از نظام و احیای مواضع از کف رفته خود - تحت لوای جمهوری اسلامی و قانون و نظم اسلامی و برای "نجات ایران" به - - - پیوستند.

مضاف بر مسائلی که در مورد پایبندی مادی ظهور امثال خمینی - و همینطور "ضد - امپریالیسم" و پایه گسترده توده ایش مطرح کردیم، سه فاکتور سیاسی بسیار مهم نیز در مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفاء نمودند:

۱- آخوندها نه تنها سازمان یافته بودند - و بایخته شدن بحسبان انقلابی سریعاً متشکل تر نیز شدند - بلکه از آغاز دهه ۱۳۴۰ و خصوصاً با ظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجر شد، برنامه خود را ترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت. وسعت پایه توده ای خمینی بابرخی اقدامات روبنائی رژیم (حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی و استحاله آئوریه مذهبی) نیز ارتباط داشت. کششی خودبخودی نیز میان بسیاری از اقشار خلقی به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام از طرف حکومت "زیر ضربه" بود. برای این اقشار تشکیل ائتلاف حتی بابرخی از عقب مانده ترین عناصر سنت گرا علیه رژیم شاه مطرح گشت. این چنین بود که نمایندگان گرایشات بورژوا دمکراتیک در میان مردم با خمینی همراه شدند و این امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی در میان توده ها کمکی شایان نمود.

۲- پرولتاریای بین المللی بنابه

دلائلی که پیشتر از این گفتیم بغایت ضعیف بوده و نمی توانست بمثابة یک نیروی قدرتمند مادی تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک خود را بر روند انقلاب ایران بجای گذارد.

۳- امپریالیسم آمریکا به نوعی از شل کردن دهنه نیروهای وفادار خود در ارتش - به آن شکلی که انتظارش می - رفت - علیه انقلاب "خودداری" کرد تا از ریسک مواجه با وضعیتی نهایتاً غیر قابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوری های بیش از حد را وضع باز شود یا گسستی تعمیق یابنده بوقوع بپیوندد) بپرهیزد. این امر خود ناشی از عمیق بحران و دامنه تأثیرات آن بود^۲.

رفیق باب آواکیان صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی - آمریکا - در مقاله "در سبائی از انقلاب ایران" این مسئله را بدرستی چنین تحلیل می کند:

"امپریالیستها خود گامهایی بر - داشتند تا این امر (انقلاب ایران) در نقطه ای مشخص، و بنوعی در کوتاه مدت "حل گشته" و همچنین نیروهای راکه می توانستند با آنها کار کرده و راحت تر مستحیلشان سازند، تحت فشار قرار داده و جذبشان کنند - یا بخشاجدیشان کنند - تا این نیروها در پیشاپیش حرکت قرار گرفته و قدرت دست یابند."

سازمان ما در تحلیل خود از رابطه خمینی با کل انقلاب دمکراتیک و ضد - امپریالیستی دچار لغزش شد. اگر چه حمایت و همبستگی با جنبش توده ای ضد شاه که بطور عینی تحت رهبری خمینی قرار گرفته بود، در آن دوره لازم می نمود و اگر چه مطرح نکردن خمینی بعنوان هدف فوری حمله در آن شرایط صحیح می بود، اما ا.ک.ا. عملاً منکر ارتجاعی بودن خط و برنامه کلی خمینی شد. برداشت های نادرست از واقعیاتی چون محبوبیت وسیع خمینی در بین توده ها و دسایس امپریالیستی و تضادهای میان حکومت وی و قدرتهای غربی تأثیرات عمیقی بر خط و سیاست ا.ک.ا. برجای گذاشت تا بدانجا که وظیفه مرکزی پرولتاریا مبنی بر کسب قدرت سیاسی از طریق قهر را از دستور کار خویش عملاً بکناری نهاد. نتیجتاً سازمان ما قادر به ترسیم خط فاصل عمیق و روشن میان

برنامه و نظرگاه خود با جنبش طبقات دیگر - و خصوصاً آنان که قدرت را غصب کرده بودند - نشد و بواسطه عدم تدوین موضع مستقل پرولتاری امکان بسیج توده ها تحت رهبری خویش را از دست داد. این انحرافی عمیق در برخورد به رسالت تاریخی کمونیستها بود که ارتباطی به تحلیل نادرست از جایگاه طبقاتی خمینی نداشت، زیرا حتی اگر وی واقعاً نماینده همان "خرده بورژوازی سنتی" - یا حتی بخشهایی رادیکالتر - نیز می بود، این امر نمی بایست در وظیفه مرکزی ماتئیمیری ایجاب کند.

تجربه انقلاب ایران و ظهور پدیده ای همانند خمینی تنها شاهی بر پیچیدگی پروسه انقلاب در عصر امپریالیسم بوده و تأکیدی بر این امر است که پرولتاریای آگاه در هیچ دوره ای از پروسه انقلاب نباید استقلال طبقاتی خود را از دست داده و بدرون جریان خود بخودی کشیده شود. دنباله روی از سیر جریانات خودبخودی و از رهبری طبقات غیر پرولتاری خود را در شکل تراک.ا.ا. مبنی بر "فشار سیاسی بر حاکمیت" بمنظور "بیرون انداختن جناحهای ارتجاعی، منفرد نمودن سازشکاران و رادیکالیزه کردن جناح ضد امپریالیسم" ظاهر ساخت و عنوان "پوست انداختن هیئت حاکمه" بخود گرفت. بر مبنای این تئری بود که سازمان مانصیحت و انتقاد از "ناپیکیری خرده بورژوازی ضد امپریالیست در قدرت" بر سر این پایا آن موضع و اقدام راپیشه کرد و بطور نمونه حقیقت ارگان سازمان در برخورد به "خطر کودتای امپریالیستی و نقش ارتش در انجام آن" چنین نوشت:

"کمونیستها هرگز بر این عقیده نیستند که افراد، گروهها و طبقات اجتماعی از ابتدا تجربه همه کارها را دارند، و هرگز مخالف این نیستند که آنها از تجربیات خویش درس بگیرند بلکه بالعکس. ولی تاریخ همین یک تجربه را در پیش روی ما می گذارد؟ و یژگی کمونیستها و طبقه کارگر اینست که از تجربیات خود و دیگران بدرستی درس می گیرند. نیروهای انقلابی با توجه به تجربیات متعدد چه در کشور خودمان و چه در کشورهای دیگر، از تجربه

مصدق ، تجربه آئنده در شیلی ، سوکارنو در اندونزی و بود که فریاد بر می آوردند و هنوز هم بر می آورند که اینگونه ارتشها کودتا کردند - حال فرق نمی کند که اسشان اسلامی باشد یا ملی و یا هر چیز دیگر . . . ولی کجا بود آن گوش شنوا! در آن موقع گوشها مشغول شنیدن باده های سازشکارانه بورژوا- لیبرالها بود و زبانها مشغول تکفیر انقلابیون ، آیا اینطور نبود آیت الله خمینی ؟

(حقیقت ۸۲ " آیت الله خمینی ، روحانیت ، و تجربه قدرت " - صفحه ۵)
نقل قول فوق از مقاله ای آورده شده که مضمون اصلیش را افشاکری و انتقاد از خمینی (چیزی که عملاً در ادبیات سازمان در آندوران نادر بود) تشکیل می داد . ا. ک. ا. در اینجا تجربه مصدق ، شیلی و اندونزی را علم کرد تا " نرمش غیر عاقلانه " خمینی در قبال نهادهای ارتجاعی دست نخورده از دوره شاه را مورد نقد قرار دهد و خطر کودتای ارتش را به خمینی گوشزد نماید . ا. ک. ا. اگر چه به یکسری وقایع تاریخی بدرستی اشاره میکرده ، ولی عملاً از پرداختن به دروس اساسی و مرکزی این تجارب اجتناب می ورزید . و نتیجتاً راهی را ترویج می کرد که اساساً تفاوتی با اشتباهات بغایت راست و اپورتونیستی رهبری حزب کمونیست اندونزی نداشت . اگر چه سازمان ما گذار مسالمت آمیز یا پارلمانتاریسم را تبلیغ نمی کرد ولی این سیاست اپورتونیستی شکل مشخص خود را در نوع پوشیده تری از برخورد سازشکارانه به حاکمیت نمودار می ساخت . ا. ک. ا. توده ها را به مبارزه کردن و هشیاری انقلابی داشتن فرا می خواند ، تا از این طریق حکومت (یا " بخشی " از حکومت) تشوین یا وادار به عمل در جهت منافع خلق یا ملت گردد! از این نسخه اگر چه بوی تعفن راه پارلمانی به مشام نمی رسید - که این امر بعد زیادی با عدم همخوانی خمینی با " اموریارلمانی " مربوط میشد! - اما در واقع توهم بورژوا دموکراتیکسی را نسبت به ماهیت دولت رواج می داد : این توهم که دولت بنوعی می تواند (در کوتاه مدت) هم توده ها و هم ارتجاع را

نمایندگی کند . این یعنی نفی نمایندگی کی مناسبات اجتماعی خاص از سوی دولت و نقش مشخص آن بعنوان ابزار دیکتاتوری طبقاتی . خط سازمان مادر دوره مورد بحث مانند حزب کمونیست اندونزی در مورد مسئله سرنکونسی مسلحانه ماشین دولتی و لزوم استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان جهت سرکوب تمامی طبقات ارتجاعی دچار النقاط بود . ا. ک. ا. همواره از - اینکه پیشبرد انقلاب نهایتاً " محتاج " رهبری و حاکمیت پرولتاریاست صحبت می کرد ، اما همزمان به ترویج این توهم می پرداخت که در پروسه انقلاب میتواند فازی بوجود آید که تحت آن تعیین خصلت طبقاتی دولت امکان پذیر نباشد! سازمان مایابند این اصل که یاباید انقلاب را علیه روابط مالکیت و مناسبات اجتماعی موجود دامن زد و یاباه وارث و حامی آن مناسبات تبدیل شد ، نماند . در عوض به توجیهاتی نظیر دموکراتیک بودن مرحله انقلاب و لزوم " شراکت پرولتاریا با سایر طبقات " در قدرت سیاسی روی آورد . ا. ک. ا. این واقعیت را که در مرحله دموکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب ، پرولتاریا بمفهوم با سایر طبقات - حتی درپاره ای موارد با نیروهای بورژوازی - می تواند " در قدرت شریک شود " را مداوماً تکرار میکرد ولی یک نکته اساسی در این " شراکت " یعنی رهبری پرولتری را نادیده انگاشت سازمان مبارزه بر سر این مسئله که چه کسی دیگری را رهبری خواهد کرد - مبارزه ای کاملاً حیاتی ، خشن و حتی خونین - را به پاره ای انتقادات نهایتاً مسالمت آمیز تقلیل داد .
از نظر ا. ک. ا. دیکتاتوری دموکراتیک - نهین شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا معنا نمی داد و معلوم نبود اگر ایستادن واقعیت ، مضمون دولت انقلابی دموکراتیک - ضد امپریالیستی نباشد ، چگونه گذار به مرحله سوسیالیستی امکان پذیر خواهد بود . در مقابل ، اتحادیه ازبیکان این نکته که حاکمیت بورژوازی (یا حتی " خرد بورژوازی ") معنایی جز دیکتاتوری بورژوازی ندارد طفره می رفت و این مسئله که هر دیکتاتوری بورژوائی تحت شرایط امروزی جهان ،

ناگزیر در خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار می گیرد را عملاً نفی می کرد . واقعیتی که سازمان مای بایست می دید - که ندید - این بود که خمینی به محض استقرار و تحکیم حکومتش بطور عینی نماینده سیاسی روابط اجتماعی موجود (مناسبات کمپرادوری حاکم که صفت مشخصه جامعه ایران بود) گردید . خلاصه کنیم ، ا. ک. ا. نیز همانند بسیاری از جریانات کمونیستی در تاریخ ج ب . ک. به نمونه تراژیک نیروی تبدیل شده بود که بهنگام ظهور فرصتهای انقلابی ، تسلیم مقوله ای بنام " اراده خلق " گشته ، در مقابل جهل بخشهایی از توده و تأثیر طبقات بیگانه بر آنها سرتعظیم فرو آورده و از رسالت تاریخی خود مبنی بر رهبری انقلاب چشم پوشید . ا. ک. ا. گرفتار منطقی شده بود که پایه در درکی تحریف شده از آموزش های مائو درباره جبهه متحد داشت . اتحادیه از سیاست جبهه متحد مائو سه دون تنها عبارت " پرولتاریا تمام کسانی را که می توانند در مرحله دموکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب متحد شوند از جمله بورژوازی میهن - پرست (و گاهی حتی عناصر ارتجاعی) را متحد میکند " را برداشت می کرد (آنها بصورت تجربی) . حال آنکه کفه خط و سیاست مائو سه دون و خدمات تئوریک و علمی وی در مورد چگونگی برخورد پرولتری به مسئله ملی و مستعمراتی برای نکته استوار بود که پرولتاریا چگونه میتواند انقلابی را که نیروهای کوناگون از جمله نیروهای بورژوازی مجبورند در آن شرکت کنند رهبری کرده و آنرا در جهت منافع طبقاتی خویش سمت و سو دهد . تلاش آگاهانه نکردن برای اعمال رهبری پرولتری معنایی جز دنباله روی عملی - و به میزان فراوانی سیاسی - از طبقات غیر پرولتری نمی توانست داشته باشد و برای سازمان مانیز نتیجه ای جز این نداشت .

پاورقیها

۱- این درک میزان زیادی به تئوری بحران عمومی کمترین ، خصوصاً " تئوری رکود " متکی است (" امپریالیسم نه میخاوندنه

"پیوسته" قرار گیرند، آنها نمیتوانند قدرت سیاسی را بنمایندگان طبقات کمپرادور و فئودال "شریک" شوند، در دستگاه ارتجاعی دولت بورژوازی وارد شوند و به "تقویت جنبه مثبت" علیه "جنبه ارتجاعی"، بپردازند آنچه گفته شد، حتی در مورد نیروهای که فئودال - کمپرادور نبوده بلکه حکمران انقلابی بوده اند - سابقا حتی در پوشش "مارکسیستی" - نیز صادق است. آنها با حفظ همان دستگاه دولتی و قرار گرفتن در رأس همان مناسبات ارتجاعی اجتماعی مناسبات ارتجاعی مالکیت، به طبقات ارتجاعی نوحه‌هاست جهت حفظ و تحکیم نظم کهن منجمد از طریق قتل عام انقلابیون راستین، تبدیل میشوند. پیشبرد چنین سیاست انحرافی توسط نمایندگان راستین، پرتاریا امکانپذیر نیست مگر اینکه از منافع اساسی پرتاریا و اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماثوته دون، دست بشویند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، سیاست صحیح برخورد به جبهه‌های "ضد امپریالیستی" را چنین فرموله میکند: "کلید پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، عبارتست از نقش مستقل پرتاریا و توانائیش در اعمال هژمونی بر مبارزه انقلابی از طریق یک حزب مارکسیست - لنینیستی. تجربه بارمانشان داده است که حتی هنگامیکه بخشی از بورژوازی ملی به جنبش می‌پیوندد، نمیتواند انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند - به اتمام رساندن آن، که جای خود دارد. به همین شکل، تاریخ مسئولیت ورشکستگی "جبهه ضد امپریالیستی" ("جبهه انقلابی" متشابه) که تحت رهبری یک حزب مارکسیست - لنینیستی نباشد، حتی اگر این جبهه یانیه‌های درون آن رنگ و لعاب "مارکسیستی" (فی الواقع، شبه مارکسیستی) بخود بگیرند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات قدرتمندی بر امپریالیسم وارد ساخته اند، ولی ثابت کرده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیست‌ها و بورژوازی نیستند. حتی در جاهایی که این نیروها قدرت سیاسی را بکف آورده اند، نتوانسته اند تحول انقلابی همه جانبه در جامعه را به پیش برند و بر یازود به آنجا ختم شده اند که بیا توسط امپریالیست‌ها سرنگون شده و با خود به یک قدرت حاکم ارتجاعی جدید در اتحادیه امپریالیست‌ها، بدل گشته اند." [۲]

دست از خیزش بردارند. اگر خمینی میتواند کنترل خود را بر خیزش توده ای بنماید و از امپریالیست‌ها به توجیه بدین قدرتمندی و کنترل بر توده ها این اجازه را به او میدهند، آیا این امکان وجود داشت که خمینی بدون انقلاب به قدرت برسد؟ بیشک، این نکته محتاج بررسی بیشتری است؛ چرا که روند واقعی حوادث اجازه این عرض اندام را به او نداد. مسائل "بسیار عمیق" شده بودند و توده ها از پیش نهاد عقب نشینی او تبعیت نکردند؛ بلافاصله پس از کسب قدرت توسط نیروهای خمینی، در حالیکه بسیاری از نزدیکترین و وفادارترین نیروها به رژیم پهلوی، زندانی، اعدام و یا مجبور به تبعید شدند، تلاشهای شدیدی توسط حکام جدید تحت رهبری خمینی در جهت حفظ دستگاه ارتجاعی دولت آغاز شد: ارتش شاهنشاهی "تطهیر" شد، بسیاری از فرماندهانش مجدداً بکارگمارده شدند، و بوروکراسی دست نخورده باقی ماند. بسیاری از ارگانهای دولتی نیز دست نخورده باقی ماندند. وزارتخانه های جدید تحت مسئولیت نمایندگان طبقات ارتجاعی آغاز بکار کردند، عفو ساختند - نه ای شامل حال ساواکهای سابق شد و این جنایتکاران انجام همان وظایف قبلی را اینبار با بازسازی ساواک تحت نام ساوا، بهعهده گرفتند. توده ها بلافاصله خلع سلاح شدند. ...

۶- [اگرچه اتحادیه بعضی اوقات در مورد مسئله "قدرت سیاسی" در شرایط بحث مینمود، اما کمتر در مورد مسئله دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان، صحبت میکرد، حذف "دیکتاتوری" پایبندی باج دهی به قصد "توهمین" نکردن به احساسات دمکراتیک و یا شاید اسلامی پیش رفت. یا باید علیه مناسبات مالکیت و مناسبات اجتماعی موجود انقلاب را دامن زد یا اینکه به وارث و تقویت کننده این مناسبات بدل شد. تاریخ نشان داده است که پرتاریا برای درهم شکستن ماشین ارتجاعی دولتی، نمیتواند به "متحدین بالقوه" که اکنون در دولت جای گرفته اند، اتکاء کند - هر چقدر هم که از نیات "ضد امپریالیستی" و یا پایگاه "مردمی" برخوردار باشند. پرتاریا در صورت تبدیل شدن به بخشی از دولت ارتجاعی و مناسبات اجتماعی ارتجاعی نمیتواند به هیچ نحو" ورائ آن قرار گیرد و منافع خلق را به پیش راند حتی نمایندگان راستین پرتاریا انقلابی - مثل حزب کمونیست اندونزی - نمیتوانند "ما فوق" ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی که به آن

میتواند سرمایه داری را ریشه دودا استخراج حداکثر مافوق سود امپریالیستی درگرو مناعت از رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه اش میباشند" جدا از اینکه این تحلیل اتحادیه بسیار مکانیکی و غیر علمی بوده و بر شناخت درست از کارکرد سیستم امپریالیستی و مناسباتش با کشورهای تحت سلطه تکیه نداشت، در عین حال بیان گرایشی بورژوا - دمکراتیک و ناسیونالیستی در میان صفوف یک نیروی م - لای در یک کشور تحت سلطه نیز بود - گرایشی که در جنبه های مختلف و در میان نیروهای مختلف م - لای پایه داشته است.

۲- این تحلیل، با برداشتهای نادرستی که تحت عنوان "تئوری وابستگی" در مورد رابطه میان ملل متحرک و تحت ستم در عصر امپریالیسم مطرح میشود، متفاوت است. در تئوری رایج وابستگی، اساساً رابطه ساختاری میان امپریالیسم و کشور تحت سلطه بعنوان یک رابطه تولیدی واقعی نفی میشود و به مقوله غارت در محدوده گردش، تقلیل می یابد.

۲- [اگرچه، دعوت خمینی در جهت واقعاً ایجاد کردن یک دولت مرکزی تحت کنترل روحانیون، یعنی تئوکراسی کامل، بنوعی تازکی داشت]

۴- این برنامه ای بود که خمینی نخستین بار در دهم ۱۳۳۰ شروع به تدوین آن کرد - البته بدون اشاره به برکناری سلطنت - و در دهم ۱۳۴۰ آنرا بطور کاملتر ارائه داد. حزب جمهوری اسلامی - تحت رهبری روحانیون شناخته شده نماینده کمپرادورها، فئودالها و غیره - فشرده سیاسی آنرا، اختیار کرد. [شمار بسیاری از روحانیون، بویژه در میان رده های بالای روحانیت، بطور ضمنی و حتی بعضی قاطعانه از شاه تا مقطعی که سرنگونیش حتی شد حمایت کردند و پس از آن - به استثنای بعضی ها مثل شریعتمداری - از خمینی حمایت کردند. در واقع، خمینی در میان روحانیت نخستین کسی بود که برنامه ای تئوکراتیک، یعنی حاکمیت واقعی روحانیت، را ارائه داد. خمینی بخش زیادی از کتاب خود (حکومت اسلامی) را که در دهم ۱۳۴۰ برشته تحریر در آورده بود، به پلیمیک علیه تعبیر سنتی شیعه - که معتقد است "حکومت الهی" تا ظهور "امام غایب" بر روی زمین، ممکن نیست - اختصاص داد.]

۵- خمینی هنگامیکه در تبعید بسر می برد، و در گرگانه تعیین کننده شورش که به انقلاب منتهی شد، از توده ها خواست که

در بارهٔ رهایی زن و پیشروی بسوی کمونیسم

نوشته: ی. ب.

انقلاب به تعویق افتاده:

زن در چین معاصر

نوشته: ماجری ولف (انتشارات دانشگاه

استانفورد، ۱۹۸۶)

پدرسالاری و انقلاب سوسیالیستی در چین

نوشته: جودیت استیسی (انتشارات

دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۸۲)

زن در روستاهای چین: سیاست در مورد

زنان قبل و بعد از انقلاب فرهنگی

نوشته: ویبکه همل، ویپاسیندبیری

انتشارات هومانتیز لندن، ۱۹۸۴)

می گویند:

"دختر! تو کمونیستی!"

و من میمیرم، و میدانم که هیچگاه به "زان جیو" تسلیم نخواهم شد.

و خواهیم دید که پیروز کیست

و مغلوب، کدام

اینک گل‌های سپید پژمرده میشوند،

حال آنکه گل‌های سرخ ما

میشکوفند ناگهان

همچون انفجار

— سرودهٔ یک رهبر کمونیست زن

در آستانهٔ اعدام بدست رژیم

آمریکائی گومیندوان

* نام یکی از سران محلی گومیندوان

زنان در جمهوری خلق چین "می نامند. آنها پیشروی بیسابقهٔ زنان تحت رهبری مائو، ک. چ. در جهت رهایی زنان را ترسیم نکرده، بلکه اتهاماتی مبنی بر تعویق مداوم رهایی زنان یا خیانت آشکار کمونیستها به این امر بواسطهٔ اقدام به رشد بیشتر "پدرسالاری" سنتی، راپیش میکشند سومین کتاب (نوشته دونیسندهٔ دانمارکی بنام همل و سیندبیری)، مبارزهٔ دوخط مشی بر سر مسئله زنان در چین از ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ را مورد بررسی قرار میدهد. آنها استدلال میکنند که اگرچه اختلافاتی میان کمپ رویزیونیستها و انقلابیون موجود بود، ولی این اختلافات اساسی نبوده و در مورد اهمیت نیروهای رویزیونیستی بعنوان مانع پیشرفت رهایی زنان، اغراق شده است. در عوض، آنها این مسئله را کلاً به یک "ابهام" اساسی در خط مشی ح. ک. چ نسبت میدهند.

کتاب ولف، یک انسان شناس اجتماعی، عمدتاً بر پایه تحقیقات داخلی، از جمله مصاحبه هائیکه در ۸۱-۱۹۸۰، در چین صورت گرفته، نوشته شده است. کتاب استیسی قصد دارد منابع ثانوی را برای رسیدن به یک درک تئوریک از مسئله زنان در چین سنتز نماید. هر دو کتاب تفاسیر متجانسی ارائه می دهند که عموماً همان عرصه را دربرمیگیرند و عمدتاً در تفاسیرشان از مقاصد انقلابیون چین باهم متفاوت هستند. همانگونه که ولف توضیح میدهد، "اختلاف استیسی و من بر سر آن است که انقلابیون چین به چه میزان قصد شکل دادن جامعه نوین خود بر پایه پدرسالاری کهن را داشتند. استیسی

سه اثری که در اینجا مورد بررسی قرار می گیرند، ارائه دهندهٔ انتقادات بزرگی از خط مشی ویرانگر حزب کمونیست چین (ح. ک. چ)، در رابطه با رهایی زنان میباشد. متأسفانه درست در زمانیکه رژیم دن سیائوپینگ سرمایه داری را با تمامی دهشتناکیش مثل تجاوز جنسی و حتی خفه نمودن نوزادان دختر، احیا کرده است، هیچ کدام از این سه اثر به خط مشی ارتجاعی این رژیم حمله نکرده، در عوض خط مشی صحیح مائو تسه دون و تجربهٔ راستین ساختمان سوسیالیسم در چین را هدف قرار داده اند. دو کتاب از سه کتابی که در اینجا بررسی میشوند (کتابهای استیسی و ولف) تلاشهایی مشخص برای تصحیح آن چیزی است که استیسی آنرا "تفاسیر خوشبینانه از رهایی

چیانگ چین، یکی از عمده رهبران
انقلاب فرهنگی که متعاقب کودتای
ارتجاعی به زندان افکنده شد.



ماشو و کمونیستها گردید. او معتقد است که کمونیستها ابتدا بشدت تحت تاثیر ملا-حظرات فمینیستی در مراکز شهری قرار داشتند، اما هنگامیکه برای سازمان دادن جنگ خلق وارد روستاها شدند، همچنان که بطور بیش از پیش خود را با دهقانان وفق میدادند از "فمینیسم" خود دور میشدند. او میگوید دهقانان "انقلاب را وارونه می-دیدند". منظورش از این عبارت اینست که دهقانان اصولاً برای "تحقق" نظام خانوادگی پدرسالارانه کنفوسیوس "بحرکت درآمدند" برای گسست از آن. او تلاش مینماید که نشان دهد در رشد بعدی انقلاب، سیاستهای حزب کمونیست در مورد زنان تماماتابع نیاز برای بسیج متحد اصلی ح.ک.چ در روستاها، یعنی "دهقانان پدرسالار"، قرار داشت و اینکه، این در آنچه که او خط سیاسی پدرسالارانه مینامسد انعکاس یافت.

ولف واستیسی، بخش عظیمی از تحلیل خود را به اصلاحات ارضی و قانون اصلاحی ازدواج اوائل سالهای ۱۹۵۰ اختصاص داده اند. نکته مرکزی بحثهای هر سه نویسنده این است که ح.ک.چ در جهت اضمحلال خانواده باشکست مواجه شد. آنها معتقدند اگرچه موقعیت زنان در جامعه چین تاحدودی بهبود یافت، اما این بهبود هرگز بمعنای به مبارزه طلبیدن سلطه مردان و موقعیت برترشان در تقسیم کار بویژه در خانه، نبود. بدین ترتیب، استیسی استدلال مینماید که "انقلاب کمونیستی چین بجای احیای خانواده، خانواده دهقانی را از سرآشیب انهدام. نجات داد"، "یک بازتوزیع رادیکال پدر-

کشیدن بدور چین داشت. آنچه که در دوران انقلاب فرهنگی در چین بوقوع پیوست، بیسابقه بود: ستادهای انقلابی در حزب در جهت ادامه انقلاب، طفیان توده-ای را از پائین رهامی ساخت که در مسیرش خلق چین-از آن جمله زنان-نیز خود را راها مینمودند که تا آن زمان هیچ خلقی در جهان چنین نکرده بود. خیل نو عروسان خردسال گذشته و زنان پای بسته و شکسته، گواه و شاهد عظیمی است از موقعیت زنان در ج.ک.پ که به ثابتهایی از مبارزه توده ای علیه رویزبونیستهای جدید و امپراتورهای بعد از این چین بپاخاسته، انقلاب را ادامه داده و بنای کهنه چند هزار ساله جامعه طبقاتی را زیر و رو کردند - و این تصویر زیبا، خود تاثیری انکارناپذیر بر افکار میلیونها انسان تحت استثمار وستم برجای نهاد و همچنین تاثیری شگرف بر روشنفکران مترقی داشت بسیاری از این روشنفکران اغلب با آنچه که جنبش آزادی زنان مینامند، مرتبطند. این همان میراث و تجارب مبارزاتی تاریخی-جهانی توده های چین است که ایسن نویسندگان به آنها پشت میکنند و در جستجوی تحریف و مدفون کردنشان در زیر تلی از آمار جامعه شناسی عامیانه و سوء استفاده شده، میباشند.

استیسی بار در کردن این تحلیل که چین یک کشور فئودالی با بنییم فئودالی بود، آغاز میکند و در عوض استدلال مینماید که جامعه چین یک "اقتصاد خانواده ای دهقانی" بود که بحران آن با تحولات بین المللی همزمان گشت و سبب بوجود آمدن موقعیت انقلابی و گرفتن قدرت توسط

مصرانه استدلال میکند و معتقد است که ح.ک.چ مفاهیم پدرسالارانه را بسر ای پیرو زدن در یک انقلاب و دیگر گسبون کردن جامعه بکاربرد. من بایکاربردن همان شواهد استدلال میکنم که رهبری امیدوار بود زنان و جوانان را از سلطه شیوه پدرسالاری برهاند، اما بخاطر محدودیتهای فرهنگی خویش، باشکست رویرو گشت. علیرغم نیت خویشان، عینک پدرسالارانه آنها آلترناتیوهای راکه ممکن بود تاریخ چین و آینده فمینیسم بین المللی را تغییر دهد، رد و انکار کردند. هر سه نویسنده انقلابیون چین را متهم میکنند که آنها هرگز بطور بنیادی موقعیت تبعی زنان یا تقسیم کار جنسی را به مبارزه نطلبیدند.

این سه اثر بخشی از روند بزرگتری است که از چند سال پیش بوجود آمده و در مخالفت با حکم درستی حرکت میکند که وسیعاً طی دهه ۶۰ و ۷۰ در میان انقلابیون و بسیاری دیگر از کسانی که حامی رهائی زنان بودند، به گرفت. نظر درست برای این باور بود که انقلاب چین شامدیک چرخش بیسابقه وزیر و روکننده در جایگاه سنتی زنان در جامعه بود. مسلمانان آن زمان نیز آثاری شبیه به کتب مورد بررسی ما وجود داشتند. اما آنها عمدتاً در موضع دفاعی بودند، این آثار اغلب در قفسه های کتابخانه های فروش و اداری پشت کتابهایی مانند "زنان نگهدارنده نیمه از آسانند" و کتابهای دیگری از این قبیل، که حاوی گزارشهای دست اولی از وضعیت زنان چین بودند، خاک میخورند این امر علیرغم دیوار دروغ و سکوتی بود که بورژوازی جهانی سعی در

سالاری، جوهر انقلابی (پدر سالاری دمکراتیک نبود)، برای استیسی این بدان معناست که "پدر سالاران چینی، یک پایه نوین، دمکراتیک تربری وحدت" داشتند - چیزی که فمینیستهای آتی چینی مقابله با آنرا بشدت مشکل یافتند. "هر آن بهبودهای کمی که زنان به کف آوردند، بقیمت فدا کردن فرصت رسیدن به "رهائی واقعی" و برابری کامل با مردان تمام میشد، فرصتی که استیسی معتقد است ح. ک. چ. آگاهانه بدور افکند، و ولف و نویسنده‌گان دانمارکی اعتقاد دارند که بخاطر تضاد درون خط مشی ح. ک. چ. از دست رفت.

میان برها

بحث نویسنده‌گان هر سه کتاب تا حدود معینی مشابه هم و صریح است: انقلاب چین اصلاً به تغییرات اساسی در موقعیت زن منجر نگشت و کمتر از آن به برابری کامل زنان و مردان منجر نشد از اینرو این امر میبایست نتیجه سیاستهای پدر-سالارانه (عمدی یا سهوی) رهبران باشد. این موضوع حتی در رابطه با نویسندگان دانمارکی نیز صدق میکند، اگرچه آنها بیشتر از نویسندگان دیگر حامی پیشرفت-های واقعی بدست آمده توسط زنان چین هستند. در بحث بر سر مسئله کسارزار "انتقاد از این پیاثوت و کنفوسیوس"، کسه بخشی مهم از انقلاب فرهنگی در ۷۴-۱۹۷۲ بود و بطریق گسترده مبارزه علیه ستم بر زنان را برپا کرده، آنها چنین میگویند که "ضعف کارزار این است که قصد بر طرف کردن مشکل رانداشته است. این مسئله بر روشنی باین واقعیت که ۲۷ سال بعد از انقلاب، زنان هنوز تحت ستم هستند، ثابت میشود. "استیسی بنوبه خود نارسائی تئوری سوسیالیستی و "محدودیت ذاتی" مارکسیسم "در توانائی تئوریه نمسودن منابع ستم بر زنان"، را اقامه میکنند. بعنوان یک نتیجه مستقیم، "سوسیالیسم زنان را آزاد نساخته زیرا شیوه تولید سوسیالیستی ثابت نموده با سیستم تقسیم کارجنسی پدر سالارانه سازگاری دارد." فصل مشترک همه این بحثها، نوعی پراگماتیسم ایده آلیستی است: ح. ک. چ. میتوانست ستم بر زنان را کاملاً نابود سازد اما چنین نکرد. پس این پدر سالاران است. این بحث خیلی را دیگال بنظر میرسد: ناشکیبائی ظاهری در رابطه با ادامه

برابری زنان، خط اول حمله است. در واقع، در مورد آنها، این پرده ساتری است برای دوری جستن از مبارزه پر آشوبی که شرط ناگزیر انقلاب پرولتری و رهائی زنان است.

چگونه میشد موقعیت تبعی هزاران ساله زنان را طی صرفاً ۲۷ سال از بین برد؟ یا اینکه در همان مدت به محوطقات نائل آمد؟ اگر کسی راه انجام آنرا یافته است باید همین حالا به جهانیان اطلاع دهد. متأسفانه هیچکدام از نویسندگان ما به خوانندگانشان اجازه ورود به دنیای سریشان را نمیدهند و بنابراین شاید ستمدیدگان محکوم به انتظاری طولانی برای چنین اراده و میان بُرهای معجزه-آسا هستند و در این مدت باید به ابزار مشکلتری متوسل شوند: مبارزه انقلابی توده ای. همانطور که خواهیم دید، این دقیقاً همان چیزی است که خط این نویسندگان با آن بیگانه است. ثابت خواهد شد که میان بر سُرّی آنها یک بن بست شناخته شده است.

نجات خانواده از "سراشیب"

همانطور که اشاره رفت، رکن اصلی هر سه بحث در رابطه با سیاست ح. ک. چ.، در مورد خانواده است. استیسی با این بحث خود که ح. ک. چ.، "خانواده را از سراشیب اضحلال رهانید"، این موضوع را به عمیق-ترین وجه گسترش میدهد. آیا در تصویری که او ترسیم میکند، حقیقتی وجود دارد؟ آری به یک معنای معین - بدون شک زندگی خانوادگی بعد از آزادی جامعه چین با ثبات شد. اما انقلابیون از فرار چه باید میکردند؟ آیا تمام نیروهای ستمگری که قربانیان زیادی را از صفوف توده ها گمراه فته بودند، و در سرتا سر چین آنها را به گرسنگی کشانده و خانواده ها را بزور از یکدیگر جدا کرده بودند، با فقر و فلاکتی خرد کننده، نظم اجتماعی که آنقدر بیرحم بود که در آن حتی شوهران زنان شان را می فروختند و والدین فرزندان مؤنث خود را بعنوان تازه عروسان خرد سال می فروختند که در صورت عاجز ماندن از انجام این امر - گاهی بخاطر عدم توانائی در مراقبت و نگهداریشان - در کمال نومیدی آنها را غرق میکردند و در جایی که صد هزاران برای زنده ماندن بخود فروشی روی می آوردند و تجاوز به ناموس توسط ملاکین و اوباشان فئودال عمومیت داشت، همراهی

میکردند. این است آن "بحران خانواده" استیسی که در دنیای واقعیات وجود دارد. انقلاب در بر انداختن تمامی این مظاهر هستی، کاملاً محق بود و عملاً بطور عاجل نیز چنین نمود. آیا این دلیلی بر "پسرد-سالاری" است - یا اینکه امحاء ستم میبایست؟ تحلیل استیسی این است: در این شرایط، خانواده "در سراشیب اضحلال" بود، و بنابراین باید بطرف سقوط نهائی سوق داده میشد. چنین تحلیلی مساویست با درخواست تشدید نابودی ای که کارکرد جامعه طبقاتی بیار آورده است. بهر حال هر چه در هم که استیسی مایل باشد، جهش-های را دیگال، راههای میان بر ناشی از تشدید ظلم نیستند، بلکه بالعکس محصول بسیج توده ها در مبارزه انقلابی علیه ظلمند که بدین وسیله خود آنها آگاهانه اشکال جدید و عالیتر سازماندهی - از جمله از طریق مبارزه در صفوف خودشان - را آفریده و شکل میدهند. جهشهای را دیگال در چین بوجود آمد، آنچه که انقلاب دمکراتیک نویسن بلافاصله در چین انجام داد، طبق استا - نداردهای تاریخ جهان، کمتر از معجزه نبود. اصلاحات ارضی، زمین را به مردان و زنان تفویض نمود؛ در مراسمهایی که این کار را سازماندهی میکرد، خیل عظیم زنان برای نخستین بار در زندگیشان شنیدند که نامشان در ملاء عام برده میشود. قانون ازدواج و سیعاً بعنوان "قانون طلاق" یا "قانون زنان" شناخته شد. تقریباً یک میلیون طلاق در طول هجده ماه صورت گرفت. زنان، از جمله نوجوانان خرد سال را بویژه از قید ازدواجهای قراردادی که بسیاری بدانها مجبور شده بودند، رهانید. این خود واقعه ای بیسابقه در هر جامعه فئودالی است. امروز، برای درک ستیز و جدال ناشی از این مسئله، به یک دهکده فئودالی در هندوستان یا افغانستان بروید. ملاکین، آدم کشان، مردانی که زنان شان را کتک میزدند، هتک کنندگان ناموس، به گردهمائی های عمومی توده ای که آنرا جلسات "گفتگو در مورد زجرها" مینامیدند، کشانده و در آنجا زنان خشم خود را بیرون ریخته و مجازاتهایی را برای مجرمین تعیین میکردند. فحاشی معنای واقعی کلمه یک شبه از بین رفت - تنها در شانگهای ۶۰ هزار زن تحت تعلیم، آموزش و اشتغال قرار گرفته و اسکان داده شدند - و از هتک ناموس بواقع دیگر

سالاری بمثابة يك طبقه نبوده، بلکه بیشتر خواهان از بین بردن طبقه معینی از پدر-سالاران بود.

متأسفانه، علیرغم تکرار اتهامات دال بر جهتگیری "غیرتئوریک" مائوئیستها در مورد ستم بر زنان، هیچ کجادرایی-سن کتاب ۳۰۰ صفحه ای در مورد "انقلاب سوسیالیستی پدرسالارانه" بحثی درباره اینکه پدرسالاری چیست، به جز رجوع به پدرسالارها "بمثابه يك طبقه" - که از قراهمه مردها رادبر میگیرد - پیدا نمیکنیم. این دیگر چه معنی میدهد؟ استیسی آشکارا فکر میکند که با آفریدن طبقه "پدرسالارها" مبارزه زنان را ارتقاء داده و بدان اهمیت بخشیده است. بالعکس او این مسئله را تنزل داده و آنرا برپایه-ای محدود قرار میدهد، این آن چیزی است که ساختار کتابش را تشکیل میدهد. (که دواثر دیگر هم شدیداً متأثر از این استدلال مشابه هستند). مردها بمثابة يك گروه، موقعیت "پدرسالارانه ای" در مقابل زنان دارند، اما آنها يك طبقه را که توسط رابطه-اش با ابزار تولید تعیین میشود، تشکیل نمی دهند. مفهوم تحلیل استیسی این است که زنان هم یک طبقه را تشکیل میدهند.

هدف این نوشته، نمیتواند بررسی این مسئله باشد، بخصوص آنکه خسود استیسی هم اینکار را نکرده است - اما تکیه بر این نکته فاقد ارزش نیست که سردرگمی او در اینجانشین مرکزی مالکیت و کنترل بر ابزار تولید (زمین، کارخانه ها، ارتباطات، سیستم حمل و نقل و غیره) و تولید ارزش اضافی اجتماعی در تقسیم جامعه به طبقات را مخدوش میکند. استقرار دولت پرولتری و اجتماعی شدن مالکیت از طریق جایگزینی آنها نه در دستان يك اقلیت استثمارگر، بلکه برای نخستین بار در دستان خودتوده های وسیع، باعث يك گسست رادیکال از تمام اشکال تاکنون موجود اجتماعی میشود. بر این اساس، مبارزه طبقاتی پرولتاریا، از جمله زنان جنگجویش، به انجام رسد. ندن انقلاب در جهت امحاء تمامی استثمار و ستم - که ستم بر زن قطعاً یک حلقه کلیدی از آن است - و پیشروی بسوی کمونیسم بعنوان بخشی از انقلاب جهانی میباشد. همانطور که مارکس تصریح میکند سوسیالیسم عبارت است از: "بیان استمرار انقلاب، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بعنوان دوران گذار ضروری جهت

دمکراتیک نوین بود. چیزی که اومی بیند اما - از دیدگاه يك بورژوا فمینیست - این واقعیت است که انقلاب دمکراتیک نوین هنوز سرمایه-داری و بسیاری ارزشها و اعمال مربوط بدان را محو نکرده است. همانطور که مائو بیان کرده، دمکراسی نوین در برابر سرمایه داری باز میگذرد... اما او اضافه نموده، دمکراسی نوین در برابر بیشتر بسوی سوسیالیسم میگذاید. اینست آن پایه مای مبارزه میان دوره که بعد از رهاشی چین بوقوع پیوست. مائو بسختی علیه کسانی که خواهان "تحکیم دمکراسی نوین" همراه با نهادهای وابسته بدان بودند (که در واقع تحکیم سرمایه داری معنی میداد)، جنگید. او در عوض، مبارزه طبقاتی رادرجهت دگرگونی سوسیالیستی رهبری کرد. آری اصلاحات ارضی در خودش قادر به تحلیل بردن پایه "پدرسالاری" نبود - اما پایه ای شد برای حرکت بعدی و مرحله عمیقتری از انقلاب که یکسره کردن کارش با سر-مایه داری را، شروع میکند. استیسی، با تمرکز دقتش بر این مرحله نخستین و سپس کمابیش ادعای اینکه "پدرسالاری دمکراتیک نوین" تحکیم شده بود و در آن هیچگونه تغییر اساسی رخ نداده، تغییرات عمیقتری که با اشتراکی شدن کشاورزی طی "جوش بزرگ به پیش" اتفاق افتادند (که جهش بزرگ اولیه مائو بطرف تحول سوسیالیستی و حتی بعداً جهش بزرگتر در انقلاب فرهنگی بود)، رانفی میکند. این استیسی است و نه مائو که ضرورت تعمیق انقلاب را نادیده میگیرد.

اجازه دهید به تحلیل استیسی از خانواده و دیدگاه ح. ک. چ در ارتباط با آن، نظر بیشتری بباندا زیم، چرا که این موضوع نقطه تلاقی مؤلفین مره اثر است. بحث اصلی استیسی کوششی است در جهت قلمداد کردن خانواده بعنوان واحد محوری سازماندهی شیوه تولیدی، با حداقل هم طرازی با هر مقوله دیگر، بخصوص طبقه. از اینرو او بحران در چین را تحت عنوان "بحران تحقق سیستم خانواده" کنفسیوس توصیف میکند و این مباحثه را پیش میکشد که "کمونیستهای چینی هرگز اقدام به برپا کردن انقلاب فمینیستی نکردند، ... ح. ک. چ با اعتقاد به اینکه پدرسالاری مشتق از ساختار اجتماعی "فئودالی" است و بسا احتساب ستم جنسی بعنوان يك تضاد غیر آنتاگونیستی طالب از بین بردن پدر-

خبری نبود. کشتن نوزادان دختر متوقف شد. قانون اساسی تدوین گردید که تمامی اشکال قانونی تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. و در این کار از هر قانون اساسی که تاکنون توسط دمکراسی های بورژوازی مدرن مانند آمریکا و انگلستان اتخاذ شده بود، فراتر رفت. خلاصه آنکه، جامعه-ای در وضعیت یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین، به سرعت پیش تاخته و بوسیله قهر انقلاب توده ای دمه با جلا و خیز برداشت - با تمامی این تفاسیل، مؤلفان فوق الذکر با آنسگ پدرسالاری به آن کم بهامیدهند!

مائو همواره در مورد این نکته روشن بود که مبارزه علیه سلطه مردان بر زنان بخش و جزئی از انقلاب دمکراتیک نوین است. يك مرد در چین معمولاً زیر سه سیستم اقتدار قرار گرفته است (قدرت سیاسی، قدرت قبیله ای، قدرت مذهبی). اما زنان علاوه بر اینها زیر اقتدار مردان (قدرت شوهران) هم قرار دارند. این چهار شکل قدرت سیاسی، قبیله ای، مذهبی و مذکر، مبین مجموعه ایدئولوژی و سیستم فئودالی - پدرسالاری است، و چون چهار ریسمان کلفتی است که خلق چین و بویژه دهقانان را در بند کرده است. (گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی حوان). شایان ذکر است که مائو این گزارش را نه در شهر بلکه در چین انجام تحقیقات وسیع بین دهقانان برشته تحریر آورده، در حالیکه استیسی از اوتو تصویر مبنی بر سازش در برابر عقب ماندگی دهقانان، ارائه میدهد.

پس قطعاً باید تصدیق شود که پیروزی اولین پله انقلاب در واقع يك قدم بزرگ به پیش برای جامعه و نیز برای رهاشی زن، بود. اما اینهم حقیقت دارد که دقیقاً بعکس اینکه انقلاب دمکراتیک نوین کماکان يك انقلاب بورژوازی است، در برنامه - اش بطور مثال، فراخوان "زمین بسه کشتگر" (و نه اشتراکی کردن کشاورزی) را میدهند. این موضوع دارای مفاهیم متناقضی در مورد موقعیت زن در جامعه نوین است. استیسی بحث از این میکند که تقسیم زمین بین دهقانان منجر به تقویت پایه مادی خانواده در جامعه چین شد و بجای تسریع رهاشی زنان، پدرسالاری فئودالی را به "پدرسالاری دمکراتیک نوین" تبدیل نمود. از اینرو چنین اتهام میزند که "باز-توزیع رادیکال پدرسالاری، جوهر تحولات



جنگجویان چریک زن در جریان جنگ رمائی بخش ملی .



که آباژنان پس از ده سال ۶۰٪ با ۷۰٪ مشاغل مردان برخوردارند ۲۰٪ یا ۳۰٪ قادر هار تشکیل میدهند و غیره. یک چیز را نشان میدهند و آن اینکه به منطق خود وفادارند: منطق رفرمیسم و فرموله کردن خواسته‌های جزئی برای زنان بجای حمایت از نقش قاطع و کیفی در نبرد برای رهائی نوع بشر.

تعریف من در آوردی استیسی از طبقه و قرارداد دادن خانواده بر فراز و خوار از زمینه انقلاب پرولتری، و نتیجه گیری او از اینکه پدرسالاری و سوسیالیسم با هم سازگاری دارند، دیکتاتوری پرولتاریا و وظیفه رهاسازی جهانی آنرا لوث کرده و تنزل میدهد. این دیدگاه سوسیالیسم را چیزی متفاوت از مبارزه همه جانبه انقلابی برای ازم دریدن تمامی ریشه های جامعه طبقاتی استثمار و تقسیم بندی های اجتماعی و نابرابریها، از جمله میان زنان و مردان، برای پیشروی بطرف کمونیسم، و انمود میسازد.

بخشی از این اغماض (استیسی) یا تحقیر و تحریف (از سوی مؤلفان دانمارکی) اینست که انقلاب فرهنگی دقیقاً به صورت فوق عمل کرد. فراخوان جنگی عمده انقلاب فرهنگی عبارت بود از، "شورش علیه مرتجعین برحق است" و این بمعنای ارتجاع در همه زمینه هاست و نه اینکه در همه زمینه ها بجز استبداد پدرسالاری، یا در همه زمینه ها بجز نابرابری زنان (از جمله اینکه زنان نسبت به مردان در روستاها تنها ۶۰ تا ۷۰ درصد درآمد داشتند). امکان ندارد حتی یک حلقه از

زنجیر استثمار و نابرابری را دست نخورده باقی گذاشت. خواه این استثمار و نابرابری برای یک ملت برملت دیگر باشد، خواه مردان بر زنان، خواه روشنفکران بر کارگران یی. در این مفهوم است که انقلابیون چین گفته فوق الذکر مارکس در در رابطه با "بیان استمرار انقلاب" بعنوان "چهار کلیت" در میان همه تبلیغ کردند. طبق این "چهار کلیت"، انقلاب سوسیالیستی باید نه صرفاً برخی بلکه تمامی بقایای استثمارگرانه جامعه طبقاتی را از ریشه نابود سازد. چون همان منطقی که از مبارزه علیه هر نوع تمایز نابرابری برای خاص، دوری میجوید، که ایده برتری مردان نسبت به زنان، مناسبتر نبودن مردان برای وظایف مهم را به صاف نمی

امحاء کلیه اختلافات طبقاتی، امحاء کلیه مناسبات اجتماعی ناشی از این روابط تولیدی، انقلابی کردن کلیه عقایدی که محصول این مناسبات اجتماعی هستند (مبارزه طبقاتی در فرانسه) تجدیدنظر استیسی در مورد طبقات، که برای زنان و مردان هر یک طبقه ای رامی سازد. بجای کمک به روشن کردن کامل ریشه های ستم بر زنان در جامعه طبقاتی، در واقع این موضوع را در روابط زنان و مردان محدود و محصور مینماید.

اولاً، این دیدگاه بدور از این حقیقت است که این جامعه طبقاتی است که تولیدکننده و تقویت کننده تمامی انواع ستمهاست - که ستم بر زن یک نمونه کلیدی در این راستاست. این واقعیت، که این سیستم حتی مردان ستمگرو ستمکش را بعنوان عواملش برای ابقاء زنسان در جایگاهشان مورد استفاده قرار میدهد، محصول تقسیم جامعه به طبقات بوده و توسط آن تلویط میشود. امحاء پدرسالاری به شکلی که استیسی بیان میکنند ناشی از محور پدرسالار بعنوان یک طبقه نخواهد بود، بلکه محصول زوال جامعه طبقاتی به همراه تمام تقسیمات اجتماعی و نابرابری های همراه بدان است. ثانیاً، تجدیدنظر استیسی، به اهمیتی که ستم بر زنان در این سیستم دارد کم بهامیدد. تحلیل او اینکار را با محدود کردن ریشه های ستم بر زنان انجام میدهد. او بدینسان اهمیت مبارزه ستم بر زنان را بعنوان بخشی از پیرویه کلی انقلابی، و نقش زنان در آن مبارزه را، نمی بیند.

بدین ترتیب، نباید در اتهام مکرر و نسبت به مائو و ج. ک. چ مبنی بر "سوسیالیستهای پدرسالار"، جای شگفتی باشد. استیسی بندرت پاراگرافی به حوادث انقلاب فرهنگی اختصاص میدهد استیسی و ولف، وقتیکه فعالیت های راهگشایانه میلیون ها زن در انقلاب فرهنگی که به خطوط مقدم یک مبارزه توده ای حقیقی و دور ان سازجش کردند، و سنن را در تمامی عرصه ها به صاف طلبیدند را نادیده می گیرند، وقتیکه آنها مبارزه این میلیون ها علیه فرهنگ و چهره کهنه و هزاران ساله زن بمثابه یک موجودیست و درجه دوم، فارغ، موجودی که برای خانه داری و بچه درست کردن خوب است و نه برای اداره جامعه، را نادیده میگیرند، و در عوض این سوال را تعیین کننده قلمداد میکنند

زنان میلشیا

بر حاشیه یک تصویر

فوریه ۱۹۶۱

چه شجاع! چه درخشان!
رخ می نمایانند در میدان
با شاخه های تفنگ،
بلند بر شانه هایشان
با نیزه های نخستین آفتاب،
بر چهره هایشان.

اینان دختران چیسند،

چنینند:

افکارشان بلند،
بی اعتنا به مخمل و ابریشم،
با عشق، جامه های رزم بر تن

سروده مائوتسه دون

طلبه، پاکه برخوردار به موقعیت سلطه مردان بر زنان را "به زمانی دیگر" موکول میکند، یا بسیج زنان در راه مبارزه علیه سنتی که بر آنها وارد میشود را به تاخیر میاندازد و یا فکر میکند که این امر صرفاً مربوط به زنان است، یا بهر شکلی این گونه امتناعها را "توجیه" میکند - تمام چنین تفکراتی - منطقی را که پشت هر گونه تمایز دیگر در جامعه قرار دارد را تخریب میکند و دیدنیسان بطور عینی به بورژوازی کمک میکند (و تحت سوسیالیسم به تلاشهای بورژوازی در احیای سرمایه داری کمک میکند). آیا ممکن است کسی نماینده پرولتاریا - طبقه ای که تنها در صورت رها نیدن تمام بشریت خود را رها میسازد - باشد و حتی برای یک لحظه ستم بر نبی از جامعه و یا حتی بخشی از جامعه را نادیده گرفته و تحمل کند؟

خیر، چنین نیست. بدون شرکت فعال توده ای زنان حتی انقلاب نیز ممکن نیست. بدون انجام نبرد علیه زنجیرهایی که انرژی انقلابی زنان را عقب نگه میدارد، حتی مردان پرولتر نیز نمی توانند چنان دگرگون شوند که شایسته و درخور نیازهای پیشروی همه جانبه انقلاب در هر مرحله باشند، خواه این

مرحله دموکراتیک نبین باشد یا سوسیالیستی. پرولتاریائی. بدین دلایل است که ما ثوابت نمود پیشروی انقلاب چین میتواند بوسیله جایگاه زنان در انقلاب سنجیده شود. همچنین گزارش شده که ماوا اظهار داشته است، "انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان و برای زنان برپا خواهد شد" و "تازمانیکه تنهایی زن در جهان وجود داشته باشد که رهائی نیافته هیچکس بواقع آزاد نخواهد بود." "آزادی که زنان سراسر کشور برپا میزنند، امروز روز پیروزی انقلاب چین خواهد." (دو نقل قول اول از "زنان نگهدارنده نیمه ای از آسمان" نوشته میشل لوا، و نقل قول آخر از سوسیالیسم و فمینیسم" نوشته الیزابت کرول است، که بررسی قدیمی تر و دوستدارانه تری از رهائی زنان. چین ارائه داده اند.) فی الواقع، عمیقترین و همه جانبه ترین مبارزه جوئی علیه تمامی قید و بندهای سنتی، و رهائی خشم زنان بمثابه نیروی عظیم برای انقلاب در آن دوران، حقایقی ژرفند.

مطمئناً، آن نوع نابرابریهای مداوم

جنسی که استیسی - ولف و نویسندگان دانمارکی، همگی مفصلاً ذکر کرده اند - موضوعات بی اهمیتی نبوده اند. در حقیقت این حلقه ها که زنان را در بر دگی نگاه میدارند، حلقه هایی از زنجیری هستند که همه ستم دیدگان را در بند نگاه میدارد. اما سوسیالیسم دقیقاً یک گذار است، یک اتوبی ایستاکه از طریق وضع قوانین جدید و یا حتی سازماندهی مجدد نهاد خاصی مثل خانواده، یک قدم آمده نیست، بلکه "بیان تداوم انقلاب" است. اگر ایستادن نویسندگان نقدشان را در این حد می کردند که [در چین انقلابی - م] هنوزم نابرابری موجود بود، هنوزم آثار پدرسالاری باقی مانده بود، هنوزم تولید کالائی و عناصری از مالکیت خصوصی وجود داشتند و هنوزم بسیاری موانع در مقابل رهائی کامل زنان از جمله رهروان قدرتمند سرمایه داری در رده های عالی خود، ک. چ. وجود داشتند، و بنابراین انقلاب چین راه درازی در پیش داشت آنگاه هیچ جای تکذیب وجود نمی داشت. همانگونه که خود ما شومندر کردید "در کشور ما سیستم کالائی اعمال میشود، سیستم دستمزدی نیز نابرابر است، ما شومندر هشت درجه ای دستمزد و غیره. در دیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهایی را میتوان صرفاً محدود کرد بنابراین، اگر افرادی نظیر لین پیاو و بقدرت برسند، برایشان خیلی آسان خواهد بود که بسرعت نظام سرمایه داری را برپا نمایند." (نقل از "مارکس، انگلس لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا" ۱۹۷۲) ما شو کاملاً آگاه بود که انقلاب سوسیالیستی یک نبرد طولانی است.

اما یک تفاوت بنیادین وجود داشت. پرولتاریا بر مبنای حزب کمونیست بقدرت رسیده و مالکیت، اجتماعی گشته بود. بر این مبنای او در ادامه انقلاب، توده ها برای تحدید نابرابریها و درهم شکستن تقسیمات اجتماعی رهبری شدند. بنوبه خود، توده زنان از جمله صدها میلیون زن روستائی نیز در مسیر مبارزه با هر حلقه از ایستادن زنجیر ستم پیش تر رفتند. آنها تقسیمات اجتماعی قرون گذشته را چنان درهم شکستند که تا آن زمان سابقه نداشت.

انقلاب فرهنگی

چه جای دیگری سراغ دارید که زنان آن مثل زنان چین دوران انقلاب فرهنگی، از کنج خانه ها و شاغلشان به عرصه

مبارزه بر سر راستای کل جامعه، هجوم آورده باشند؟ میلیونها زن چینی تحت دوش نبرد، "زنان نبی از آسمان را نگاه می دارند" - که ذکر از آن در کتاب ولف و یا استیسی بمیان نیامده - در کاردهای سرخ، در "رسته های زنان آهنین" کارگر و دهقان جهت آموزش فلسفی، اقتصاد سیاسی، و مجادله و مبارزه بر سر همه چیز، از سازمان خانواده گرفته تا مباحث علم، فلسفه، و هنر - و گذشته از اینها مغلوب ساختن رهروان سرمایه داری که در رده های بالای حزب لانه کرده و در تلاش بازداشتن انقلاب از پیشروی و بازپس گرفتن قدرت از توده ها بودند - شرکت جستند. سنت در همه جا بمقابل طلبیده شد، و درست برخلاف این گفته کنفسیوس که "هر مرغ تاعرش علاوه بر او نمیکنند"، توده های زنان چینی با هجوم بردن به کلیه عرصه های جامعه - علیرغم اینکه تحت سلطه جنس مذکور بود - آسمان را به تسخیر خود در آوردند، از سدهای مولسد برقی که منحصر آ توسط زنان اداره میشد. شد تا زنان بیسواد در دور افتاده ترین روستا ها که عمدتاً بر تلاشهای خود در جهت ایجاد کارگاههای تولید ترازیستور، موتور و غیره متکی بودند، راهی جامشید یافت، فراگیری طرحهای الکترونیکی و نقل قولهای ما شو تسه دون ("کتاب سرخ کوچک") به عده ای اندک محدود نشد. میلیونها زن جوان کار در سرخ زندگی راحت در شهرها را رها ساخته و برای انتقال انقلاب به خواهران و برادران دهقان خود، به روستا ها رفتند، که نخستین وظیفه شان کمک به دهقانان در مطالعه قوانین مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی بود. ما شو در رابطه با این پدیده های نوین گفت که، "مثل اینست که چین بخشی از دنیای دیگر و کرات دیگر است، یعنی همان کشوری که زنان آن - که قبلاً تنها وظیفه شان تولید مثل بود - مسئولیت انجام "پدیده های شکفت آور"، وظایف باور نکردنی را بعده گرفته بودند. شاید برتری جنس مذکر تنها تندیسی بود که پابر جاما شده و توسط خط "پدرسالاران" ح. ک. چ، حمایت میشد؟ بسختی میتوان چنین گفت - بطور مثال بنگرید به آثار هنری انقلابی که طی انقلاب فرهنگی تهیه شدند: رسته سرخ زنان، دختر سپیدموی، اپرای چینی "در بارانداز"، و غیره در این آثار، زنان بمثابه رهبران انقلابی، از جمله در مبارزه



صحنه‌ای از انقلاب فرهنگی

مسلحانه، ترسیم شده اند. ترسیم این زنان انقلابی اتفاقی نبود، بلکه بیانگر مبارزه علیه انقیاد زن در کلیه عرصه های جامعه منجمله هنر، بازگوکننده اهمیتی بود که انقلابیون به انقلابی کردن افکار مردم بر سر این مسئله، قائل بودند. بانسی میلتون یکی از کسانی که خود شاهدی عینی در آن اوضاع بوده، نوشت: "برای يك شوونیست جنس مذکر در چین مشکل است که به تئاتر برود و یا تماشاى برنامه تلویزیون بنشیند، بدون اینکه آماج حمله داستان-های حاوی قهرمانیهای زنان قرار نگیرد." برای رفع ابهام باید بگوئیم که آنها "کارگران تولیدی نمونه "نوع رویز-نیستی شوروی" هان بودند، بلکه زنانی بودند که در نبرد بر سر نروشت چپ-انقلاب جهانی مبارزه برخاسته بودند.

آری همانطور که ما شو گفت، علیرغم تلاشهای قهرمانانه توده های چینی منجمله زنان، هنوز بسیاری زمینه همتحول نشده و بسیاری نابرابریها کماکان باقی مانده بودند اما کسب قدرت سیاسی توسط توده ها تحت رهبری پرولتاریا و پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست، يك تحول کیفی بود که چین را در مسیری کاملاً نوین و متغی-وت قرار داد. و این آنچیزیست که نهایتاً توسط روش جامعه شناسانه این سه دسته نویسندگان، انکار نمیگردد: آنها "شاهد کوته بینانه ای در رابطه با اینکه نابرابری و تفاوت هنوز در چین موجود بوده و محو نشده بودند، اشاره میکنند تا بلکه این شاهدانکار ناپذیر را مخدوش سازند که نابرابریها و تمایزات مداوم و در جهت محو شدن زیر و رو میشوند، و این خود منعکس کننده پیشروی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی پیگیر تحت سوسیالیسم بود.

بطور مثال، این جهان بینی خود را در برخورد به برخی پیشرویهای معین در روند انقلاب فرهنگی، بروز میدهد. یکی از تدا-بیر آن زمان عبارت بود از تشکیل رسته-های "زنان آهنین"، یعنی آن نیروهای ضربت که کلاً از زنان تشکیل شده و پیشبرد وظایف جمعی و تلاش حداکثر جهت ساختن سوسیالیسم و نمایش عملی قدرت زنان (منجمله به قصد درهم شکستن رفتار سلطه گرانة جنس مذکر و ارتقاء همگان به قله های نوین) را بعهده گرفته بودند مثلاً زنان روستائی برای شرکت در پروژه-های عظیم کشاورتی، مثل "پروژه کانال بیرق سرخ" بسیج شده بودند که نود هزار

نویسندگان دانمارکی به این پدیده-ها نگاهی سرسری میاندازند و مدعی اند که آنها عملکرد مسلط نداشته اند و چنین نتیجه میگیرند که، "این گرایشات، تغییگر در این حقیقت بوجود نمیآورند که اکثر زنان هنوز به خانواده ها و وظایف خانوادگیشان وابسته اند." این نویسندگان بیشتر شبیه اسبهای هستند که چشم بندبر چشمانشان بسته شده که صرفاً آنچه را که جلوی نوك بینی شان است می بینند، نه چیز نو و در حال برخاستن را که در حال جنگ علیه جهان کهن، و نبرد متولد شدن است. چشم بند آنها چیزی نیست بجز تنگ نظری ماتریالیسم عامیانه شان است که هیچ وجه مشترکی با ماتریالیسم دیالکتیکی مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ندارد.

باتوجه به دیدگاه و متدولوژی عمومی ولف راستیسی، جای تعجبی نیست که آنها معتقدند کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ در چین که دن سیاوین و دارودسته اش را به قدرت رساند، هیچ عواقبی را متوجه موقعیت زنان نساخت (نویسنده دانمارکی در این مورد نظری ارائه نداده است). هر دوی آنها، این کودتا را صرفاً یک "چرخش بر راست" دیگر در تاریخی میدانند که قبلاً بطلسور

از ۲۵۰ هزار کارگر این پروژه را تشکیل میدادند. یکی دیگر از این تدابیر، تغییر سیستم تعیین دستمزد همگان در ازای کار در مزارع کلکتیوی، بوده همگان بر حسب ساعات کار و بازده کار، نمره کار میگرد-فتند. زنان معمولاً به اندازه ۷۰-۶۰٪ مردان نمره کار (طی دهه ۱۹۶۰) حاصل میکردند. ["نمره کار" مقدار کار هر فرد که بر حسب دوفاکتور فوق از یک تعیین میشود نشان میدهد - م] طی انقلاب فرهنگی، يك عامل دیگر نیز به این سیستم اضافه شد و آن چگونگی تفکر و برخورد به کل مسائل کمون بود. جلساتی برگزار می شدند که طی آنها همگان ارزیابیهای خود را ارائه می دادند، يك جوان روستائی قوی بنیه برخاسته و میگفت که اگر چه او از فلاں رفیق زن بازده بیشتری داشته است، اما بخاطر اینکه این رفیق زن طی وقت استراحتش برای گروه آب آورده است و یا به عضو کم تجربه تر گروه تکنیک-های جدید آموزش داده است و غیره، باید نمره بیشتری به او تعلق بگیرد. این امر، بطور واضح و مشخص اهمیت صرف قدرت فیزیکی در تعیین نمره کار را کاست و بدین ترتیب نابرابریها، منجمله نابرابری زنان را کاهش داد.

کامل وجه المصلحه قرار گرفته است .
نگاهی به نمونه ای از جهان بینی حکام
نہین چین می افکنیم کہ در کتاب ولف ذکر
شده است : خبرنگارہ جوانان چین چنین
نوشتہ است کہ "اگر از بین بردن جنین-
ہای مؤنث ادامہ یابد، طی بیست سال
آتی باعث بوجود آمدن مشکل اجتماعی
خواہد شد - تعداد زنانی کہ بہمہمہ مردان
در آیندہ کافی نخواہد بود." مسئلہ از نظر
این خوکہای روبریونیست ، افزایش قتل
نوزادان مؤنث نیست ، بلکہ اهمیت مسئلہ
برای آنہا در این است کہ طی بیست
سال آتی ، ممکن است مردان بہ تعداد
کافی ہمسرنیابند! این دیدگاہ منفور
مبین حاکمیت بورژوازی نوحاستہ است
کہ برہرچہ نبردش نوشتہ "فروتمند شدن
شکوہمند است " ، کہ درمہ جانابرابری-
ہای بین شوروروستا، بین کاریدی وفکری
وبین کارگران و دہقانان ، رادامن میزند
وسلطہ مردبرزن را تحکیم مینماید . چین
کنونی بہ بورژوازی تعلق یافتہ است .
این امر ، صرفایک "چرخش براست" نیست
بلکہ اگرچہ ممکن است ہمہ اشکال پدر-
سالارانہ "ستم برزن دوران چین کهن
کنفوسیوس را احیاء نکرده باشند" ، اما باز-
کشت کامل بہ گذشتہ آغاز شدہ ومطمئننا
جان دمیدن بہ ہرجزہ وحشتناک از ستم
منجملہ ستم بر زنان ، رادامہ خواہند داد .
ضمنا ہرچکہ از این نویسندگان
سخنی دربارہٴ چیان چین ونبرد قہرمانانہ
وی در پیشبرد دورہی انقلاب بمیان نمی
آورند ، و در مورد حملات گوناگون ومنفور-
نہ روبریونیستہا بروی ، منجملہ این اتہام
کہ وی در پی ساختن "امپراطوری کوچک"
خود بود ، چیزی نمی نویسند . چیان چین
شخصا رہبری بسیاری از تحولات انقلابی را
در عرصہ پراشتقاد ہنر و ادبیات طی انقلاب
فرہنگی-بعہدہ داشت مہمتر از
اینہما او رہبر سیاسی پرو-
لتاریا در مجموع نبرد بود . امروزہ ، او یکی
از دوزندانی سیاسی اصلی در چین-
(بہمراہ چان چون چیائو) است ، کہ
ہمچنان بمروضہ انقلابی خویش پافشاری
میکند . دوراہ در چین نمایان شدند - اما
این نویسندگان ، بہ دورا ہرگونہ تحلیل
طبقاتی واقعی ، قادر بہ تشخیص آنہا
نیستند .

اعلام تداوم انقیاد

چہل نویسندگان در مورد (ودرواقع

سرپوش نہاد نشان بر) مبارزہ طلبی و
فعالیت سیاسی - ایدئولوژیک زنان چینی
طی انقلاب فرہنگی - کہ اکثریت بزرگی
از "بررسی ہای واقع بینانہ فمینیستی از رہا-
ئی زنان در جمہوری خلق چین " (کہ
نویسندگان امیدوار بہ نفی آنہاستند) ،
بر این پایہ مترتبند - بخشادریی استفادہ
از عدم آگاہی خوانندگان شاید جوانسی
است کہ بالہن حوادث آشنائی ندارند .
اما بازمہ در این جابجیز دیگر نیازی بیش از
پیش پنهان مانده است و آن چیزی نیست
بجز تلاش در جہت معطوف داشتن و تنزل
توجہ زنان تا سطح عرصہ خانوادہ واقتصاد
ومنحرف ساختن آن از مسائلی کہ پیش
از آن مرکز "امر زنان" نبودند یعنی همان
مسائل گسترده جامعہ وجہان وبیشک
انقلاب وحاکمیت دولتی . استیسی تلاش
دارد کہ این مسئلہ را از نظر تئوریک ہا
این استدلال حمایت کند کہ از قہر
اشتباہ بزرگ ح.ک.چ این بود کہ مسئلہ
زن - وبویژہ خانوادہ - را بیش از حد در
عرصہ روبنا وبویژہ بمثابہ یک موضوع آید-
شولوژیک مورد بررسی قرار دادہ ، و در عرصہ
زیربنای اقتصادی بہای کافی بدان مبدول
نداشتہ است . (از ہمین جامیتوان دریافت
کہ وی اینرا دستاویزی برای نادیدہ گرفتن
روبنوا وحاکمیت سیاسی ، وبویژہ انقلاب فر-
ہنگی ، قرار میدہد) . بعلاوہ ، استیسی می-
گوید کہ ح.ک.چ از خطی متافیزیکی در مورد
خانوادہ برخوردار بود ، وبدان بمثابہ
نہای کہ ہمیشہ پایدار خواہد ماند بہ آن
بعنوان عرصہ مقدسی برخورد میکرد . او
نقل قولی میآورد کہ مدعی است . بیانگسر
"شیوہ برخورد تاریخا مسلط ح.ک.چ بہ
خانوادہ" است ، وطبق این نقل قول خانوادہ
"ہرگز از بین نخواہد رفت " چرا کہ مو-
جودیتش "نہ تنہا توسط تفاوتہای فیزیولوژ-
یکی جنسیتہا بلکہ توسط بقائسل رقم
میخورد" ، ومعتقد است کہ این امر در کمو-
نیزم نیز پایبر جاست . وبدنبال این یکسری
آمار وارقام در مورد تحکیم وقدرت خانوادہ
در دہہ ۱۹۵۰ و دربارہٴ نقش سنتی زن در
خانوادہ ، ارائہ میدہد . بنابر این ، طبق
نتیجہ گیری وی ح.ک.چ "ہرگز خواہان
یک انقلاب فمینیستی نبودہ است " وغیرہ
تاچہ رسد بہ اینکہ در خانوادہ تغییرات
انقلابی دادہ وآنرا بمثابہ مؤلفہ ای از رہا-
ئی زن از میان برداد ، از اینہا گذشتہ
حتی آثار تحکیم بخشیدہ ونتیجتا امکان
رہائی زنان را تضعیف نمودہ است .

خانوادہ-زیربنا و روبنا

نخستین اتہامی کہ استیسی اقامہ
میکند - مبتنی بر اینکہ ح.ک.چ "معتقد
بود کہ تحول در خانوادہ یک تغییر "روبن-
ائی" است و" از درک اینکہ تغییر در رہا-
نوادہ ہم زیربنا و ہم روبنا را متغیر میسازد
قاصر ماند" - یکی از جالبترین مسائل
تئوریک است کہ اوبدان می پردازد .
علیرغم اینکہ او "روبنائی" در کیومہ می-
گذارد ، واگرچہ کتابش پرازنایع رجو-
عی است وباتوجہ بہ اینکہ این اتہام یک
حلقہ کلیدی در نقدوی بودہ و بارہا تکرار
شدہ است ، اما استیسی ہیچگونہ منبجی را
برای اثبات این اتہام ارائہ نمی دہد .
وبا کمال تأسف برای استیسی ، این خط
مشی بہ ح.ک.چ تعلق ندارد - مطمئننا نہ
خط مقررماندہی انقلابی تحت رہبری
ماثوبودہ ، ونہ حتی خط مارکسیسم-لنینیسم
بطور عام است . مقالہ مندرج در ہونگکی
(نشریہ تئوریک کمیٹہ مرکزی ح.ک.چ)
در سال ۱۹۶۰ چنین بحث نمود : "خانوادہ
باظہور مالکیت خصوصی تولد یافت . از
ہمان ابتدا ، رابطہٴ خونی اساس طبیعی و
مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آنرا
تشکیل داد ، بدینسان خانوادہ یک واحد
اقتصادی جامعہ بود . " (تجدید چاپ شدہ
در "جنش زنان در چین " ، کلکسیون
ارزشمندی از اسناد دست اول در مسورد
رہائی زنان در چین ، گردآوری شدہ
توسط الیزابت کرول) . این مقالہ در
ادامہ از مارکس نقل قول میآورد : "خا-
نوادہ مدرن نہ تنہا نقطہٴ بردگی بلکہ
سرواژ رانی زبا خود حمل میکند ، چرا کہ از
ہمان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط
قرار داشت . خانوادہ کلیہ تخصا صاتی را
کہ بعدا در ابعادی گسترده درون جامعہ
ودولتش ، تکامل یافتند را بصورت مینیا -
توری در خود حمل می نماید . " (نقل شدہ
توسط انگلس در منشأ خانوادہ ، مالکیت
خصوصی ودولت) . این نمونہ برخورد را
بسختی میتوان برخوردی نامید کہ خانوا-
دہ را صرفایک پدیدہ روبنائی مبینند
- آگونہ کہ استیسی اتہام میزند .
طنز قضیہ در اینجاست ، در حالیکہ
استیسی معتقد است کہ مہمترین اشکال
ح.ک.چ در آن است کہ بہ خانوادہ بمثابہ
بہ یک پدیدہ ایدئولوژیک برخورد میکرد
ولف اعتقاد دارد کہ ح.ک.چ از نظر ایدئو-
لوژیک توجہ کافی بہ خانوادہ مبدول
نداشت : "دریغاً ، کہ برنامہ ریزان اجتماع-



دهقانان چینی در جریان انقلاب فرهنگی، کتاب نقل قول آثار مائوتسه دون را در دست دارند. کلکتیویزه کردن کشاورزی به پی ریزی رهائی زنان کمک کرد.

نقش زنان جنگاور انقلابی در عرصه فرهنگ، چیزی برای گفتن ندارد. خط ح. ک. چ بطور فشرده در سرمقاله رنمین - ریبائو (روزنامه مردم) مورخ ژوئن ۱۹۵۸ منعکس شده است، که ارائه جمعی بنی از تجربه "جهش بزرگ به پیش" میپردازد که طی آن میلیونها زن چینی جهت شرکت در فعالیت تولیدی و سیاسی بسیج شدند: "حقایق بسیاری از دل جهش بزرگ به پیش خود را نمایان ساختند که ثابت کردند تنها باتوانائی بخشیدن به کسب رهائی ایدئولوژیک خویش است که رشد نامحدود نیرویشان امکانپذیر خواهد بود." مضاف بر این، در آنجا تاکید شده بود که خود زنان باید در مبارزه در عرصه ایدئولوژیک نقش مهمی ایفاء کنند بنحوی که - بقول مقاله - مردان دیگر در موقعیتی قرار نگیرند که دانششان را در جهت زیان زنان به انحصار درآورده و بکار گیرند. و این امر، ایجاد دستجات زنان تئورسین را در بر گرفت، که در اینجانبان همگی تیمها صرفاً از زنان تشکیل میشدند. آنها می- گفتند: "برای اینکه ضربه آهین وارد کنی نخست باید بدنی ورزیده داشته باشی."

فی الواقع، آنکس که به مبارزه ایدئولوژیک کم بهاداده، ولف است مدح. ک. چ. بطور مثال، او مینویسد: "هنگامیکه زنان جوان سؤالات مرا با ساده لوحی با شعارهای سیاسی پاسخ میدادند و با تحقیر از عقاید فئودالی والدینشان سخن میگفتند مجبور میشدم با عصیانیت بادرک پوچشان مبارزه کنم..." چه چیز پس در استهزای ایدئولوژی فئودالی وجود دارد؟! شاید مسئله واقعی ولف عدم وجود مبارزه ایدئولوژیک مکفی نبوده، بلکه مسئله واقعی این باشد که مبارزه علیه چه نوع ایدئولوژی در جریان بوده - ایدئولوژی ری خود و ولف در مورد فئودالیسم آنچنان "پیر-احساس" و "پرتفهم" است که چنین جمله-ای را بر روی کاغذ میآورد: "چیزهای خوبی میتوان در مورد ازدواج از قبل ترتیب داده شده گفت!"

خلاصه اینکه، ولف و استیسی در مورد بحث اساسیشان با هم توافق دارند، با این تفاوت که یکی فکر میکند که اشتباه ح. ک. چ در برخورد به خانواده بمثابه یک مقوله ایدئولوژیک راه افراط رفت و دیگری معتقد است که در این رابطه ح. ک. چ دچار

عی چین این حقیقت را نادیده گرفته اند که تفکر پدرسالارانه، یعنی همان ایدئولوژی نظام خانواده مرد، همه عرصه های جامعه چین را در نور دیده است و کماکان شرکت کامل زنان را در زندگی سیاسی و نیز اقتصادی مانع میکرد. اگرچه طی کارزار "قانون ازدواج" در سال ۱۹۵۳، و مجدداً در سال ۷۵ - ۱۹۷۴ طی "کارزار انتقاد از کنفوسیوس"، بازآموزی ایدئولوژی ژیک اندکی صورت گرفت، اما بازسازی خانواده چینی به اضحلال طبیعی آن در نتیجه سایر تحولات اجتماعی، منوط گردید، یکی از مهمترین مشغله های ذهنی ح. ک. چ عبارت بود از نابود ساختن قدرت دود - مانها و طبقه ملاکین که این قدرت را در اختیار داشتند. پایه ایدئولوژیک تفوق جنس مذکر که قدرت بر آن مترتب بود شدیداً مورد اغماض واقع گشت و یا حداقل دیگر بعنوان تهدیدی برای دولت محسوب نشد.

اینهم برگ سبزی بود تحفه نویسنده-ای که، نبردهای سیاسی - ایدئولوژیک انقلاب فرهنگی و بر سر قدرت سیاسی را از سرمردی به هیچ میانگارد، و در مورد

تفریط شد. در اینجا آنچه که مشخص است این است که هر دو فاکتور درک درست از پروسه سیاسی انقلاب و دیالکتیک بین تحول زیربنای و فوقانی و موقعیت خاص خانواده در این پروسه هستند.

نقش پایه ای و ساختار خانواده در چین وابسته به اراده ح.ک.چ یا حتی هر گروه یا طبقه دیگر نبود، بلکه مبتنی بر این واقعیت بود که این نقش و ساختار منطبق بر سطح کلی رشد جامعه سوسیالیستی در چین بود. به خاطر اشتغال جمعیت کلیسوی از مردم در کشاورزی که عموماً غیر مکانیزه، با مالکیت کلکتیوی و سطح نازل تشکلی کثرتیوی دهقانان در تولید بود، خانواده کماکان به پیشبرد برخی عملکردهای اجتماعی خدمت میکرد و این امر در سوسیالیسم تأملات تداوم خواهد داشت. علاوه بر این بوجود آوردن تحول بیشتر در نقش و ساختار خانواده مرتبط با تحول مناسبات تولیدی بطور عام بود.

اما، آنگونه که استیسی مدعی است، این بمعنای آن نبود که خانواده نهایی مقدس و غیر قابل تغییر بود که ح.ک.چ تحکیم بخشیدن بدان را مدنظر داشت. فی الواقع، آن نقل قولی که او بعنوان "نمونه تپیک برخورد ح.ک.چ نسبت به زندگی خانوادگی" بیان میکند، بهیچ وجه یک نمونه تپیک نیست. این نقل قول در حقیقت از یک روزنامه محلی اخذ شده که در سال ۱۹۵۹ منتشر میشد. آری، واقعیت این است که احتمالاً بازم میتوان نقل قولهای مشابه دیگری نیز یافت. اما استیسی که بسیار خواهان اثبات فقدان درک تئوریک صحیح مارکسیست - لنینیستها در مورد خانواده است، هرگز از نظرسرات هیچکدام از رهبران کبیر مارکسیست - لنینیست درباره این موضوع، ذکری به میان نمی آورد. بطور مثال، در مقالات مهم ح.ک.چ این نقل قول از انگلس ذکر شده است: "شرکت کلیه زنان در کار اجتماعی، پیش شرط رهایی آنان است، برای نیل به این هدف ضروری است که خانواده بعنوان یک واحد اقتصادی جامعه اضمحلال یابد." جمع بندی ماژو حتی از اینهم گویاتر است: "در سوسیالیسم، مالکیت خصوصی هنوز موجود است، گروه کوچک هنوز وجود دارد، و خانواده هنوز موجود است. خانواده که در آخرین مراحل کمونیسم اولیه ایجاد شد، در آینده از بین خواهد رفت. یک آغاز داشته و به پایانی خواهد رسید. . . . از

نظرتاریخی، خانواده یک واحد تولیدی، یک واحد مصرفی، واحدی برای بازتولید نیروی کار نسل بعدی و واحدی برای تربیت فرزندان بود. امروزه، کارگران خساله، خانواده را بعنوان یک واحد تولیدی در نظر نمی گیرند؛ دهقانان در کثرتیویها و سیمات تغییر یافته اند و خانواده های دهقانی معمولاً واحدهای تولیدی نیستند. آنها صرفاً در حدمعینی از تولید جانی درگیر هستند. خانواده های کارکنان دولتی و نیروهای نظامی، حتی کمتر از این تولید میکنند. آنها صرفاً به واحد های مصرفی و واحدهای برای آموزش و پرورش ذخایر کار تبدیل شده اند، در حالیکه اصلی ترین واحد آموزشی مدرسه است. بطور مجمال، خانواده ممکن است در آینده به چیزی نسل مساعد برای توسعه تولید تبدیل شود. تحت سیستم کنونی توزیع، "به هر کس بر حسب کارش"، خانواده هنوز مفید است. هنگامیکه به مرحله مناسبات توزیعی کمونیستی "به هر کس به اندازه نیازش" میرسیم بسیاری از این مفاهیم تغییر می یابند. ممکن است پس از چندین هزار سال یا حداقل چند صد سال، خانواده مضحل گردد. بسیاری از رفقای ماجرات فکر کردن در این مورد را بخود راه نمی دهند. آنها بسیار کوتاه بین هستند. امسالی مثل اضمحلال طبقات و احزاب تا کنون در متون کلاسیک مورد مباحثه قرار گرفته اند. این نشان میدهد که شیوه برخورد مارکس و لنین عالی و شیوه برخورد ما سطحی بود." (سخنرانی در شنگتو: علیه اعتقاد کوکورانه به آموزش، مارس ۱۹۵۸ از کتاب: صدر ماژو با مردم سخن میگوید) چرا این موضوع گیر بهار بعنوان ویژگیهای خط مشی ح.ک.چ در نظر نمی گیرد و به روزنامه های محلی استناد میجوید - هر چه باشد، ماژو صدر حزب بود!

بعلاوه، آیا این ارزیابی ماژو از تحولاتی که انقلاب چین در ارتباط با خانواده بوجود آورد درست نیست؟ در شهر هامسل لکیت خصوصی و توارث از بین رفت، کوک دکان اکثر وقت خود را در کوکستانها و مدارس می گذرانند که تاپیش از آن در چین کهن سابقه نداشت البته مدارس برای فرزندان کارگران و دهقانان - تعداد فرزندانی که دوشنبه صبح به مدرسه می رفتند و شنبه بعد از ظهر برای دیدن والدینشان به خانه باز میگشتند، اندک نبود، طلاق مسئله ای بسیار آسان بود. این

تحولات به همراه تحولاتی از این قبیل، بقول ماژو، بمعنای این بود که خانواده دستخوش تحول شده بود و نقش آن بمثابه واحد پرورش نیروی کار و تربیت فرزندان تجدید یافته بود.

حتی در عقب افتاده ترین روستاها نیز تحولات عظیمی بر پایه کلکتیویزه شدن کشاورزی، روی دادند. این امر، عمدتاً توارث و زراعت کوچک خصوصی را از بین برد، که یکی از ستونهای نظام خانواده پدر-سالاری بود. اکنون، تولید توسط تیمها انجام میشود که اگرچه در بعضی موارد تحت نفوذ پیوندهای خانوادگی قرار داشت، همچنین به واری آنها و به واحدهای بزرگتر که بر یکاردهای تولیدی خوانده میشدند، گذار نمود و نقش تعیین کننده تری در روند تولیدی بعدی گرفت. زنان بنحو گسترده ای در تولید بسیج شدند، که عمدتاً در کار کشاورزی بود اما همچنین اغلب کارگاهها و کارخانه های کوچک که جهت کمک به خود کفائی کلکتیوها طرح ریزی شده بود را نیز در بر میگرفت. زنان در فعالیت سیاسی و در میلشیا نیز شرکت جستند که طی آن دختران جوان به آموختن مهارت های نظامی، بعنوان بخشی از سیاست ایجاد نیروی چریکی گسترده جهت دفاع از چین انقلابی، می پرداختند. همه اینها بمعنای این بود که خانواده دیگر از آن قدرت و مختصات چین فئودالی برخوردار نبود.

در عین حال، شرایط عینی و ذهنی عقب افتاده امکان دست زدن به تغییراتسی بوسعت دامنه تغییرات در شهرها را ناممکن میساخت. بطور مثال، والدین هنوز فرزندان مذکر را ترجیح میدادند، و پیشرفت و آموزش آنان را دوست میداشتند، شیرخوارگاهها هنوز گسترش نیافته بودند، زنان گرایش به ماندن در خانه نشان میدادند. اینها نه تنها نشانگر قدرت ایدئولوژی فئودالی بود بلکه همانگونه که مقررماندهی انقلاب بی درج.ک.چ (که بورژوازی آنها را "باند چهار نفره" مینامد) خاطر نشان ساخت مالکیت کلکتیوی در روستاها نامایبند شکی پایتتری از شکل مالکیت دولتی بود (که در ارتباط با سطح نیروهای مولده قرار میگرفت) و بدین ترتیب به عنوان مانع در برابر تلاشهای انقلابیون جهت تحدید تفاوتهای مینمود. در بسیاری از روستاها از آب آشامیدنی، فاضلاب، برق، تلفن و غیره خبری نبود، و ساختارهای

ابتکار محلی خودتوده ها را در این مسأله تشویق کردند.

از سوی دیگر، ك. چ آموزش سیاسی ایدئولوژیک فشرده ای را با خاطرواپس زن نفوذ محافظه کارانه خانواده در جامعه به پیش برد، که بخشی از آن وارد ساختن مردان به کارخانگی بود. مقاله ای در هونگی، در آستانه کارزار انتقاد از لین پیاثو و کونفسیوس، در این مورد چنین نوشت: "... بعثت نفوذ ایده طبقات استثمارگر مبنی بر تحقیر زنان و محدودیت های شرایط مادی، مسئله کار سخت و طاقت فرسای خانگی بطور کامل حل نشده است. برای حل این مسئله بسیار ضروری است که تفکر فئودالی تحقیر زنان مورد انتقاد واقع شود. ... و تضاد بین کار انقلابی و کار خانوادگی حل گردد. زنان و مردان بایستی کار فرساینده خانگی را تقسیم کنند و این کار باید تشویق شود. در عین حال، ضروری است که به خصایص ویژه زنان توجه شده و در جهت حل مشکلات خاصشان به آنها کمک شود از دواج در سنین بالاتر و تکفل برنا می ریزی شده باید تشویق گردد. ضروریست که در فراهم آوردن تسهیلات رفاه اجتماعی مثل بهداشت، بیمه زنان و فرزندان، و شیرخوارگاهها، جدیت شود." (مندرچ در سوسیالیسم و فمینیسم، الیزابت کرول). نویسندگان دانشاکی چنین بحث میکنند که یکی از تبارزات عمده قصور ك. چ در مورد مسئله خانواده آن بود که هرگز در آزادی کارمجانی زنان در خانه، بدانه اجرت پرداخت نمیشد. این گفته، نکته مهمتری را که لنین در مورد کارخانگی مؤکد ابیان داشت، نادیده میگیرد: "... زن کماکان يك برده خانگی است، چرا که کار خرد خانگی او را خرد کرده، خفه ساخته، کودن نموده و حقیر میکند، او را به آشیزخانه و پرورش طفل زنجیر میکند. او زحمتش را در کار غیرمولد و حشیانه، حقیر اعصاب خوردکن، خرفت کننده و نابود کننده بهدر میدهد. راهی واقعی زن، کمونیسم واقعی، تنها زمانی آغاز خواهد شد که مبارزه ای توده ای (تحت رهبری پرولتا ریای در قدرت) علیه این اقتصاد خرد خانگی شروع شود، و یافای الواقع در یک سطحی گسترده به اقتصاد بزرگ سوسیا لیستی متحول گردد." (زن و جامعه)

پرولتر را بنشانیم. ما باید طرز تفکر وابستگی و تبعیت زن از مرد را از ریشه براندازیم و بجای آن اراده آهنین نبرد برای رهایی را تقویت کنیم. ما باید ایده های بورژواشی را بخشکانیم و ایده های پرولتری را بجای آنها بلور کنیم. ما باید ایدئال منافع تنگ نظرانه خانوادگی را از میان برداریم، بنحوی که کشتایش خانواده بسوی کل ملت و کل جهان را بتوانیم بوجود آوریم. ("دالاسیاء، ۱۹۷۱) "ماکیوچی" خاطرنشان میسازد پهنج تیز غالباً در مطبوعات چین درج شده اند.

باید به رسمیت که در کدام نقطه دیگری از جهان توده ها با چنین سیاستهای آشنا و تربیت شده اند؟ و یائیکه اینهم صرفاً نمونه ای دیگر از "درك توخالی" همان دختران جوانی است که "ساده لوحانه"، "ایدئولوژی فئودالی والدینشان را تمسخر می کردند"، بنحویکه دکتر ولف نازک طبع را در لرنجه کردند؟ این درك پیشرفته سی علاوه بر بسیاری تحولات انجام شده در سازمان خانواده و نقش زنان در جامعه دقیقاً بدین خاطر امکان پذیر شدند که پرولتاریا قدرت سیاسی را در دست داشت. با اتکال بر چنین قدرتی بود که توده ها توانستند تحول در سازمان اجتماعی را به انجام رسانده و از آن دفاع کنند، که انجام آن تحت حاکمیت بورژوازی صرفاً خواب و خیالی بیش نیست.

طرق خاصی که این قدرت در بر خورده خانواده بکار گرفته شد، بر این واقعیت مبتنی بود که از یک سو خانواده در انطباق با سطح تکامل چین در آن زمان بود، اما از سوی دیگر خانواده از نظر سیاسی و ایدئولوژیک اغلب نقشی محافظه کارانه ایفا نمینمود، بنحوی که نقش اجتماعی آن میبایست بعنوان بخشی از پیشروی بسوی کمونیسم محدود و متحول شود. بطور اخص، مرد عمو مادران خانواده نقش نماینده نظم کهن، نگهدارنده اخلاقیات، ارزشها و جهان بینی آن نظم کهن را بعهده دارد، به گونه ای که بقول مقاله ای از ك. چ، خانواده از نظر زن و فرزندان همچون "يك زنسان كوچك" عمل میکند.

از یک سو، ك. چ تلاشهای گسترده ای جهت رهسازی زنان از کنج زنسان خانه، به عمل آورد. مضاف بر این، تلاش های نهادها و کمونها جهت اجتماعی کردن کارخانگی از طریق ایجاد غذاخوری ها، شیرخوارگاهها، وغیره، قابل ذکرند، آنها

سنتی سازمان تولید مثل خانواده قدرتمند بودند در برخی روستاها حتی والدین کودکان - اکثر ادختران - خود را در سن ده سالگی از مدرسه بیرون میاوردند که به نگهداری اطفال کوچکتر بپردازند. اما در اینجانبان، ك. چ بمقابله بانثروی سنت برخاست، منجمله به تشویق تعداد فرزند ان کمتر، ازدواج در سنین بالاتر و حتی ساختن مدارس "نیمه وقت" که دانش آموزان برادران و خواهران کوچکتر خود را نیز به همراه خویش به کلاس درس می بردند، پرداخت.

علاوه بر این، ماشو و انقلابیون چنین تشخیص دادند که جان سختی نیروی سنت، این امر را بیش از پیش عاجل ساخت، خته است که مبارزه ایدئولوژیک برای رهایی زنان را برپا سازند. خلاف عقیده ولف مبنی بر اینکه مبارزه ایدئولوژیک مکفی نبود، نحوه برخورد به مسئله خانواده بگونه ای انجام شد که در تاریخ بی نظیر بود. با توجه به تداوم خانواده بمثابه يك واحد اجتماعی، مقر فرماندهی انقلابی در ك. چ تصمیم گرفت که آنرا بعنوان يك واحد سیاسی نیز در نظر بگیرد. این بدان معنا بود که مثلاً کاردهای سرخ جوان مطا لعات گروهی را در خانواده ها ترتیب دادند و در این گروههای مطالعاتی از جمله به بررسی ریشه های ستم بر زنان و انعقاد آنان توسط مردان، مطالعه این رهنمودها، شوکه "مر آنچه که رفقای مردمیتوانند انجام دهند، رفقای زن نیز میتوانند انجام دهند، میپرداخت. آنها برای انجام این کار از مثالهایی از مبارزه طبقاتی، مثلاً از نقش رهبری زنان در برخی خیزشهای دهقانی در تاریخ چین، استفاده می کردند. يك باز دید کننده ایتالیائی از چین در دهه ۱۹۷۰، بنام "ماکیوچی"، که در آن زمان عضو حزب رویزیونیست ایتالیا بود، گفته يك زن کادر ك. چ را چنین نقل کرد: "باید انقلاب در خانواده ه صورت پذیرد. ما باید از طریق نقد انقلابی بدرون آنها نفوذ کنیم با این هدف که "پنج درك كهنه را در هم شکسته و پنج درك نوین را بجای آنها بنشانیم - ما باید تیز ببرد و نخور بودن زنان را در هم شکنیم و پیروزی این تز که زنان باید شجاعانه نیمی از آسمان را تسخیر کنند، را تضمین کنیم. ما باید این ایده های فئودالی را که زن باید تابع بوده و يك خانه دار خوب باشد را نابود سازیم و بجای آن ایده های انقلابی زنان

پرداخت حقوق به زنان برای مانسندن درخانه رابه يك سياست مركزى تبديل كردن ،چيزى بيش از صرفا يك خيال واهى دريك كشور عقب افتاده وسيعاً كشاورزى است ،همچنين در تضاد قرار خواهد گرفت با وظيحه پرولتاریا در رها سازی زن از این "زندان كوچك" و آزاد كردن اواز قیدوبندهای سیاسى - ایدئولوژيك جهت ایفای نقش كاملى كه ميتواند برای رها سازی خود به همراه ساختن تمامی بشریت ، ایفاء كند .

خط "اتوماتيك"

"ولف" و "استيسى" همچنين ، ح.ك.چ را بخاطرديدگاش در حمايت از خط "اتوماتيك" مورد انتقاد قرار میدهند . بنابر بدین خط ، ورود زنان به عرصه توليد بطور "اتوماتيك" باعث رهایی انسان میشود . این ایده ، در خدمت معقول جلوه دادن چشم پوشی از كل مبارزه برای رهایی و برابری میباشد . هيچ فرد انقلابی خود را خسته نخواهد كرد بآنقل قولهایی كه آنها در این رابطه ذكر كرده اند مقابل كند ، چرا كه نیروهای قدرتمندی درون ح.ك.چ وجود داشتند كه اینگونه خطوط رويزيسو - نيستی ارائه میدادند و از نفوذ زیادی در حزب برخوردار بودند (مطالعه دهه ۱۹۵۰) . این خط از نظر تاريخی در جنبش بين المللی کمونيستی نیز نفوذ داشت . اما ولف و استيسى بازم تلاش ميكند مائو و مقرهای فرماندهی انقلابی درون ح.ك.چ را "حذف" كنند - آنها با چنگ و دندان عليه تفكر فوق الذکر مبارزه كرده وتوده ها را در "جهش بزرگ" به پيش "وبويژه طی انقلاب فرهنگى در جهت مغلوب ساختن دقيقا مابين خط "اولو - يت دادن به توليد" و مقرهای فرماندهی رويزيسو نيستی پنهان در پشت سر آن ، بسيج نمودند .

همانگونه كه زنى چينى نوشت : "هنوز بعضی از زنان ، متاثر از سموم افكار ليوشاوپچى (كه گفته بود ، "زنان عقب افتاده اند") میباشد ، برخى از زنان هنوز در وضعيتى هستند كه به سرزمين وكار كشت ميروند ، و سپس بخانه ميايند كه غدار آماده كند و طى جلسات ، بدون كلام در كوشه اى مى نشينند . كميته هاى حزبى تجمعاتى از زنان را سازمان داده است كه طى آنها زنان برای ارتقاء درك خود از ديكتاتورى پرولتاریا ، گذشته و استثمار وحشیانه در جامعه كهن را ، مرور ميكند .

این امر باعث بروز احساسات قدرتمند طبقاتی در میان توده های وسیع زنان شده است ، آنها عمیقاً دریافته اند كه گذشته ظالمانه از اینجانشی میشد كه آنها از حاكميت برخوردار نبودند ، و همه سرور و شادمانیشان از این منتج مى گردد كه اکنون ميتوانند حاكميت خود را اعمال كنند .

دقيقا عليه این خط "اولويت توليد" ليو - شاوپچى بود كه مائو گفت : "البته برای شروع لازم بود كه بزنان برابری قانونی اعطاء شود اما از اینجابه بعد است كه كار های بسيارى بايد انجام شوند . افكار ، فرهنگ و سنن چين كهن بايد از میان بروند و اندیشه ها ، سنن و فرهنگ چين پرولتري (كه هنوز موجود نيست) بايد پديدار شوند . زن چينى نیز هنوز در میان توده ها جای نگرفته ، بلكه خواست این موجوديت را آغاز كرده است . وبعد هم ، رهایی زنان برابری با توليد مائو رختشویی نيست . . . (مائو به اندره مالرو)

این همان روحیه اى است كه زنان دهقان چينى در "پرورش خوك" برای انقلاب جهانى " ، يا ذخيره سازی كنندم برای حمايت از جنگ رهایی بخش ملی ويتنام ، وغيره ، از خود نشان دادند . جای تاسف است كه این نويسندگان (غرق در جهان بينى غلط) به این زنان چينى به گونه اى برخورد ميكند كه انگاره سادگى فريب ح.ك.چ را خورده و بجای اينكه درخواست دستمزد مساوى كنند (!) تن به بيكاری ميدهند . بسيار بهتر مي بود از اين احساس غرور كنند كه خواهران شان بخاطر امر رها سازی بشریت از كلييه ستم و استثمار طبقاتى كار ميكند ، نه بخاطر منافع تنگ نظران خانواه خویش (آنگونه كه طمسى قزنها بد آنها آموخته شده است) .

زنان در سازماندهی زنان :

كارگاه در مجاورت خانه

مائو در جهش بزرگ به پيش ، از توده های زن كه هنوز در خانه ها مانده بودند خواست كه بيرون بيايند و برای اداء سهم نسبت به سوسياليسم و انقلاب جهانى ، ابتكار عمل را در دست بگيرند . يك ابتكار فرا گير كه توسط زنان انجام شد ، تشكيل بنگاههای حاشيه اى بود : يعنى ، كارگاه های فولاد سازی خانگى ، تعاونی ها ، كارخانه نجات در مجاورت خانه وغيره ، كه با تامین مواد اوليه ضرورى ، يديكى وغيره ،

نقش مكمل كارخانجات بزرگ دولتی را ایفا مينودند . استيسى و نويسندگان دانماركى به این پديده از این زاويه مى نگرند كه زنان دستمزد خوبى نمى گرفتند و از رفاه اجتماعى مثل بقيه بر - خوردار نمى شدند ، يعنى اينكه این كار - گاهها خیلی مناسب نبودند و اينكه دولت كمك زيادى به آنها نمى كرد (!) و بدین ترتيب ، اعمال زياد مترقى اى نبودند - محتوای كلام استيسى و ولف این است كه جنبش بزرگ به پيش صرفا تلاشى در جهت توسعه توليد بود ، به قول ولف "نخستين فاجعه تخفيف نا پذير اقتصادى جمهورى خلق چين بود ."

دروغۀ نخست بينيم اين كارخانجات اصلا چه بودند ؟ نويسنده ايتاليانى بنام "مال - چيوچى" با زديدش را از يكي از آنها در اوائل دهه ۱۹۷۰ تشریح كرده است زنان عموماً ۴۰ - ۲۵ ساله بوده كه اكثريت آنها در تمام طول عمر شان خانه دار و بيسواد بودند . آنها در پاسخ به فراخوان ح.ك.چ طى جهش بزرگ به پيش بسيج شده بودند كه يك كارگاه بندكش سازی برپا سازند كه جعبه های چوبى هم توليد ميكرد و بعدا طى انقلاب فرهنگى تا آنجا پيش رفت كه به ساختن ترانزيستور پرداخت . این زنان فى الواقع تاحدودى از دولت كمك دريافت ميكردند - مثل وام ، و مشاوره فنى برای چند سال - اما بعد تا خود كفا بودند آنها خودشان تنظيمات اقتصادى خود را تعيين ميكردند - منجمله قراردادها و دستمزدها .

آيا اين امر انقلابى بود ؟ ليوشاوپچى (اين رهرو رويزيسو نيست پر و پا قرص سرما يه دارى كه طى انقلاب فرهنگى سرنگون شد) با اين بنگاهها به مخالفت برخاست . دلايل او اساساً همان دلايل استيسى بودند (!) او بحث ميكرد كه اين بنگاهها حاشيه اى بوده و از نقطه نظر صرفا اقتصادى سودمند نبودند . مائو شديدآيه مقابله با او برخاست . اين بنگاهها شوق اين زنان را برای شركت در ساختن سوسياليسم رها ميساخت ، و از آنجا كه غالبا وسائل مورد احتياج كارخانه نجات محلى بزرگتر را تأمين ميكردند به خود كفايى نواحى محلى كمك مينودند ، و بدین ترتيب در جهت تكامل مسوزون اقتصاد چين خدمت مينودند . در واسط دهه هفتاد ، بيش از سيصد هزار نفر از زنان شا - نكهاى در اين نوع كارخانجات كار مى كردند و در يكن ۱۱٪ از كل بازده صنعتى

مطالعه بپردازند، آنگاه آگاهی طبقاتی و درکشان از مبارزه بین دو خط مشی، پیوسته ارتقایی باید. " (تاکید از ماست) (هونگی، ۱۹۷۲)

اما آنها این تفاوتها را کاهش دادند، که خود کار بسیار بزرگی بود. همان ارقام مورد توافق سه نویسنده را قبول میکنیم: زنان در دهه پنجاه تقریباً برابر ۵۰٪ و در دهه شصت پس از جهش بزرگ به پیش حدوداً برابر ۶۰-۷۰٪ نمرات کساری مردان را بخود اختصاص دادند. این بدان معناست که در کشوری که یک نسل قبل عادت بران بود که های زنان را می بستند و اکثر زنان روستائی در آمدی از خودنداشتند، آنان طی دوده به آنچنان پیشرفتی نائل شدند که درآمدشان نسبت به بورژوازی دموکراسی های ثروتمند مدرن مثل انگلستان و آمریکا، (که رقم آنها در حدود ۵۷٪ است، و برخلاف چین انقلابی همپتان ثابت مانده)، درصد بالاتری از درآمد مردان را بخود اختصاص میدادند. مضافاً اینکه، این ارقام حتی در مورد زنان شهری و نسل جوانتر بسیار بهتر بود. استیسی به اینها کم بهاداده و اعتراض میکند: "اما چین از نظر ایدئولوژیک متعهد به برابری جنسی است، در حالیکه آمریکانیست." اینهم سخنان یک تاریخ شناس است! چنین تحریفهای تاریخی غریب است: زیرا آنچه که این نویسندگان مکرراً بدان اعتراض کرده اند صرفاً این است که ح.ک.چ نتوانسته است خانواده، و نه برابری درآمد، تفکرات پدرسالارانه و غیره را طی دوده از بین ببرد. میتسون گفت که این یک غرولند آکادمیک است. فی الواقع، استدلال آنها بخشی از یک مرض خطرناک را تشکیل میدهد: فمینیسم امپریالیستی. این نکته مرتباً خود را بروز میدهد: مثلاً، در نویسندگان دانمارکی به رد ارزش کودکانهای چینی می پردازند بخاطر اینکه پرسنل آنها از کفایت کمتری نسبت به همکاران دانمارکیشان برخوردار دارند (!)، و باین بررسی ولف را در نظر بگیرد، که اگرچه کودکانهای درمناط روستائی وجود دارند اما ارزشمندی واقعی شان مورد سؤال است، چرا که "طبق استانداردهای آمریکائی، زیاده از حد شلوغ هستند." از اینها گذشته، مادر مورد چین صحبت میکنیم. تاچه حد کودکان در مناطق روستائی آمریکادر دسترس هستند و یا حصار آبادهای "برانکس جنوبی"، چطور؟

ختم میشود که زنان، نه بخاطر طبقه شان بلکه بخاطر جنسیتشان میتوانند در مورد زندگی جهان بینی از دیدگاه خاص خود برخوردار باشند. بطور خاص، نظرنشریه "ژون کثوفونو" هم این بود که آنچه که زنان انقلابی در پی آنند متفاوت است از آنچه که مردان انقلابی برای نیل بدان تلاش میکنند. حتماً تعجب خواهید کرد اگر بشنوید قبل از هر چیز منظور مقاله شوهران و فرزندان آنها بود. طی انقلاب فرهنگی این انتقاد تعمیق یافت و دختران جوان گارد سرخ، رهبری فدراسیون زنان را به زیر ضرب گرفتند: "ژون کثوفونو، بابرء افراشتن هر چه حل به اصطلاح مسائل خصو صی زنان، رویزیونیسم را نشر میداد و در پی مخدوش کردن دیدگاه طبقاتی زنان بود و زنان را بدانچاره نمون بود که به امور مهم دولتی توجه نشان ندهند و صرفاً به زندگی فردی خانواده شان و به اصطلاح شادمانی شوهران و فرزندان شان بپردازند. تلاش این نشریه عبارت است از تحلیل بردن روحیه رزمندگی زنان انقلابی و صاف کردن جاده برای بازگشت سرمایه به داری، فردومسائل خصوصی به چین، نه استیسی و نه سایر نویسندگان، بمقابله با این زنان گارد سرخ بر نمی خیزند و حتی ذکری از آنان بمیان نمی آورند. حتماً چنین فرض شده است که آنها قربانیان مانورهای "حکومت مردان" بودند.

دستمر دمسای در قبال کار مساوی
هر سه نویسنده تلاش دارند، تداوم را برابریهای اقتصادی را پابای پاییداری خا نواده، بعنوان دلایل اصلی کارا کتر پدر سالاری خط مشی ح.ک.چ، ارائه دهند. در حقیقت، چنینها به پیشرفت عظیم و حتی بی سابقه در زمینه تحدید نابرابری های جنسی بمثابة بخشی از مبارزه برای ادامه انقلاب (و تحدید آنچه که "حق بورژوائی" میخواندند)، نائل آمدند. اما این امر از نظر انقلابیون چینی، بخاطر دلایل اقتصادی تنگ نظرانه نبود که پیروزی محسوب می شد. آنها از چشم انداز بسیار وسیعتری بر خود ابر بودند: "تحقق بخشیدن به دستمر دمسای در قبال کار مساوی برای زنان و مردان گامی است در جهت ارتقاء موقعیت سیاسی زنان. هنگامیکه توده های وسیع زنان از زندان کوچک زندگی خانواده رهائی بیابند و دوش بدوش مردان بکار و

را تولید کردند. اما مهمترین جنبه این بود که علیرغم نقصانهای کوتاه مدت اقتصادی این فعالیت باعث بیرون آمدن زنان از کنج خانه ها، آموختن کار گروهی و عادات پرولتری و تقویت موقعیت اجتماعی آنان (منجمله در برابر شوهران!) میشد. تمام اینها، زنان را برای شرکت در نبردهای عظیم تری در آینده، آماده می ساخت.

مبارزه طبقاتی در جنبش زنان: موضع گیری

منبع مهمی که استیسی از آن نقل می آورد و از این طریق سعی میکند تبعیض جنسی ح.ک.چ را نشان دهد، فدراسیون زنان است. با این وجود، هنگامیکه این فدراسیون طی انقلاب فرهنگی منحل گردید، او بر افروخته شد که: "زمانیکه کمونیستها خواستند این انزوای (زنان) را بوسیله سازماندهی تشکلات زنان بر هم زنند محتاطانه عمل کرده و این تشکلات زنان را تحت آتوریت تشکلات مردان دهقان قرار دادند. این طرح در سراسر جمهوری خلق چین بمورد اجرا درآمد، که فدراسیون ملی زنان میبایست طبق دخواه دولت سوسیالیستی که تحت کنترل مردان بود، بکار ادامه میداد." تکامل دولت متمرکز تک حزبی در جمهوری خلق چین، انتقاد رسمی جنبش زنان، به ساد ختارهای اداری والیتهای سیاسی حکومت مردانه را، تثبیت نمود. همانطوری که دیدیم، حتی فدراسیون زنان که تابع هم بود زمانیکه مطلوبیت خود را طی انقلاب فرهنگی از دست داد، کلاً به حالت تعلیق درآمد.

استیسی میخواهد از فدراسیون زنان صرفاً بدین دلیل که یک سازمان زنسان است دفاع کند، و در این راستا این واقعیت را میپوشاند که گردانندگان اصلی آن خط احیای سرمایه داری لیوشانچی را پیش می بردند که تمایزات و اختلافات جامعه را گسترده تر کرده و یک شیوه بسیار عقب مانده را دویور مسئله زنان در پیش گرفته بود. طی سالها، نشریه فدراسیون زنان بنام "ژون کثوفونو"، بدرج مقالاتی از این قبیل میپرداخت: "یک زندگی مادی خوب شادمانی است"، "زنان برای چه زندگی میکنند؟"، "چه کسی را دوست بداریم؟". در سال ۱۹۶۴، هونگی به انتقاد از خط آنها برخاست: "مطرح کرد این مسئله که 'زنان برای چه زندگی میکنند؟' بدانجا

در وصف شکوفه ارغوان

بر وزن پوسوان

دسامبر ۱۹۶۱

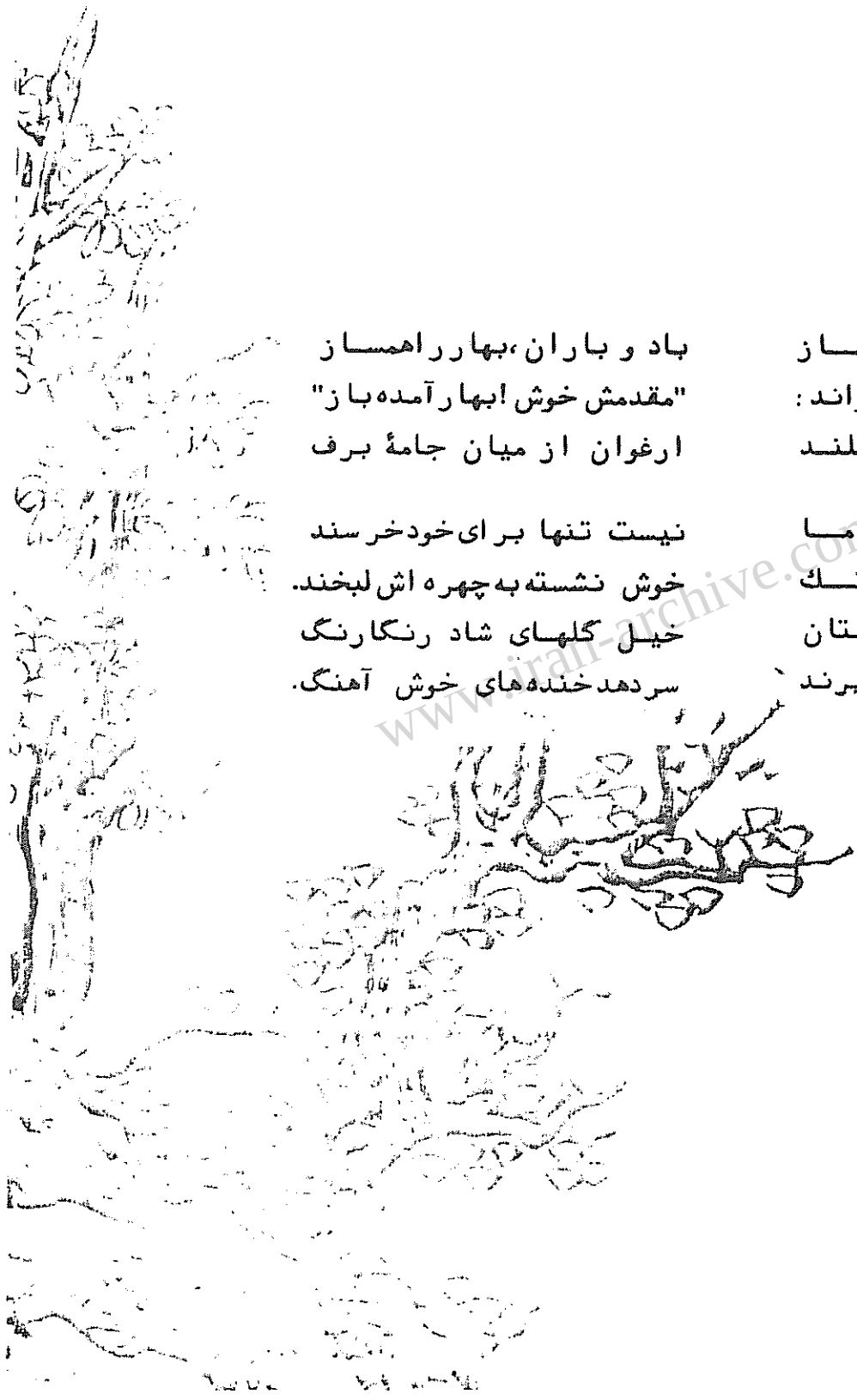
سروده ماشوتسه دون

باد و باران، بهار را همساز
"مقدمش خوش! بهار آمده باز"
ارغوان از میان جامه برف

نیست تنها برای خود خرسند
خوش نشسته به چهره اش لبخند.
خیل گلهای شاد رنگارنگ
سردهد خنده‌های خوش آهنگ.

با سرود عزیمت و آغاز
برفِ رقصان بکوه میخواند:
میشکوفد به صخره‌های بلند

آرزو دارد او بهار، اما
چون دهد مژده بهار اینک
تا که فردا، فراز کوهستان
ارغوان را میان خود گیرند



میکبرد که هیچ آمیدی برای این مردمان عقب افتاده متصور نیست و چشم انداز واقعی همانا در کشورهای امپریالیستی است. آیا آشکار نیست که استیسی به آزادی کلیه خلقهای تحت ستم و استثمار، حتی زنان - که بهر حال هنوز در جهان کنونی بخش اعظم آنها را توده های دهقانی تشکیل میدهند - علاقمند نیست، بلکه مشتاق جنبش بورژوازی زنان است؟ برای این نوع جنبش زنان است که دژهای امپریالیستی زمینه خوبی فراهم میکند. صد هائیلیون زن چینی بسوی رهائی گام برداشتند و طی مباحثات و مبارزات بی نظیر بر سرچگونگی نیل بدان تجربه اندوختند مبارزه این خواهران ناتنی عقب افتاده جنبش بورژوازی زنان مورد نظر استیسی، تحقیر شده و حتی بعنوان اشکال نهی پدرسالاری مورد حمله واقع میشود. نتیجه گیری استیسی دال بر اینکه آمیدی به امرها سازی زنان اساسا در جوامع دهقانی وجود ندارد، مهرشونیسیم پنهان امپریالیستی را بر تئوری فمینیستی وی میزند، که بدرهیچ توده ای از زنان در هیچ کجانی خورد.

زمانیکه تضادهای امپریالیسم بسرعت حاد میشوند و بدین وسیله خطرات و فرصتها برای مبارزه انقلابی را نیز با خود تشدید می بخشد، و در واقع چنین می گوید: "من امپریالیسم را ترجیح میدهم، متشکرم". امروزه، آنچه که زنان انجام میدهند، بیش از هر زمان دیگری تعیین کننده این امر است که آیا شورش ستمدیدگان و استثمارشدگان قادر خواهند بود که بسوی عصر کاملاً نوینی از تاریخ بشریت به پیش رود. در این چنین شرایط بحرانی که بورژوازی حداکثر تلاش را در تحکیم زنجیرهای بازدارنده زنان بکار میبرد، استیسی چنین خواسته است که پرولتاریا و مبارزه اش در جهت ریشه کن ساختن کل ستم را مورد حمله قرار دهد. او در عوض از زنان میخواهد که به زمین "ارجح" امپریالیسم بنگرند به جامعه ای، مانند آمریکا، که یک نفر از هر چهار زن در طول زندگیش، قربانی تجاوز جنسی میشود. اینکه، او این زمین را بر انقلاب سوسیالیستی ترجیح میدهد، خود بیانگر اینست که برنامه او برای رهاسازی زنان، بسدرد هیچ زنی در هیچ کجا و در هیچ زمانی نمی خورد.

چه برداشتی از این آمار میتوان داشت، که در اواسط دهه هفتاد ۵۰٪ از کودکان یک تا سه ساله و ۸۰٪ کودکان سه تا پنج ساله زنان کارگر چینی در شهرها، به کودکان مستان میرفتند؟ این ارقام را با آمار هند و پاکستانی که به سطح توسعه اقتصادی چین نزدیک بود، مقایسه کنید. (اگرچه میتوان حتی آنرا با آمریکا مقایسه نمود - اما باید توجه داشت که پیشرفت در سوسیالیستی کردن کارخانگی در چین در مسیر نابودی نابرابریها و تمایزات و انقیاد زنان انجام شد، در حالیکه اینگونه "خدمات اجتماعی" در آمریکا از قبل غارت ملل تحت ستم و بقیعت بی - خانمانی و ستمکشی میلیونها نفر حاصل شده اند.) اینکه اینگونه نوشته های معترضانه، در مباحثه پیرامون گامهای عظیمی که در جهت رهائی زنان در چین برداشته شدند به طبع میرسد، دلیل بر قدرت شوونیسم امپریالیستی است که تفکرات برخی ویراستاران و نویسندگان را به زنجیر کشیده است.

استیسی، با منطق "فمینیستی با امپریالیستی" خود نتیجه گیری میکند. او چنین استدلال میکند که در جوامع روستائی "پایه برای رشد یک جنبش خود مختار فمینیستی که باندازه کافی قدرتمند باشد و بتواند نقش مستقلی را در پیرویه انقلابی بازی کند، ضعیف است." و ادامه میدهد: "انقلاب سوسیالیستی چین... با حاصل موفقیت آمیز بحران خانواده ماقبل انقلاب، توسعه آتی یک جنبش وایدئو-لوژی بومی فمینیستی را مانع شده است. پدرسالاری و سوسیالیسم، بخاطر موفقیت یک انقلاب خانوادگی پدرسالاری، در چین همزیستی دارند. این بدین معناست که مدرنیزاسیون سوسیالیستی، همچون مدرنیزاسیون کاپیتالیستی با پدرسالاری سازگار است... پدرسالاری حتی ممکن است با پیرویه رشد سوسیالیستی بیشتر سازگار باشد تا با پیرویه رشد کاپیتالیستی." "اگرچه سرمایه - داری زن را رها نساخته است، اما بسیاری از جوامع سرمایه داری توانسته اند زمینه مساعدتری برای رشد آگاه فمینیستی و جنبش مستقل فمینیستی فراهم آورند."

استیسی، پس از تحقیر گامهایی که توده های زن در روستاهای چین به پیش برداشتنند، در حقیقت اکنون چنین نتیجه



فیلیپین

بقیه از صفحه ۲۹

بنام راموس (که اینک فرمانده قوای نظامی است) و نیز شورش در ارتش، این خط مشخص تر گشت. حوادث فوق نشان میدادند که دیگر زیربای مارکوس خالی شده است. آزادی ارکان رسمی جبهه دمکراتیک ملی تحت رهبری ج. ک. ف.

درواقع در مخالفت با این عقیده که آمریکا بنحوی از انحاء در این جریان دخیل بوده، به پلمیک برخاسته و چنین نوشت که ارتداد "انریله" و "راموس" از ارتش "به آمریکا و مارکوس شوک سنگین وارد آورد." دست از مزاح بردارید! چه آمریکا این ارتداد را ترتیب داده باشد یا نه، "انریله" و "راموس" هر دو فرماندهان قدیمی ارتش آمریکایی فیلیپین بوده، هر دو در آمریکا تعلیم دیده، دارای تماسهای گسترده با سازمان جاسوسی آمریکا بوده از آمریکا دستور میگیرند. بعلاوه، این اصطلاح "فر-میستهای" ارتش، کلید نیل به موفقیت برای امپریالیستها محسوب میشوند. باز هم سرمقاله اکونومیست متذکر گردید: "اگر اینطور باشد، مجریان رفرم بطور پنهان قول در یافت حمایت دیپلماتیک و کمکهای نظامی جهت انجام کار اصلیشان، یعنی مقابله با کمونیستهارا گرفته اند، و میتوانند جسارت یافته و موج سرکوب جدید از نوع مارکوس را نپذیرند، و نیروهایشان هم از آنها حمایت میکنند." آیا سناریو محتاج وضوح بیش از این است؟ این سرمقاله مورخ ۱۵ فوریه، پیش از مانور "انریله" و "راموس" نوشته شده بود.

بنظر میرسد که جدا از اقدام این ژنرالهای دست نشانده که "آمریکاراشوک کرد"، مسئله بیشتر بدین ترتیب است که تمایل ج. ک. ف. به محدود ساختن آماج حمله به مارکوس چنان دید شما را ضعیف نموده که قادر به دیدن مانورهای بزرگتر امپریالیسم آمریکا و عوامل کلیدی در انجام گذار نشوید. این امر منجر به شرایط ناهمگونی شده که از یک سو، ج. ک. ف. "انریله" و "راموس" را بعنوان عناصر اصلی در "ساختار فاشیستی که میبایست مضمحل گردد" بشمار آورد، و در عین حال جبهه دمکراتیک ملی بطور همزمان، با

حمایت از شورش آنها و ادعای اینکه اینکار بورژوازی، پیشبرد امر تعلیم مارکسیسم هیچ ربطی به امپریالیسم آمریکانداشت، انقلابی به توده هادرمورد خصلت دولت و بر ماهیت واقعی شان بمثابه دست نشانده - انتخابات بمثابه بخشی از آن، اقدام به گان امپریالیسم پرده ساترمیافکند. بدین تهاجم انقلابی در مناطق روستائی ترتیب، آماج تعجیبت که بسیاری از توده هاسردرگم و جهت گم کرده باقی مانده، در برابر تلاشهای آکینودر لاهوشانی جنایات این فاشیستها خلع سلاح میشوند؟ و آکینو و آمریکا، با فراغ بال بر مشکلات فائق آمده و ائتلاف حاکمه نرینی را تثبیت میکنند؟

بعلاوه، ارزیابی شاد در مورد اینکه انتخابات صرفا اقدام مارکوس جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش بود، و مرکز توجه قرار دادن تقلبات و دخالت های مارکوس در انتخابات و این نتیجه گیری تان که او احتمالاً انتخابات پیروز میگردد، نقد بورژوا - دمکراتیک انتخابات بوده است. توکویی مسئله این بود که انتخابات تحت شرایط مساعدی - صحیح برگزار نشد، و اینکه نتیجتاً آهوز - یسیون بورژوازی شانس واقعی برای پیروز خود، شکست خورد.

زی نداشت. این آن مضمونی بود که در آژیتاسیون انتخاباتی شمایه چشم میخورد.

بخاطر این دیدگاه، ج. ک. ف. از آمل دکی موضع گیری در برابر مانورهای امپریال - لیسم آمریکا بر خوردار نبود که نتیجتاً باعث شد شمار کثیری از نیروهای میانه که بعضی امپریالیستی، قرار میگیرند. اما بویژه در از آنها تحت تأثیر ج. ک. ف. قرار داشتند، چارچوب بحران عمیق جهانی، پدیده ها بسوی انتخابات جلب شده و تحت نفوذ مرتجعین هوادار آمریکا قرار گیرند. با نزدیکتر شدن انتخابات، حتی بسیاری از ج. ک. ف. منجمله برخی از افراد رهبری، به همراه موج حرکت کرده و تبلیغ شرکت در انتخابات پرداختند.

ج. ک. ف. در "انتقاد از خود" و در سایر موارد دیگر سیاست بایکوت انتخابات را بخاطر خصلت "پاسیویته" آن مورد انتقاد قرار داده است. اما منظور از "پاسیویته" اینست که ج. ک. ف. به موج هواداران انتخابات و نیروهای آکینونیویست و از انتخاب بات فرمانبشی بدور ماند. اگر فعالیتی هم در این زمینه صورت میگرفت، در بهترین حالت خود، دست کمی از "پاسیویته" حزب

طی دوره انتخابات نیداشت. آنچه که تهاجم انتخاباتی سزاوار دریافت بود، همانیک پاسخ جوران - انقلابی بود، افشای مانورهای کلیه نیروهای (اگرچه جبهه دمکراتیک ملی و ج. ک. ف.)،

یکی نیستند. اما این جبهه را حزب شما درست کرده و رهبریش می‌کند و همین جبهه است که مذاکرات آتش بس را بدولت آکینوبه پیش برد. بنگرید که چگونه جبهه دمکراتیک ملی را سازماندهی می‌کند. "یک مجلس موسسان باید انتخاب شود که پیش نویس قانون اساسی دولت جدید را تهیه کند. پس از تصویب قانون اساسی، انتخابات عمومی باید برگزار شود، و دولت دمکراتیک ائتلافی آغاز به کار می‌کند.

"جمهوری دمکراتیک خلق طبق قانون اساسی و هم در عمل، از عناصر اساسی یک جمهوری راستین امروزی، باید حمایت کند: حاکمیت خلق و استقلال ملی، آئوریت کلی سیاسی منبعت از مردم، ماموریت دولتی که بطور دمکراتیک انتخاب می‌شوند باید نمایندند و خادم مردم باشند. مجالس نمایندگان انتخابی در تمام سطوح باید اراده مردم را بیان کنند، نه اینکه به قانون گذاری قائم به فرد بپردازند، تعیین اراده خلق از طریق اجرای انتخابات آزاد و راستین، و سایر اهرام دمکراتیک...."

کدام "جمهوری راستین امروزی" در جهان کنونی را بعنوان نمونه در نظر داشتید - هند، یا شاید آلمان غربی؟ کلیه جمهوری های امروزی، دارای مضمون طبقاتی هستند، این سطوح که شانگاشتید، تفاوتی با آنچه که دمکراسی بورژوازی در اسناد رسمی خود نقل می‌کند، ندارند. انقلاب دمکراتیک نوین بر توده ها متکی است و ارگانهای قدرت سیاسی انقلابی را که بوجود می‌آورد - ابتدا در مناطق پا - یکاهای ویس از پیروزی در سطح سراسری از دل دستسسه های نظامی خود توده ها و بر اساس آنها بر پایه تشکلاتی که در دوران جنگ انقلابی ایجاد شده و شکل گرفته اند رشد می‌کند. و خود توده ها آبدیده شده و در روند مبارزه انقلابی و بویژه جنگ انقلابی آگاهی ضروری جهت ایجاد حاکمیت خود را کسب می‌کنند اینها که بر شمار دیسم، اشکال واقعی حاکمیت مردمند، نه نهادهای بورژوازی انتخاباتی در "جمهوری امروزی" تصریح شده در برنامه جبهه دمکراتیک ملی که پس از چند دهه تجربه اندوختن در کانالیزه کردن ناراضیاتی توده ها در مجرای صندوقهای رای جهت دادن همه قدرت به

اصطلاح نمایندگانی که بردوش آنها می‌ایستند، از آنها جدا کنند و نهایتاً بر آنها حکم میرانند، تکوین یافته اند. مضافاً اینکه این نهادهای دمکراتیک قلابی غرب از خصلتی ترحم بر انگیز و مضحک در کشور - های تحت سلطه برخوردار ندکه رویوش بسیار نازک بردستگاه سرکوبگر شان است (بطور مثال، در هند، "بزرگترین - دمکراسی جهان"، هر چند روز یکبار ارتش برای حفظ نظم به میدان میاید!).

جمهوری دمکراتیک نوین یک انقلاب بورژوازی است، ولی یک انقلاب بورژوازی بی از نوع نوین. زیرا، همانگونه که مائو متذکر گردید، این انقلاب توسط پرولتاریا رهبری می‌شود، بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی را تشکیل می‌دهد و علیه امپریالیسم اوج می‌گیرد، این انقلاب به سرمایه داری راه می‌دهد، ولی بیش از آن راه را برای سوسیالیسم باز می‌کند تجربه نشان داده است که تنها پرو - لتاریا می‌تواند انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند، و اینکار را صرفاً می‌تواند با نهی شکل و مضمون انقلاب بورژوازی نوع کهن و با ایجاد دیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا جهت درهم کوبیدن نیروهای فئودال - کپیرا دور انجام دهد. این درک اصلاً در برنامه جبهه دمکراتیک ملی منعکس نشده است. آیا جای تعجبی است، هنگامی که امپریالیستها و طبقات حاکمه فیلپین از انتخابات در جهت اهداف خویش استفاده می‌کردند، ح.ک.ف. که شیفته و شیدای این اشکال دمکراسی بورژوازی شده بود، نتواند علیه انتخابات بر خیزد آنرا افشاء کند و یک آلترناتیو انقلابی راستین ارائه دهد؟

باتوجه به ریشه های بورژوازمکراتیک انحرافات ح.ک.ف.، جای تاسف بسیار بیشتری است که انتقادات رهبری ح.ک.ف. در این راستا عمیق تر می‌شوند. هیئت تحریر "پراکتیکا"، مجله تئوریک دوزبان حزب در مراکز شهری فیلپین، در نخستین شماره خود چنین بحث می‌کند که علت اصلی خط انحرافی بایکوت انتخابات این بود که، "ایجاد یک اتحاد گسترده ضد فاشیستی اساساً جهت سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی میبایست اولویت میافت"، و اینکه اشتباه بایکوت انتخابات "آخرین و شاید گران - ترین تظاهر گرایی به کم بها دادن به جنبش ضد فاشیستی و پرهیز از دادن به جامعیت

سیاست دمکراتیک ملی در فرموله کردن تاکتیکها در جنبش توده ای علنی بود،" و از اصرار سرسختانه بر سنگینی دمکراتیک ملی، سخن میگوید.

این اظهارات، همه چیز را وارونه جلوه می‌دهند! آيا شکست ح.ک.ف. در درک مکانیسم بحران انتخابات فرمایشی بعلت عدم تاکید کافی در نبرد علیه مارکوس، بود؟ یا اینکه بخاطر تقلیل همه چیز و همه کس به خود مارکوس - شکست در دیدن عملکرد گسترده تر امپریالیسم و وابستگان بومیش و مانورها و تدارکاتش برای جایگزین کردن یک مهره بجای مهره دیگر، بود؟

در همین راستا، "بخش دانشجویان و جوانان ملی"، می‌نویسد: "کوری آکینو بوضوح ثابت کرده است که یک ضد فاشیست ثابت قدم و استوار است. بنا - بر این، او یک متحد است یعنی بطور عینی یک متحد تاکتیکی جنبش ملی - دمکراتیک است. این درست است که آکینو بروی مسائلی نظیر امپریالیسم و فئودالیسم تزلزل نشان می‌دهد، اما او اراده خود را مبنی بر درهم کوبیدن فاشیسم، در حرف و در عمل نشان داده است. "نه تنها ماهیت آکینو را اینجا بغلط تشریح شده، بلکه ادعا گشته که او متحد جنبش ملی دمکراتیک" می باشد، حتی علیرغم اینکه جزء نیروهای هوادار امپریالیسم و فئودالیسم است! مبارزه علیه فاشیسم بدون مبارزه قاطع علیه فئودالیسم و امپریالیسم، بناگیز چیزی نیست مگر حمایت از ماسکهای بورژوا - دمکراتیک سلطه امپریالیسم بر کشورهای تحت سلطه. امپریالیسم امریکایی یک بازی بین حکومت نظامی و حاکمیت پارلمانی در امریکای لاتین، سعی دارد مردم را مهار کند. رویزیو نیست و سوسیال دمکراتها با حمایت از پارلمانتاریسم و سایر فریبهای دمکراتیک، خدمات شایانی بدانه ا عرضه می‌دارند.

در این چنین شرایطی است که "انتقاد از خود" ح.ک.ف. میگوید که بایکوت "بطور مستقیم و آشکارا علیه اراده توده های وسیعی بود که مایل به پیشبرد مبارزه ضد فاشیستی بوسیله شرکت اعتراضی در انتخابات بودند." سایر نوشته ها و اظهارات، این را چنین خلاصه کرده اند: حرکت علیه اراده خلق "شکست در کار بست خط توده ای". اما، آیا این وظیفه کمسب نیست و نه نیست که به نبرد علیه توهمات پیاری رسانند و مطمئناً خود بدنبال این چنین تو -

همانی راهی نشود، بویژه توهم در مسورد آکینو؟ گذشته از اینها، سیاست بایکوت، علیه کدام "اراده" حرکت کرد: اراده کارگران و دهقانان، یا اراده بورژوازی؟ این دیدگاه، خط توده ای را بمثابة ارزیا بی از افکار عمومی در نظر میگیرد. نه بشکل درک ضرورت بکار بست مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون جهت رهائی سازی نیروی توده ها و سنتز تجزیه یکی از جدیترین اشتباهات حزب عبارت آنهاد مبارزه انقلابی. اگر اکثریت مردم بوداز کم بهادادن به "میزان قدرت و در انگلستان به تاجر رای دهند، آیا" خط اراده بورژوازی زفرمیست " - و این در توده ای "شما ز پیشاهنگ میخواند که اوهم زمانی است که بورژوازی ملی و سایر نیرو در این راستا همراه شود؟ آیا این گواه دیگری برای این نیست که گرایشات بورژوازمکراتیک در حزب شما عمیقاً رخنه کرده اند؟

باز هم درباره جبهه متحد

همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، گرایش ح ک ف به محدود کردن آماج انقلاب تنها به یک دارودسته و مغشوش کردن ماهیت طبقاتی دولت، در پیوند با اشتباهاتی است که در گسترده کردن ائتلافات طبقاتی که پرولتاریا جهت کسب قدرت، بدانها وارد میگردد، انجام گرفتند، هنگامی که ح ک ف سرگرم جلب نیروهای گوناگون بدون جبهه دمکراتیک ملی و سایر تشکلات توده ای بود از درک این نکته اساسی که مائو کوشز دهنده است، غافل ماند: "همچنین ضروری است که علیه یکی دانستن برنامه سیاست، ایدئولوژی، براتیک و غیره پرولتاریا و بورژوازی، نادیده انگاشتن تفاوت های آنها در اصول مبارزه گردد. خطا در اینجا اینست که این حقیقت نادیده گرفته شود که بورژوازی (بویژه بورژوازی بزرگ) به تنها برخه بورژوازی و دهقانان تاثیر بر جای مینهد، بلکه حداکثر تلاش خود را جهت تاثیر گذاردن بر پرولتاریا و حزب کمونیست از بین بردن استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکلاتیشان، تبدیل آنها به زائده های بورژوازی و حزب سیاسیش، و تضمین اینکه شرارت انقلاب از آن خودی و حزب سیاسیش خواهد بود، بکار میگیرد." (معرفی "کمونیست")

امروزه، این واقعیت دارد که ارتجاع و امپریالیستهای امریکائی توانسته اند ائتلاف نیروهای طبقاتی بویژه در شهرها را تحت تاثیر خود قرار داده و عده کثیری از این نیروهای بورژوا و بورژوازموقتاً

بویژه بورژوازی ملی بهر قیست، نمایانگر این گرایش است که آنرا بمثابة متحد دائمی و ثابت قدم پرولتاریا بحساب میآورد، و تحلیل قبلی "آما دو کوثر رو" (اسم مستعار "خوزه ماریا سیسون") در کتاب "جامعه فیلیپین و انقلاب"، را بفراموشی سپرده است: "سیاست صحیح عبارتست از وحدت با (بورژوازی ملی) تا بدان مقطع که از انقلاب حمایت میکند و در عین حال انتقاد صحیح از تزلزل و گرایشش به خیانت به انقلاب. این سیاست همواره مارا هشیار نگاه خواهد داشت."

با زدست دادن هشاریتان، بسه فراموش کردن این نکات گرایش پیدا کرده اید که دهقانان فقیر متحدین ثابت قدم پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه اند و اساس جبهه واحد را انقلاب ارضی و جنگ خلق تشکیل میدهند، مناسبات میان پرولتاریا و بورژوازی ملی معمولاً مسیری زیگژیگ را طی میکنند، و صرفاً با پیشروی در جنگ خلق است که بورژوازی ملی میتواند سدر جبهه واحد تحت رهبری پرولتاریا بحسب (و یا حداقل خنثی) شود. نه اینکه از جنگ خلق کاسته، و کار حزبی را بر اساس معیارها و در عرصه های عملکرد بورژوازی متمرکز ساخت.

انحراف

از موضع گیری صحیح نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی

"انقلابی" خواندن کشورهای تحت سلطه ای که در انقیاد شورویها بند، توسط آن پایان طی چند سال اخیر، بخشی از انحراف عظیمتر در مواضع اصولی بسیار بر سابقه در مورد خرد شوروی است. از اوایل دهه هشتاد، ح ک ف، دست از "سوسیال امپریالیسم" خواندن شوروی برداشت، و در عوض این عبارات فزونی گرفتند: "کشورهای سوسیالیستی"، "ترقی عظیم در ساختمان سوسیالیسم در تعداد بیشتری از کشورها"، "بدهی است که چین نیز شامل آنها میشود"، "علیرغم اینکه دن سیا شوپین بر پشت انقلاب فیلیپین خنجر فرو کرده است، مابقی این کشورهای سوسیالیستی کدامند؟ این امر زمانی مشخص شد که بدنبال افزایش تدریجی ستایش از نو مستعمرات روسی همانند کوبا، گزاشی در آن پایان مورخ ماه مارس در رابطه با بیست و هفتمین کنگره حزب "کمونیست" شوروی بچاپ رسید که طی آن

بعلاوه، این شکفت زدگی از میزان قدرت "بورژوازی زفرمیست"، در رابطه با اقدامات عمل ح ک ف، قرار میگیرد، که بر اساس این ارزیابی بویژه از شدت مبارزه مسلحانه کاسته، به آتش پس تن در داده و فعالیتهای سیاسی درون شهرها را مثلاً طی دوره جلسات "کمپین قانون اساسی" تشدید کرده است. آیا این همان چیزی نیست که مائو خطر آنرا هشدار داد؟ آیا این قبول برنامه بورژوازی، دال بر تمرکز این نوع کار در شهرها، و مسابقه با آنها در زمینه حزب خود شامای نخستین سالهای تأسیس را فراموش میکند، که میگفت: "خطر مسکری بایورژوازی ملی در این است که همواره گرایشی را با خود حمل میکند که فعالیت سیاسی در شهرها را بمثابة شکل اساسی فعالیت سیاسی، تلقی مینماید." (وظایف اصلی حزب) و یا حتی پیش از این، چنین نوشتید: "حزب باید در تطابق با اندیشه مائوتسه دون، مرکز ثقل کار خود را آگاهانه بهنا طق روستائی، منتقل کند. همه رهبران قبلی حزب، با تبیین شهر مانیل بعنوان مرکز ثقل فعالیت سیاسی، دچار شکست شدند." (اصلاح اشتباهات و بازسازی حزب، ۱۹۶۸).

بخش او سه ح ک ف، در حفظ اتحاد تشکلاتی با نیروهای مختلف بورژوازی

به "اقتصاد سوسیالیستی" شوروی اشاره شده بود و همان باصطلاح "فراخوان برای همزیستی مساومت آمیز" و "تلاش برای صلح جهانی" گریچف بدون انتقاد تکرار می‌شوند.

آیا می‌توانیم بیرسم که مثلاً از سال ۱۹۸۰ که کمیته مرکزی شامکرا شوروی را

سوسیال امپریالیست خطاب کرده و خطر "جنگ جهانی امپریالیستی" میان دوبلوك را گوشزد نمود، تاکنون چه تحولی رخ داده

است؟! آیا از اواخر دهه هفتاد که شمار هبیری آنکولا ویتنام را بهنوان "مهره های سوسیال

امپریالیسم" تقبیح نمودید، چه تغییری روی داده است؟ طی سالهای اخیر، با اشغال

افغانستان، درهم شکستن جنبش کارگران لهستان و تدارکات سرسام آور جنگی هر دو

بلوک امپریالیستی، ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی شوروی بخوبی عیان شده است

مسئله ماهیت طبقاتی شوروی از اهمیت حیاتی برای ج.ب.ک. سرخوردار است.

اما حزب شام که نه تنها پیدایش ناآئیده نبردمائو علیه ریزیزونیستهای روسی نبود،

بلکه طی دوره بیش از ده سال سوسیال امپریالیسم شوروی را تقبیح کرده بود.

هنوز حتی يك كلمه هم بطور علنی در تشریح این تغییر موضع، بیان نکرده است!

اگر صحبت از موضعگیری بتان در مبارزه بر سر مسائل حاد جنبش بین المللی کمونیستی

را هم کنار بگذاریم، بجرئت میتوان گفت که همین فقدان توضیح در مورد تغییر موضع

بر سر این جنبش مسئله ای، دلیلی کافیست بر سیر فقهقاری در کتان از قاطعیت در اصول

انقلابی در رهبری انقلاب پرولتری.

مسئله شوروی بایک مسئله حیاتی دیگر - اصل اتکاء بخود در مبارزه انقلابی -

گره خورده است. "ساتو اوکامپو" (که ریاست هیئت شام در مذاکرات آتش بس با

دولت آکینورا بعهده داشت) طی مصاحبه ای بانشریه "بررسی اقتصادی خاور دور"، در

پاسخ به سؤال در مورد مسئله کمکهای خارجی، گفت: "ارتش نوین خلق، ضرورت

استفاده از منابع تسلیحاتی خارجی را با توجه به سطح تسلیحات مورد استفاده نیرو-

های مسلح فیلیپین در جنگ با او، تعیین میکند". سؤال در مورد "ضرورت" استفاده

از کمکهای خارجی بارها به همراه مسئله دفاع از "اتکاء بخود"، در مصاحبه های سایر اعضای

برجسته ج.ب.ک. ف. دیده شده است. آیا این مسئله واضح نیست که "سوسیالیست" خوا-

ندن شوروی بمعنای باز گذاشتن در بر روی قبول کمکهای نظامی بویژه در هنگام برخورد

با مشکلات است - یا حداقل استفاده از این بروی پاشنه پا چرخیده و سلطه نکبت بار

امریعنوان تهدیدی جهت "مستحکم" کردن خود را برقرار کردند. شوروی از ماهیبتی

موقعیت ج.ب.ک. ف. پشت میز مذاکرات آتی اسلحه بدهد، چه ندهد، تازه اگر هم بدهد.

همان اهدافی را دنبال میکند که پایان کار ویتنامی ها، آنکولائی ها و غیره را رقم زد.

بمجرد اینکه طعمه بلعیده شود، قلاب عمیقاً فرو میرود. رهبران ویتنام هم با صدای بلند

و مکرر، از "اتکاء بخود" و کمکهای "برادرانه شورویها" داد سخن میدادند، اما همه قولها در

واقعیت تلخ حضور نیروی دریائی شوروی در خلیج "کام ران"، ناپدید شدند.

فی الواقع این مسئله در جنبش انتقال - بی فیلیپین مورد مباحثه شدید قرار گرفته و

حزب شام برای مدت مدیدی موضع بهتر اتخاذ کرده بود. باز هم می گوئیم، "سوسیال

لیستی خواندن شوروی و دست نشانده گاش صرفاً میتواند فتح بابی باشد بر قبول "کمک

های برادرانه" آنها و نه یتاهمکاری با این دشمنان خلق فیلیپین.

ج.ب.ک. ف. همچنین، در بروی کمک های شوروی در توسعه اقتصادی کشور با ساز گذاشته است، و این همان مهمترین شیوه - ایست که سوسیال امپریالیسم شوروی از آن

جهت گسترش نفوذ خود در کشورهای تحت سلطه، استفاده میکند. در آنکولا مثلاً، شورویها در واقع کمکهای مادی در اختیار جنبش

رها بپخش میلا (M PL A) قرار دادند. پس از به قدرت رسیدن این جنبش آنرا به

ملی کردن دارائیهای استراتژیک معین تشویق کردند. اما، آیا این چیزی بجز

تغییر در شکل قانونی مسئله، بود؟ آیا اصلاً بر روی ریزی بنیان مناسبات نوین در آنکولا

و گسست از وابستگی به امپریالیسم تاثیر داشت و یا فقط اشکال نوینی بخود گرفت؟

در حقیقت، شورویها با استفاده از اهرمی که طی سالهای جنگ رها بپخش بدست آورده

بودند و به کمک کارگزارانشان که کنترل بخش دولتی را در اختیار داشتند، توانستند

از طریق ارسال کمکهای نظامی و مستشاران (کوبائی، آلمان شرقی و غیره) جای پهای خود را مستحکمتر کنند.

متأسفانه بنظر میرسد که ج.ب.ک. ف. کمتر چنین نتیجه گیری هائی چشمانتان را خیره سازد و حتی تاریخ خود فیلیپین را نیز نا - دیده بگیرد. آخر همین امپریالیستهای آمریکائی بودند که نفرات و تسلیحات خود را

مورخ ژانویه ۱۹۸۴، چنین گزارش داد: "برای نخستین بار کوبانی ها اربابان کشور خود هستند. پرهیزدنت فیدل کاسترو آنچه را که انقلاب برای خلق کوبابه ارمغان آورده است با کلمات فوق توضیح داد" علیرغم اینکه، فیدل کاسترو اقتصاد تسک پایه ای شکر را رهبری میکند که کماکان به اربابان امپریالیستی وابسته است، تنها با این تفاوت که اینبار شورویها این نقش را بازی میکنند، و شکان رهبری کل جامعه را، در قبال تزیینهای مالی ضروری برای سرپا نگاه داشتن کوبا، به اربابان روسی سپرده است، بطوریکه سربازان کوبانی با پارس ژنرالهای روسی خبردار می ایستند. بالاخره اینکه، در حالیکه شما از "همبستگی بین المللی" با سایر جنبشهای انقلابی سخن میگوئید، حزبتان، بویژه از طریق جبهه دمکراتیک ملی در سطح بین المللی، در عالم واقعیت کار خود را بر "همبستگی با گروههای کلیساهای کاتولیک سوسیال دمکراتها، اتحادیه رویزونیستی کارگری و غیره، تمرکز داده است. هر کدام از این اعمال را میتوان توجیه کنید اما این امر قابل قبول نیست که فراموش کنید، متحدین راستین وثابت قدم جنگی خلق شما که در ابتدای شروع مدعی شدید بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریا است - کارگران و مستعبدگان همه کشور ها و رهبری انقلابی راستین آنها، یعنی مارکسیست - لنینیستها، هستند. درک شما از "همبستگی بین المللی"، از دیدگاه صحیح انترناسیونالیستی پرولتاری، متفاوت است.

کدامین راه بسوی کسب قدرت؟

در ارتباط نزدیک با انحرافات فوق الذکر، بویژه تحدید آماج انقلاب، ترغیب اشکال بورژوا - دمکراتیک، مغشوش کردن ضرورت نابودسازی حاکمیت ارتجاعی دولتی، و چند ابا زکردن آغوش بروی سوسیال دمکراسی و سوسیال امپریالیسم - دیدگاهی در کمیته مرکزی ح. ک. ف. ظاهر شده که راه دیگری را برای کسب قدرت سیاسی در نظر دارد، راهی که متفاوت از مسیر مارکسیست - لنینیستی و در حقیقت در تقابل با آن بوده و ح. ک. ف. را از میل به هدف اولیه سرنگون

ساختن؟ امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه - داری بوروکراتیک"، باز می - دارد. این راه، ماهیتا استراتژی جنگی درازمدت خلق را در فیلیپین برپرسش میبرد، و بجای آن از امکان کسب قدرت بطریقی سریعتر بوسیله ترکیبی از شورش در شهر ها و زد و بند با بخشهای از طبقات - کمه، سخن میراند و تا حدود زیادی تجربه ساندنیستهارد نیکاراگوئه را مدلل قرار می دهد.

آن بایان مورخ ژوئن ۸۴ مقاله ای را تحت عنوان "زنده باد انقلاب نیکاراگوئه"، به چاپ رسانده مانگونه که عنوان آن هم گویاست مقاله طی این عبارات به ستایش ساندنیستها بویژه اصلاحات ارضی آنها، میپردازد: "سرمشقی نمونه در تعیین راه درست انقلاب" و "شعله ور ساختن راهی نوین در مبارزه ارضی". ای - ستایشها علیرغم این مسئله است که خود مقاله هم تأیید میکند که ساندنیستها "محدودیتی بر مالکیت زمین تعیین نکرده و تا زمانیکه زمینداران زمین را بنحو احسن کشت و کار میکنند، حق مالکیت زمین محفوظ است" و اینکه "دولت ساندنیستها معتقد است که تداوم یک اقتصاد مختلط در مناطق روستائی نه تنها از نظر سیاسی مقتضی است بلکه از نظر اقتصادی هم مفرون به صرفه است. این شیوه هر چه که باشد - و بنظر میرسد که - تنها جادینند نیست، بلکه بسیار هم آشناست - به هیچ وجه یک "برخورده صحیح به مقوله انقلاب نیست!"

این مقاله چنین ادامه میدهد که پیشرفت نیکاراگوئه خود گویای سیاستها و تاکتیکهای است که رهبری کشور اتخاذ کرده است، "و نیز، تاریخ و مبارزه خلق نیکاراگوئه موارد اشتراك بسیاری با خلق ما دارد." آنچه که توجه را بخود جلب میکند از زیبایی مثبت از جبهه گسترده خلق ایجاد شده توسط ساندنیستها است، "که گروههای سیاسی گوناگون با گرایشهای سیاسی متفاوت را در بر میگردد" و "حتی مورد حمایت گروههای مخالف ساموآ، درون طبقات حاکمه بومی، نیز قرار گرفت." شباهت این سیاستها با برخی سیاستهای ح. ک. ف. - تلاش در جهت وحدت با نیروهای آپوزیسیون طبقه حاکمه، تحدید آماج حمله به دارودسته مارکوس، و غیره - چشم گیرند.

از این زمان به بعد، راه "ساندنست ها" موضوع مباحثات مهمی درون حزبتان، قرار گرفت. بطور مثال، "ساتورا و کامپو" طی مصاحبه ای با نشریه "بررسی اقتصادی خاور دور" گفت که علیرغم اینکه ح. ک. ف. هنوز به اصل مبارزه مسلحانه پایبند است، "امکان دستیابی به اهداف خویش از طریق ابزار سیاسی را از نظر دور نمی دارد." اکنون، ما بیشتر بدنبال امکان برپائی یک جنبش غیر مسلحانه بسیار قدرتمند توده ای هستیم، که با برخورداری از نیروی معنوی بتواند نیروهای مسلح و غیر مسلح خلق را به سرنگونی دیکتاتوری مارکوس با کمترین خونریزی ممکن، قادر سازد." تبلیغ "امکان دستیابی به اهداف ح. ک. ف. از طریق بکارگیری ابزار سیاسی" مضاف بر التقاتلی بودن در فرمولبندی که خصلت تئوریک احزاب رویزیونیست است تجدیدنظری رسواریک اصل اساسی و قدیمی خود ح. ک. ف. است. "آن بایان مورخ ۱۹ مارس ۱۹۷۱، چنین نوشت: "صدر ماثوبا الهام از کمون پاریس، به مامی آموزد که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید". این نکته، نه تنها جوهر انقلاب دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا در چین است، بلکه خصلت کلیه نبردهای انقلابی تحت رهبری پرولتاریا طی صد ساله ای است که از کمون پاریس گذشته است هیچ جنبش و یا حزب پرولتری نتوانسته است، بدون تبعیت از اصل انقلاب مسلحانه، قدرت سیاسی را به کف آورد." (تسا کیدا زماست)

متأسفانه، شواهد نشان میدهند که "انتقاد از خود" ح. ک. ف.، حداقل در بعضی سطوح، نه با تعمیق درک از راه جنگ خلق بلکه با تملق گوئیهای آشکار از راه ساندنیستها، همراهی گشته است. بنظر میرسد که هر دو مقالات "پراکتیکا" این راه را مورد حمایت قرار میدهند. یک سری مقالات نوشته شده توسط "مارتی ویلاوبوس" (از قرار، یک "عضو دارای آتوریته در حزب") که درون حزبتان جنبش انقلابی و در فیلیپین توزیع میگردد، نیز علنا همین کار را میکنند. مقالات "ویلاوبوس" از این حسن برخورد ارتدکد بیان واضح و فشرده، یک خط کاملاً آپورتونیستی هستند که حزب باید بدشدت به مقابله با آن برخیزد. نقدی که در "پراکتیکا" آمده، ظاهراً علیه سیاست بایکوت است، اما همانگونه

که نویسندگان "بخش جوانان و دانشجو-بان ملی" تصریح میکنند، "ریشه های گسترده مسائل مربوط به ... کل استی تژی و تاکتیکهای انقلاب فیلپین در پشت تاکتیک بایکوت، پنهان شده اند." هر دو مقاله، شعارنبرد را سر میدهند، "آیا جارت پیروزی داریم؟" - مضمون این است که حوادث اخیر، امکان پیوند بانیر و هوای بسیار گسترده تر منجمه خیل دمکراتهای لیبرال در شهرها و رهبری آنها، جهت پیروزی در کسب قدرت توسط انقلابیون را فراهم کرده (و شاید هنوز هم میکنند)، و قصور در انجام این امر، یعنی "نادیده گرفتن مؤلفه ضدفاشیستی جبهه متحد" و کم بهادادن بکار در شهرها، بدانجا منتهی شد که "انقلابیون از مدال بی نصیب ماندند" - از قرائن یعنی اینکه نتوانستند نفوذ خود را در دولت جدید، گسترش دهند.

"ویلا لوبوس" نیز همین مضمون را اختیار میکند و آثار ناامین می بخشد. بعقیده "ویلا لوبوس"، استراتژی جنگ در ازمدت خلق علت اللعل لعنتی این "شکستها" است او چنین مطرح میکند که جنگ در ازمدت خلق یک استراتژی تدریجگرایانه است که نه تنها بطور خاص باعث سیاست بایکوت بلکه بطور عام بانی این است که ح. ک. ف. فرصت رهبری یک "قیام" شهری پیروز - مندان از نوع ساندنیستهار را از کف بدهد. او در مورد جنگ در ازمدت خلق مینویسد، "... پیروزی در برابر دیکتاتوری امریکا ثی مارکوس میبایست طی پنج سال یا هفت سال یا حتی ده سال بدست می آمد. در حالی که ح. ک. ف. وجهه دمکراتیک ملی خود را جهت جهش به زیر - مرحله ای از دفاع استرا تژیک طی چند سال آتی، آماده میکردند. رژیم فاشیستی مارکوس طی سه ماه سر - نگون شد. هیچ دلیلی بهتر از این وجود ندارد که ثابت کند، حزب استراتژی غلطی را در پیش گرفته است." ("درباره استراتژی قیام") بحث "ویلا لوبوس" این است که علیرغم اینکه جنگ در ازمدت خلق برای دوره معینی مناسب بود. اما ح. ک. ف. میبایست از چند سال پیش به "استرا - تژی قیام" روی میاورد. از زمان تظاهرات شهری عمده پس از قتل "بنینوا کیلو" و اتفاقاتی میان جنگ در ازمدت خلق و "استراتژی قیام" را چنین برمی - شارد: ۱- "استراتژی قیام بیشتر در شهر تمرکز دارد، چرا که جنبش توده ای که کال -

نون مبارزه در استراتژی قیام است، اما سادر شهرها پدیدار میشوند، ۳- "در استراتژی قیام، نیروهای سیاسی نقش تعیین کننده و نیرو های نظامی نقش حمایت کننده ایفا می کنند. "هومبرتو اورتگا"، فرمانده کل ارتش خلق ساندنیستها ... تصریح نمود: "جنبش توده ای کانون مبارزه است، نه پیشاهنگ. و نقش توده حاضر را به حمایت از او محدود نمیشود." ۲- "در استراتژی قیام، پیروزی در زمان نسبتا کوتاهتری کسب میشود. ۴- در استراتژی قیام، جنگ چریکی یا جنگ موضعی، تکامل پیدائی کند. "در عوض، استراتژی قیام، ترکیبی از اعتصاب بات عمومی، خیزش های توده ای، و جنگ چریکی را برای شکست دولت در نظر دارد. ۵- "سیاست انعطاف پذیر ائتلاف بسا

بورژوازی آهوز بیسیون را میتوان یک ویژگی خاص استراتژی قیام، بحساب آورد. "و بالاخره، استراتژی قیام بر حساب پیت نیروهای قدرتمند بین المللی حساب میکند، ویلا لوبوس، بطور خاص از انترناسیو - نال سوسیالیستی (میتران فرانسمی، گو - نزالوس اسپانیائی، آلن گارسیای پروئی و غیره) بعنوان حامیان بالقوه، نام میبرد آیا این استراتژی میتواند "سرریز" از جنگ در ازمدت خلق پیروز شود؟ شاید - اما فقط به یک دلیل: سناریوی ویلا لوبوس به هیچوجه کاری به ریشه کن سا - ختن نظام امپریالیسم، فئودالیسم، و سرمایه داری بوروکرات ندارد. ویلا لوبوس، با رد کردن راه جنگ در ازمدت خلق، کلا انقلاب را نفی کرده است.

چگونه میتوان قبول کرد که این استرا - تژی به سرنگونی امپریالیسم و فئودالیسم بیانجامد، هنگامیکه وحدت بانیر و هوای بین المللی و بورژوائی را بالاتر از اتکا - به توده ها قرار داده و در کشوری که توده - های وسیع تحت استثمار و ستم از دهقانان هستند، شهر را بر روستا مقدم می شمارد؟ البته علیرغم تمامی ادعاهائی که در مورد ارتقاء نقش توده ها مطرح میکند و علیرغم همه فروتنی ریاکارانه مبنی بر "محدود نکردن نقش توده ها به حمایت از پیشاهنگ جالب توجه این است که دهقانان در نو - شته های ویلا لوبوس صرفا مرزاگامی ظاهر میشوند. بالاخره، دلیلی برای این مسئله وجود دارد: آخر اگر برنامه عبارت است از برقرار ساختن "اقتصاد مختلط" و ابقا -

مالکیت های خصوصی بزرگ، پس چه ضرورتی به بسیج میلیونها دهقان در جنگ خلق است؟ اگر قرار است که استراتژی ما، نه برپاساختن یک ارتش سرخ قدرت مند که قطعا اکثریت افراد آنرا دهقانان تشکیل میدهند، بلکه تظاهرات، اعتصابات ... و بویژه کارپارلمانی با آهوز بیسیون طبقه حاکم و کار دیپلماتیک با امپریالیست های سوسیال دمکرات باشد، به وجود دهقانان چندان نیازی نیست هنگامی که ویلا لوبوس از توده ها "صحبت میکند منظورش توده های ستم دیده و تحت استثمار نیست، بلکه طبقات واقشار متوسط شهری بویژه بورژوازی ملی و آهوز بیسیون طبقه حاکم را مدنظر دارد. کنه مطلب "استرا - تژی قیام" ویلا لوبوس عبارت است از نفی تبدیل کارگران و دهقانان به کانسون استراتژی انقلابی.

راه ساندنیستهادری بسیج نیروهای انقلابی جهت مقابله با بورژوازی بر اساس معیارها و در عرصه فعالیت خود اوست. این راه در تقابل مستقیم با این گفته جورانه مائودر مورد استراتژی نظامی است: "تو بشیوه خود بجنگ، من بشیوه خویش" - مرتجعین بر برتری تکنولوژیک، سربا - زان نا آگاه، و دکتربینهای نظامی متناسب با این ویژگیها متکی هستند در حالیکه انقلاب بیون پرولتری بر بسیج آگاهانه توده های خلق اتکا دارند. در فیلپین، توده های خلق را بیش از همه دهقانان تشکیل می - دهند علیرغم اینکه، استراتژی جنگ خلق باید بتواند از خیزشهای شهری که شما اخیرا آنرا تجربه کردید استفاده کند، بازم این واقعیت کماکان پابرجاست که روستاها از عمدگی برخوردارند و همانگونه که حزب خود شما در اوآن تشکیل متذکر شد، جنگ در ازمدت خلق راه اساسی انقلاب فیلپین است.

همه اینها گویای این واقعیتند که هیچ راه میانبر ساده به پیروزی در جنگ انقلاب بی وجود ندارد، چرا که راه ساده ای برای نابود ساختن دستگاه سرکوبگر دشمن (یعنی در هم شکستن قدرت دولتی موجود) و ریشه کن ساختن قریبهای متمادی حاکمیت طبقاتی به همراه عادات، سنن و ایده های کهن حامی آن و نیز آماده ساختن توده ها برای اینکه خودشان اداره جامعه را بعهده بگیرند، موجود نیست. علیرغم این، آنچه که "استراتژی قیام" ویلا لوبوس به آن منتهی

میشود، عبارت است از: توهم درموردیک راه سریع و ساده بمنزل پیروزی. از این جهت سریع و ساده است که از کنار انقلاب و قعی میگذرد. خصوصاً در هنگام بروز خیرشهای توده ای است که دستیابی به پیروزی های سریع مستلزم سرفرو بردن در برابرنا- سبوالیسم و دموکراسی بورژوازی است، اصول به کناری نهاده میشوند. انقلابیون راستین، بهیژه در چنین شرایطی بدنبال راههای میان بر، نمی روند.

و یالوبوس، با ارجحیت دادن مبارزه سیاسی بر مبارزه نظامی، همین ایده را دنبال میکند، توکوئی که نقش توده ها را ارتقاء می دهد. مسئله درست بلعکس است تژی او یک برنامه برای گسست واقعی از همانگونه که ماثو تصریح نمود، مبارزه مسلحانه عالی ترین شکل مبارزه است، زیرا راه کسب قدرت توسط توده ها، نبرد برای نابودسازی دولت قبلی و برپا سازی دولتی نوین، و بدین ترتیب بازسازی و بدست گرفتن امور جامعه است. بعقیده ویلا- لوبوس، جنگ چریکی ابزار بسیج توده ها بهیژه دهقانان فقیر در طول زمان، برای ایجاد ارتش سرخ و درهم کوبیدن حاکمیت دولتی کهن و بالاخره نابودسازی کس- دستگاه سرکوبگر، نیست. جنگ چریکی بعضوا اینکه بدرستی یک مؤلفه نقادانه- جنگ دراز مدت خلق ارزبایی گردد، صر- فاً بعنوان یک وسیله دیگر برای اعمال فشار بهمراف اعتصابات، تظاهرات و فشارهای سیاسی و بین المللی از سوی نیروهای بورژوا- بکار گرفته میشود این یک استراتژی انقلا- بی برای کسب قدرت و حفظ آن از طریق مبارزه مسلحانه نیست. و بیشک هیچ وجه تشابهی باقیام توده ای و جنگ داخلی همه جانبه بلشویکها برای ایجاد حاکمیت پرو- لتری، ندارد. این یک استراتژی رهبر- میستی و شکل رنگ و لعاب دیده ای از تئوری مشی چریکی کوبائی هاست که همیشه جنبش - های مسالمت آمیز توده ای را با قدرت نمائی چریکی و کسب حمایت قابل توجه از سوی نیروهای بورژوازی، درهم ادغام میکند.

را ارائه میدهد: در حالیکه این (استرا- تژی) پیروزی را پس از چندین سال قابل حصول می دید ماکوس طی سه ماه سرنگون شد. سرتپای این دلیل این است که از نظر ویلا لوبوس انقلاب یعنی خلاص شدن از دست صرفایک دارودسته. آیا هدف جنگ دراز مدت خلق این است؟ و یا عبارتست از سرنگون ساختن کل نظام فئودال امپیر- پالیستی، آزادسازی خلق فیلیپین از قید کلیه اشکال ستم و گام گذاردن در مسیر اتحاد جامعه طبقاتی، بمثابه جزئیاتی از

حزب شما طی چند ماه اخیر پشت میز مذاکره نشسته و بر سر مسئله آتش بس با نمایندگان آن دولتی به توافق رسیده است که مدافع "سه کوه" امپریالیسم، فئودا- لیسم، سرمایه داری بوروکراتیک میباشد که هنوز بر پشت خلق فیلیپین سنگینی می کنند. این عمل مسائل جدی را که ف- با آنها روبروست، تعمیق میبخشد. از بحث در مورد مشروعیات این مذاکرات تحت عنو- ان یک گام تاکتیکی که بگذریم ناچاریم بهر سیم: چه نوع سیاستی بر این مذاکره- ات حاکم بود؟

ماثو تسه دون متذکر گردید "گاهی- نپذیرفتن مذاکرات" جواب ضربه با ضربه است، گاهی نیز پذیرفتن مذاکرات جواب ضربه با ضربه است. "بهمانگونه که وی خاطرنشان نمود: "چگونگی جواب دادن نیست. ابویوض اشتیاق خود را برای چیزی ضربه با ضربه، بموقعیت بستگی دارد".

کمتر از این اعلام میکنند و هر چیز کمتر از (درباره مذاکرات چون کینگ) بیشک گسست "کامل" از امپریالیسم، بمعنای مجددی جای گرفتن درون مناسبات امپریالیستی است. گسست از قرنهای متمادی سلطه جا- معه طبقاتی و تداوم محاصره امپریالیستی محتاج دشوارترین نهادهاست.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونال- لیستی، تجربه واقعی راه ساندنیستها را چنین جمع بندی میکند: "تاریخ مؤید و رشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی" (یا "جبهه انقلابی" متشابه) است که تحت رهبری یک حزب مارکسیست - لنینیستی نباشد، حتی اگر این جبهه یانیروهای درون آن پوشش "مارکسیستی" (در واقع مارکسیستی کاذب) داشته باشند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات کوبنده ای بر امپریالیسم وارد ساختند، ولی ثابت کرده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ بورژوازی از آن خلق باشند. "و او به حزب و ارتش

مذاکرات آتش بس : جواب ضربه با ضربه؟

حزب شما طی چند ماه اخیر پشت میز مذاکره نشسته و بر سر مسئله آتش بس با نمایندگان آن دولتی به توافق رسیده است که مدافع "سه کوه" امپریالیسم، فئودا- لیسم، سرمایه داری بوروکراتیک میباشد که هنوز بر پشت خلق فیلیپین سنگینی می کنند. این عمل مسائل جدی را که ف- با آنها روبروست، تعمیق میبخشد. از بحث در مورد مشروعیات این مذاکرات تحت عنو- ان یک گام تاکتیکی که بگذریم ناچاریم بهر سیم: چه نوع سیاستی بر این مذاکره- ات حاکم بود؟

ماثو تسه دون متذکر گردید "گاهی- نپذیرفتن مذاکرات" جواب ضربه با ضربه است، گاهی نیز پذیرفتن مذاکرات جواب ضربه با ضربه است. "بهمانگونه که وی خاطرنشان نمود: "چگونگی جواب دادن نیست. ابویوض اشتیاق خود را برای چیزی ضربه با ضربه، بموقعیت بستگی دارد".

کمتر از این اعلام میکنند و هر چیز کمتر از (درباره مذاکرات چون کینگ) بیشک گسست "کامل" از امپریالیسم، بمعنای مجددی جای گرفتن درون مناسبات امپریالیستی است. گسست از قرنهای متمادی سلطه جا- معه طبقاتی و تداوم محاصره امپریالیستی محتاج دشوارترین نهادهاست.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونال- لیستی، تجربه واقعی راه ساندنیستها را چنین جمع بندی میکند: "تاریخ مؤید و رشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی" (یا "جبهه انقلابی" متشابه) است که تحت رهبری یک حزب مارکسیست - لنینیستی نباشد، حتی اگر این جبهه یانیروهای درون آن پوشش "مارکسیستی" (در واقع مارکسیستی کاذب) داشته باشند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات کوبنده ای بر امپریالیسم وارد ساختند، ولی ثابت کرده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ بورژوازی از آن خلق باشند. "و او به حزب و ارتش

نسبت به دفاع از علم انقلابی پرولتاریا و در نتیجه به بیتفاوتی نسبت به پیشرفت خود انقلاب جهانی پرولتاریائی، منجر گردید همانگونه که جنبش مادر بیانیۀ خویش متذکر شده است: "دفاع از تکامل کیفی علم - مارکسیسم - لنینسم توسط مائوتسه دون، نمایانگر وجود یک سوال بویژه مهم و مؤکد در جنبش بین المللی و در میان کارگران دارای آگاهی طبقاتی و در بین سایر مردم - مان انقلابی اندیش در جهان کنونی، است اصل مورد نظر عبارت است از موضعگیری در رابطه با دفاع از خدمات تعیین کننده مائو به انقلاب پرولتاریائی و علم - مارکسیسم - لنینسم و ارتقاء آن. پس مسئله به موضعگیری نسبت بد دفاع از خود مارکسیسم - لنینسم، باز میگردد". و همان گونه که پیشتر نیز نقل کردیم "بسندون دفاع از مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائو تسه دون و ارتقاء آن، شکست دادن رویز ونیس، امپریالیسم و ارتجاع در کلیت خود ناممکن است."

ف. الی الواقع، تاریخ پیدایش خود. ک. ف. مؤید این امر است. پیدایش ح. ک. ف.، محصول نبرد مائو علیه رویز ونیس بود. ح. ک. ف. (CCP) مجبور به جدایی و افشای رویز ونیستهای PKP (حزب رویز ونیست فیلیپین) شد. حزب رویز ونیست "اختلاف میان چین و شوروی" با اصطلاح موضع "استقلال اصولی" اعلام کرده بود. اما بزودی مشخص گردید که بیش از پیش در چنگال رویز ونیستهای شوروی فرو رفته است، و در آخر کار با اجرای یک شوی تلویزیونی در برابر مارکوس تسلیم گردید. در آن زمان شما اعلام کردید که "اندیشه مائو تسه دون خط فاصل میان انقلابیون راستین و کاذب است. آیا این امر دیگر مصداق ندارد؟ آیا این خط فاصل بدینجهت تغییر کرده است که نیروهای یورش برنده بر اندیشه مائو قویترند و بر شدت حملاتشان افزوده اند، و قدرت دولتی را در چین غصب کرده اند... و با حقیقت اینست که دفاع از خدمات مائو به مارکسیسم - لنینسم، بیش از هر زمان دیگری یک خط فاصل اساسی میان انقلاب و رویز ونیسم است، و مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائو تسه دون پایه تجمع و پیشروی مجدد جنبش بین المللی کمونیستی میباشد؟ طنز قضیه در اینجاست که نتیجۀ نهائی ارزیابی غلط شما از تکامل اوضاع در چین، یعنی

توانائی ما خارج است. ولی یک مسئله رami. توانیم با اطمینان بگوئیم: گرایشات خطرناک خط مشی شمار مسموم کرده با مسئله سرباز زدن از بر خورده مسائل عمده مربوط به خط مشی جنبش بین المللی کمونیستی که متعاقب مرگ مائوتسه دون و کودتای ضد انقلابی در چین در سال ۱۹۷۶ بروز نمودند پیوند خورده اند.

چه شباهت این مسئله بی برده باشید و یا خیر، و علیرغم پیشرفتهائی که طی مبارزه مسلحانه تان در فیلیپین کسب نموده - اید، - سرنگونی حاکمیت پرولتری در چین و حملات متعاقب آن به مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی ضربه ای جدی به جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد، و سوالات برجسته ای را در زمینه خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک مطرح نمود. این مسائل انقلاب بیون سراسر جهان را مورد آزمون قرار دادند: آیا باید در برابر یورش ارتجاعی بر اندیشه مائوتسه دون قدامت کرد و از آن بعنوان عالی ترین دستاوردی که انقلاب جهانی پرولتری تا کنون کسب کرده است و بمثابة "قله رفیع مارکسیسم - لنینسم" که زمانی حزب خود شما بدان معترف بود بدفاع برخاست و یا خیر؟

هنگام مرگ مائوتسه دون، صدر کمیته مرکزی ح. ک. ف. بیانیه ای منتشر ساخت که طی آن از اندیشه مائو و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی دفاع کرده و خط مشی رویز ونیستی دن سیاووپین، این رهسرو اصلاح ناپذیر سرمایه داری، را محکوم نمود. مدت زمان کوتاهی پس از این ح. ک. ف. تغییر موضع داده و کودتای هواکوئوفن را ستوده و با اصطلاح گروه چهار نفره را تقبیح نمود این تغییر موضع فاقد هرگونه توضیح یا تحلیل واقعی از مبارزه طبقاتی در چین بود. از آن زمان که دن - سیاووپین به قدرت رسیده، سیاست های انقلاب فرهنگی یکی پس از دیگری پیاپیمال شده اند و حملات بر مائو در چین و سراسر جهان شدت گرفته است. ح. ک. ف. از کنار همه اینها با سکوت گذشته و هنوز هم ساکت است حتی هنگامیکه مارکسیست - لنینیستهای واقعی تلاش نمودند در سطح جهانی گرد آمده و به این حملات پاسخ درخور دهند، شما آنها را - دیده و ناشنیده انکاشتید.

اکنونستیسیم و بی تفاوتی شما نسبت به این مبارزه، در حقیقت به بی تفاوتی

چنین هشدار داد که: "باید پیشاپیش از نظر ذهنی (برای جنگ داخلی) آماده باشید این نکته مهمی است، و وجود یا عدم وجود این آمادگی، یک دنیا تفاوت را ایجاد میکند." (موقعیت و سیاست ما پس از پیروزی در جنگ مقاومت علیه ژاپن) - شما هم مذاکره کرده اید. اما چه سستی این مذاکرات را رهبری میکرده است شما کادر ها و نفرات را برای چه چیز - آماده میکنید هنگامی که بجای افشای آنان که یک پای مذاکراتتان هستند، با "متر - قی" خواندن و دم زدن از "اصلاحات دمکراتیک" شان، روابط و پیوندهای آنها با امپریالیسم را پنهان ساخته و بدین ترتیب به توهم توده ها دامن میزنید؟ و از اینها گذشته، آنها خود را برای چه چیزی آماده میکنند - با در نظر گرفتن سرازیر شدن سیل کمکهای نظامی امپریالیستی، و تجدید مذکرات در مورد بدیهیاتشان؟ همه امپریالیستهای حمایت از دولت آکینو بر خاسته اند، اگر چه در صورت لزوم با بره انداختن جنگ خونین داخلی به تثبیت نظم کهن اقدام میکنند. باید بی تعارف پرسید: آیا بقیدۀ شما این مذاکرات ایزار پیشبرد جنگ خلق در جهت درهم شکستن کامل نظم ارتجاعی و ایجاد دیکتاتوری انقلابی خلق تحت رهبری پرولتاریاست یا اینکه جنگ چریکی تا سرحد صرفا یکی از راههای وارد آوردن فشار علیه دولت برای نیل به اهدافی متفاوت، و نهایتا غیر انقلابی، با - ثین آورده میشود، که شما امیدوارید مذاکرات در خدمت پیشبرد آن باشد؟

**دور شدن از مارکسیسم - لنینسم
اندیشه مائوتسه دون،
بمعنای مرگ انقلاب است**

مادر بالا، به بعضی روندهای انحرافی کلیدی که خط ح. ک. ف. را طی سالهای گذشته مسموم کرده و باعث ایجاد اوضاع کنونی شده است - که در آن حزبی که بر اساس مارکسیسم - لنینسم اندیشه مائوتسه دون بر پایه استراتژی جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا، و با هدف ایجاد دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی تحت رهبری پرولتاریا و پیشروی بسوی جامعه بی طبقه از طریق انقلابات فر - هنگی متعدد ایجاد گردیده، اکنون بیش از پیش به حزبی اسیر بحران و راهی چاده ای خطرناک، تبدیل میشود اگر چه ارائه جمعبندی از پروسه کامل بروز این اوضاع از

حمایتان از کودتای ارتجاعی و انکارتان در تصحیح این دیدگاه بدینجا ختم نشد که از رویزیونیستهای چینی تبعیت کنید، بلکه به شوری نزدیک و نزدیکتر شدید!

مضافاً دست کشیدن آشکار ح.ک.ف از دفاع از ضرورت "انقلابات فرمینگ متعدد و ادامه مبارزه انقلابی علیه بورژوازی نوین که بناگزیر تحت سوسیالیسم بازتولید میشود - سالیاست که هیچ مغربی در این رابطه در نشریات ح.ک.ف. به چشم نخورده است - بدین معنا که شاحتی در صورت پیروزی در کسب استقلال ملی توسط نیروهای مسلحان ، غیر ممکن بود که بتوانید آنرا حفظ کنید . چرا که در کشورهای تحت سلطه ، بدون تداوم پیروزی پرولتاریا بر نیروهای بورژوازی نواخته و ادامه انقلابی کردن مناسبات تولیدی ، حتی توسعه یک نظام نسبتاً خودکفای اقتصادی و بدین ترتیب ممانعت از ظهور مجدد مناسبات وابستگی نو مستعمراتی غیر ممکن است . پیشروری در جهت جامعه کمونیستی که دیگر هیچ کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ در چین اینراتصویر کرده است . بورژوازی نواخته رویزیونیست احکام را واژگون کرده و در دروازه چین را بروی نفوذ اقتصادی امپریالیسم گشودند و دستاوردهای ساختمان پیک اقتصاد مستقل سوسیالیستی را پایمال ساختند خلاصه کرده باشیم ، عمق پوسیدگی ایدئولوژیک سیاسی حزب شما که بمیزان گسترده ای ناشی از انکار اتحاد موضوع روشنی میان اندیشه مائو و رویزیونیسم میباشد ، حقیقتاً هشدار دهنده است :

- ماهیت طبقاتی رژیم که علیه آن می - جنگیدید از دیدگان پنهان مانده ، ضرورت درم شکستن کامل دستگاه سرکوبگر به میزان زیادی اهمیت خود را از دست داد ، مفاهیم بورژوا - دموکراتیک در مورد "جمهوری های امروزی " پروبال یافتند ، چرا که درک های غلطی از مسیر و اهداف انقلاب مطرح شده اند - پرولتاریا بطور روز افزون به کرنش در برابر نیروهای طبقاتی دیگر در جبهه متحد و اداری شده است ، بدست نشانندگان امپریالیستها عنوان "ترقیخواه " "اصلاح طلب" داده میشود و یکی از منابع قدرت ح.ک.ف. یعنی بسیج دهقانان در جنگ واقعی خلق بمثابة نیروی عمده انقلاب بطور روز افزونی با فعالیت مشترک با اقلیت بورژوازی در شهرها یکسان انگاشته میشود (و حتی تحت الشعاع

قرار میگردد) ، - کشورهای امپریالیستی بعنوان کشورهای سوسیالیستی ، و کشور های وابسته بعنوان رژیمهای انقلابی مستقل قلمداد میشوند ، و در نتیجه ضرورت یا امکان گسست قاطع از امپریالیسم جای خود را به طرحهای "عملی" ارتباط گیری با خود امپریالیسم ، احتمالات تحت لوای "ضرورت دریافت کمک شوری ها ، میدهد . "استراتژی قیام " ، یکی از جلوه های مهم این گرایشات خطرناک است ، اما آخرین آنها نیست .

مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کلید پیروزی انقلاب فیلیپین است !

علیرغم وجود هر گونه آفت و خیزی که بر سر راه انقلاب وجود دارد ، در تحلیل نهایی شرایط برای شدت بخشیدن به جنگ خلق و پیشروری واقعی بشوی اهداف انقلابی بسیار مهیاست . خود امپریالیستها بخوبی بر این امر واقفند - افزایش کمکهای نظامی آنها نشانه توسعه قدرتمند و از روی اطمینان نیست بلکه به جهت آگاهیشان بشکندگی و آسیب پذیری رژیم حاکم است . آنها قادر نیستند هیچ راه حل اساسی جهت برون رفت از این بحران عمیقی که فیلیپین را در بر گرفته است ، ارائه دهند .

اما بخاطر پیشبرد امر مبارزه مسلحانه ضروری است که مبارزه بین دو خط مشی نیز به پیش برده شود . مسئله سیاسی مرکزی اینکه امروزه انقلاب فیلیپین با آن رویرو است ، همانا مسئله تشدید جنگ خلست و پیشبرد خط مشی مائو است . اما این خط مشی نباید به سطح صرفا ادامه عملیات نظامی تنزل یابد ، چرا که خطاهای سیاسی نقش و مضمون مبارزه مسلحانه را تحریف کرده است . تجربه "شورش هک" در دهه ۱۹۵۰ هنگامیکه هزاران جنگجوی مسلح تحت رهبری حزب قدیمی کمونیست بسوی شکست هدایت شدند ، بما ثابت نمود که تنها یک خط مشی صحیح برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به پیروزی منتهی میشود . بدون شکست دادن خطوط انحرافی ، تداوم پیشرفت جنگ خلق در مخاطره میافتد بعلاوه ، بطور همزمان این اصلاحات باید در طول پیش برد جنگ خلق انجام پذیرند ، چرا که گرایشات اپورتونیستی و انحلال طلبانه

باید هم در تئوری و هم در عمل شکست داده شوند .

شرایط کنونی وجود خطرات بزرگ و فرصتهای بزرگ در فیلیپین ، این وظیفه عاجل را پیش از پیش در مقابل ، رهبری و بدنه ح.ک.ف. قرار میدهد که در برابر مصاف طلبیها قد علم کرده و وظیفه خود را در قبال خلق فیلیپین و پرولتاریاسای بین المللی انجام دهد . اما برای برآمدن از پس انجام این وظایف گرانقدر ، صرفاً قصد نیک داشتن کافی نیست ، بلکه برتر از هر چیز مسئله خط و مشی سیاسی و ایدئولوژیک مطرح است . خلاف آنچه بعضی جریانها بحث میکنند ، بحرانی که امروزه ح.ک.ف. در آن گرفتار آمده است ، بعزت خط مارکسیسم - لنینیستی حزب و باصلاح خصلت دکماتیستی و سکتاریستی آن نیست ، بلکه بالعکس ، این بحران ناشی از قصور در فراگیری و یکارگیری سیستماتیک مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون است . غلبه بر این بحران محتاج ترك اصول انقلابی ، بدنبال بعضی راههای میانبر خیالی نیست بلکه بازگشت به این اصول بخاطر جمع - بندی از اشتباهات جدی واقع شده ، اصلاح آنها و سپس پیشروری در جهت پیشبرد انقلاب فیلیپین بمثابة جزئی از انقلاب جهانی پرولتاریائی ، را ایجاب میکند .

در خاتمه ، لازم میبینیم بخشی از " گزارش به دهمین کنگره حزب کمونیست چین را نقل کنیم : " صد مائو به مایاموزد که " درستی باناد رستی خط مشی ایدئولوژیک و سیاسی ، تعیین کننده همه چیز است . " اگر خط مشی کسی غلط باشد این فرد حتی علیرغم اعمال کنترل مرکزی ، محلی ، و رهبری ارتش ، ناگزیر به سقوط است . اگر خط مشی کسی صحیح باشد ، این فرد حتی اگر در آغاز یک سرباز نیز نداشته باشد سرباز خواهد یافت ، و حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشد قدرت سیاسی را کسب خواهد کرد . این نکته توسط تجربه تاریخی حزب ما و جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تا کنون ، بیرون کشیده شده است . کنه مطلب همانا خط مشی است . این یک حقیقت انکارناپذیر است . "

دوست شما

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مارس ۱۹۸۷



انتخابات ۱۹۴۵ بعنوان بخشی از "جبهه دموکراتیک ملی" به همراه حزب "آپرا" گردید، آنهم به بهانه بوجود آوردن فضای دموکراتیک؛ این ماجرای انتخاباتی زمانی به پایان رسید که حزب بادکنکی بعد از کودتای "اودریا" در سال ۱۹۴۸، ترکید. در ابتدای دهه شصت، فراکسیون که صدر گونزالو بنانهاده بود در درون "کمیته محلی آباکوچو" شروع به رشد نمود. منظور از فراکسیون، آن مفهومی است که از لندن آموخته شده: "پسک بخش در حزب، گروهی از افراد همفکر است که عمدتاً به منظور تأثیر گذاری بر حزب در جهت حرکت در مسیر تصریح شده و به منظور تضمین پذیرش اصول آنها در حزب به نابترین شکل، تشکیل میگردد. بدین جهت، همگونی واقعی عقیده ضروری است." این فراکسیون بعنوان محصول رشد مبارزه طبقاتی در سطح جهان بوجود آمد، بویژه مبارزه عظیم میان مارکسیسم و رویزیونیسم که اندیشه مائوتسه دون را گستراند، چنانکه در اواسط دهه شصت اندیشه صدر مائو تکامل یافت. این مارکسیسم - لنینیم شناخته شد. این عامل اصلی تعیین کننده در ایجاد فراکسیون بود. در عین حال، تکامل جامعه پرو، پیشرفت سرمایه داری بوروکرات و وحدت یابی مبارزه طبقاتی توده ها، تشدید فعالیت سیاسی و تبلیغات رشد یابنده در رابطه با مبارزه مسلحانه و تحولات خرد منطقه ای که فراکسیون در آن تولد یافت، پایه ای اساسی برای آن فراهم نمود. این منطقه جایی بود که فرتوتی و شکستگی نیمه فئودالیسم بطور فزاینده ای صریح می گشت و دهقانان با عکس العملی مشابه پیرویه ای که در سراسر کشور جریان داشت شروع به درک مبارزه مسلحانه میکردند. پایای آن، مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم درون حزب تعمیق میگشت. فراکسیون به رهبری کمیته محلی آباکوچو علیه رویزیونیسم "دل پرادو" Del Prado و پیروان او مبارزه نمود و در "چهارمین کنفرانس

سراسری" که طی آن "دل پرادو" و شرکاء اخراج گردیدند، شرکت کرد. از آن زمان فراکسیون درون حزب در سراسر کشور ریشه دواند. تکامل مارکسیسم - لنینیم بوسیله صدر مائو و درسها و تجربه های عظیم چین، نقشی حیاتی و تعیین کننده در این مراحل نخستین بازی نمودند. از آن زمان به بعد، هم تعهد اولیه ما به مارکسیسم - لنینیم - مائوئیسم و هم بکار بست آن در شرایط خاص خویش، بیش از پیش تعمیق یافته است.

پس از پنجمین کنفرانس سراسری در نوامبر ۱۹۶۵، در مبارزه دو خط در درون حزب، فراکسیون جنگیدن برای ساختن سه سلاح حیاتی انقلاب را مطرح کرد: حزب، نیروهای مسلح و جبهه متحد؛ خواستار به اجراء در آوردن این وظایف در پرتو خط سیاسی کنفرانس گردید - خط سیاسی ای که ساختن نیروهای مسلح انقلابی را جهت مبارزه مسلحانه بمثابو وظیفه اصلی بنا نهاد. اما سنگینی مردار رویزیونیسم، انجام وظیفه اصلی را به هزار طریق مانع شده و با آن ضدیت کرد. تحت چنین اوضاعی فراکسیون بر لزوم اتحاد ایدئولوژیکی و سازمانی حزب متمرکز، تصریح مجدد نمود و فراخوان "بازسازی حزب" بر پایه "جنگنده قهرمان" را داد. این پیرویه در سه دوره، هر کدام با استراتژی سیاسی مربوطه خود، پیش برده شد:

۱) "ارائه تعریبی از مسئله بازسازی"، تحت هدایت استراتژی سیاسی "محاصره شهرها از طریق روستاها". در آن زمان، مسئله ساختن حزبی برای رهبری مبارزه مسلحانه در این مسیر بود، چرا که دهقانان و مسئله

ارضی اهمیت شگرفی پیدا نموده و انتقال نقطه ثقل حزب به روستاها حیاتی گشته بود. بعلاوه، مسئله تعیین کننده خط سیاسی و ایدئولوژیکی، بر اصل "اتکاب - اندیشه مائوتسه دون" که آنروزها به این شکل بیان میشد - ویر "احیاء و تکامل ماریاتکی"، که تکامل جنبه برجسته آن بود متمرکز شد. به دو دلیل کلیدی، تنها کافی نبود که نظرات او احیاء می شد: تکامل مارکسیسم - لنینیم توسط صدر مائوتسه دون، تکوین سرمایه داری بوروکرات در پرو. این مرحله در دوران مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچی و تجلیات آن در عرصه های گوناگون زندگی حزب صورت گرفت و با ششمین کنفرانس در ژانویه ۱۹۶۹ - که "بازسازی حزب" "بر پایه اتحاد حزب بر اساس مارکسیسم - لنینیم - اندیشه مائوتسه دون (همانطور که آنروزها می گفتند - اکنون مائوئیسم است) اندیشه ماریاتکی و خط سیاسی عمومی را تصویب نمود، پایان یافت. دوره بعد، ۲) "پیشبرد بازسازی" بوسیله استراتژی "بازسازی حزب" بر مبنای پایه وحدت حزب، هدایت گردید. اکتبر ۱۹۶۸، شاهد کودتای ولاسکو بود. اوسه وظیفه را بر عهده گرفت: تعمیق تکامل سرمایه داری بوروکرات، کثویراتیزه کردن جامعه پرو تحت هدایت یک دیدگاه فاشیستی سیاسی، و سرکوب جنبشهای در حال خیزش توده ای. این دوره به دو بخش تقسیم می شود: ابتدا مبارزه علیه انحلال طلبی راست، یعنی شکلی از رویزیونیسم که با علنی کردن حزب، کار توده ای و سوق دادنش به فعالیت قانونی، در تلاش نابودی حزب بود. در بعد سیاسی صرف، این خط بجای مصادره کردن زمین، سلب مالکیت نمودن آن را پیش می گذاشت و بالاتر از همه صفت فاشیستی حکومت را انکار مینمود. زمانی که این انحلال طلبان نتوانستند حزب را بزیر سلطه خود بکشند با هرزگی سعی نمودند آنرا از بین ببرند، که در اینجا فراکسیون در دفاع از حزب برخاست. در فوریه ۱۹۷۰ انشعابی صورت گرفت و فراکسیون، رهبری حزب

را بدست گرفت ، و از آن زمان به بعد پیرویه بازسازی راهبردی کرد . در مرحله دوم ، مبارزه علیه انحلال طلبی " چپ " قرارداد داشت ، یعنی یکی دیگر از انواع رویزیونیسم که سعی نمود با محور کردن حزب درون چارچوبی خود ، انکار اهمیت کار دهقانی و امکان هرگونه کار توده ای ، به بهانه اینکه کار وتشکل توده ای تحت فاشیسم غیرممکن است ، حزب را نابود کند. آنها بطور ساده فاشیسم را به مسئله ای به نام خشونت ، و بدتر آنکه به خشونت غیر قابل مقاومت که درمقابلش هیچ کاری نمی توان کرد بجز انتظار برای زمانی بهتر ، تقلیل دادند. آنها از " ثبات نسبی سرمایه داری " و در نتیجه نظام اجتماعی ، دم زدند. آنها گفتند " همین خط کافی است " و دلیلی برای تکامل دادن خط ماریاتکی وجود ندارد ، و بالا فزندن در مورد اینکه " بلشویک های ناب " هستند مائوئیسم را بر زیر سؤال کشیدند. این انحلال طلبی " چپ " در سال ۱۹۷۵ طی پلنوم کمیته مرکزی درهم شکسته شد . در طول این دوره ، درک سیاسی ما از جامعه پرو عموماً کمتر گشت ؛ بویژه درک ما از سرمایه داری بوروکراتیک بر پایه تزه های صدر مائو . این مسئله برای درک و رهبری انقلاب دموکراتیک ، پایه ای است . فی الواقع این درک ، در را بر روی گرایش اپورتونیستی دنباله روی از جناحی از بورژوازی بزرگ - در حالیکه وانمود به اتحاد و مبارزه با بورژوازی ملی می کرد - ، حمایت از فاشیسم ، برنامه های کثرت پارتیستی ، " رفرها " و تدابیر ولاسکو ، بست . این درک امروزه نیز کماکان بی اندازه سودمند است . ساختمان ایدئولوژیک - سیاسی حزب ، بویژه در رابطه با درک اندیشه ماریاتکی و خط عمومی سیاسی - برای اولین بار در ۵ نکته سنتز شد که از آثار او اقتباس گردیده بود - نیز به همراه ضرورت توسعه هرچه بیشتر آن ، تکامل یافت . رابطه میان کار مخفی و علنی معین شد و کار علنی طبق معیار لنینیستی عرصه های پشتیبانی برای کار توده ای حزب ، توسعه یافت . بدین ترتیب ، تشکلات توده ای برای پیوند دادن حزب

و توده ها توسط حزب بوجود آمدند . دوره آخر ، (۲) اوج بازسازی ، بوسیله استراتژی سیاسی " به اوج رسانید و پی ریزی کنید " ، رهبری گردیده به سخن دیگر ، بازسازی را به اوج خود برسانید و پایه های آغاز مبارزه مسلحانه را بریزید . با آغاز این پیرویه ، حزب به انتهای " بازسازی " خود می رسید و بنابر این مجبور گردید از آنچه بدست آمده جمع بندی کند ، خط عمومی سیاسی را تعیین و تضمین نماید ، به ساختمان حزب در سطح ملی با توجه به قرار داشتن مرکز ثقل آن در روستاها ، ادامه دهد و ویژگیهای مبارزه مسلحانه را معین کرده و با توسعه دادن کار در میان دهقانان ، آترایی ریزی کند . چپ ، استوارانه برای رسیدن به این اهداف جنگید و مبارزه شدید و فشرده ای را علیه راستگرایی برآه انداخت . راستگرایی به یک خط راست اپورتونیستی تکامل یافت که ابتدا با این " اوج یابی " مخالفت کرد و سپس با برچسب " اولتر اچپ " یورش را علیه خط عمومی سیاسی شروع نمود و با مخالفت خصما کین علیه آغاز مبارزه مسلحانه ، به پایان رسید . با این وجود ، چپ با فرزاندگی و استواری ، مکرراً اپورتونیسم راست را شکست داد . این اپورتونیسم شکل دیگری از رویزیونیسم بود که در وهله اول با قهر انقلابی ، با انجام وظیفه جنگیدن حزب جهت کسب قدرت از سوی پرولتاریا و خلق ، و با پیشروی پرولتاریا در مأموریت تاریخی - اش ، به مخالفت برخاست . در آوریل ۱۹۷۷ جناح چپ با تصویب برنامه سراسری برای ساختن حزب تحت شعار " برای آغاز مبارزه مسلحانه همیاری کنید " ، مخالفت اپورتونیستی راست را شکست داد . چپ یکبار دیگر در سپتامبر ۱۹۷۸ با تصویب " جمع بندی از بازسازی " ، " تصریح " خط سیاسی عمومی ماریاتکی و تکامل آن " و طرح " رؤس مبارزه مسلحانه " راست را ، شکست پر طنینی داد . بالاخره در مه ۱۹۷۹ ، طی نهمین پلنوم گسترده کمیته مرکزی ، هنگامیکه تحت شعار " تعیین کنید و تصمیم بگیرید " تصویب گردید که " مبارزه مسلحانه آغاز شود ، جناح چپ خط اپورتونیستی راست را بطور کامل

شکست داد . فصلی طولانی از تاریخ حزب بسته شد و فصلی دیگر گشوده گردید : بازسازی به اوج رسیده بود و مرحله جدیدی مفتوح می گشت ، مرحله مبارزه مسلحانه . باید به روشنی و محکمی تاکید شود که در طول این دوره اوج یابی ؛ زمانیکه صدر مائو در گذشت ، حزب به انترناسیونال پرولتری و انقلاب التزام داد که همواره در فلهای مارکس ، لنین و مائو - را برافراشته نگهدارد ، و اعلام نمود که " امروزه برای مارکسیست بودن باید به مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائو تسه دون اعتقاد داشت " (اکنون مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) . بنابر این زمانیکه کودتای هوا - دن (که البته دومی در آخر سر همه کاره از آب درآمد) بوقوع پیوست ، حزب آنرا بعنوان یک کودتای ضد انقلابی علیه دیکتاتوری پرولتاریا در چین ، علیه انقلاب کپیتر فرهنگی پرولتاریا ، در جهت احیای سرمایه داری و علیه انقلاب جهانی ، محکوم کرد .

بطور خلاصه ، بدین ترتیب حزب کمونیست پرو بازسازی گردید و حزبی طراز نوین گشت : مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ، و یکبار دیگر پیشاهنگ سازمان یافته پرولتاریا موجودیت یافت که قادر بود اوجا برای کسب قدرت دولتی رهبری کند . بدین ترتیب ، میتوان شعار " تعیین کنید و تصمیم بگیرید " را نخستین گام در راه جنگ خلق کنونی ، محسوب داشت . سپس حزب دومین گام را نیز به پیش گذاشت : گام تدارک ؛ دوره تضمین اجرای برنامه حزب ، خط عمومی سیاسی انقلاب پرو و احکام حزب که معیارهای آن امروزه مآرهادایت می کنند ، حل مسائل استراتژی سیاسی در رابطه با قهر انقلابی ، جنگ خلق و حزب ، ارتش و جبهه متحد . تصمیم ذیل اتخاذ گردید : " اولین دسته را در عمل حدادی کنید ! بگذارید قهر در نخستین گام و در رشد مبارزه مسلحانه قوام گیرد ، بیایید با گلوله سربى فصل نوینی را بگشاییم و با نثار خون خود آنرا به نگارش در آوریم ، فصل نوین در تاریخ حزب و خلق ما ، و بیایید اولین دسته را در عمل حدادی

کنیم! پرو سوم دسامبر ۱۹۷۹.

و حزب کمونیست پرو جنگ خلقی را آغاز نمود که تابدین روز ادامه دارد.

در رابطه با جنگ خلق. هشتین پلنوم کمیته مرکزی بادر نظر گرفتن تجربه بین المللی بعنوان نقطه شکوهمند حرکت به همراه درسهای بسیار غنی و با ارزش مثبت و نیز منفی آن، اساساً "بادر نظر گرفتن جنگ خلق بمثابه تئوری نظامی پرولتاریا، و بحساب آوردن شرایط مشخص کشور، اجرای عملی "رئوس مبارزه مسلحانه" رامنروعبیت بخشید. در اساس این برنامه بر آن بود که جنگ خلق در پرو باید بعنوان یک جنگ واحد انقلابی در روستاها و شهرها توسعه یابد، که روستاها رزمگاه اصلی عملیات بوده و راه محاصره شهرها از طریق روستاها دنبال شود. بعلاوه، بخاطر دلایل اجتماعی و تاریخی و بویژه تاثیراتشان بر امور نظامی، این برنامه اهمیت کوهستانها، بخصوص رشته کوهی که از مرکز به مناطق جنوبی کشیده شده و همچنین اهمیت پایتخت، رابسه حساب آورد. همچنین پرو راد چار چوب آمریکای لاتین، خاصه آمریکای جنوبی، و بر زمینه موقعیت بین المللی و انقلاب جهانی مورد تحلیل قرار داد. حزب با چنین رئوس برنامه ای با برخورد به دو مسئله، جنگ مسلحانه و رفتار ک دید: ۱) مسائل استراتژی سیاسی که مفاد و اهداف جنگ خلق را در کوتاه مدت و دراز مدت، همچنین وظایف ضروری ناشی از آن، طرحهای نظامی و ساختن سه ابزار - حزب، ارتش، جبهه - و رابطه آنها با قدرت نوین، راعمین و تعریف میکنند. ۲) آغاز نمودن مبارزه مسلحانه، مسئله کلیدی و تعیین کننده که شایستگی توجه خاص رهبری حزب را داشت. این مسئله به کمک "طرح آغازین" و تحت هدایت شعار "مبارزه مسلحانه را آغاز کنید!" حل گردید. یعنی اینکه، خط سیاسی کلی را که می بایست شکل نظامی بخود می گرفت، مشخص نمود (هر طرحی دارای یک خط کلی سیاسی است که آنرا هدایت مینماید). مفاد آن شامل بود بر: یکم، وظایف

سیاسی که باید اجرا میشد، یعنی آغاز کردن مبارزه مسلحانه، تحریم انتخابات، پروردن مبارزه دهقانی برای زمین - سلاح دردست - و پاییه - ریزی برای پدیده های تازه متولد شده، بویژه قدرت سیاسی، دوم، اشکال مبارزه - نبرد چریکی، خرابکاری، تبلیغ و تهیج مسلحانه، نابود سازی انتخابی! سوم، اشکال تشکل نظامی - دسته های مسلح، با سلاح مدرن یا بدون آنها؛ چهارم، جدول زمانی، زمان شروع و مدت طرح، عملیات و بویژه همزمان در زمانهای خاص؛ پنجم، شعارها - "مبارزه مسلحانه!"، "حکومت کارگران و دهقانان!" و "مرگ بر حکومت ارتجاعی جدید!".

دو دوره اول جنگ خلق - دوره های تعیین و تدارک آغاز آن - پایان یافت. در ۱۷ مه ۱۹۸۰ - نه ۱۸ مه آنگونه که ارتجاع برای مغشوش کردن آن با زمان انتخابات ادعا می نمایند و دیگران تکرار میکنند - جنگ خلق پرو شروع گردید و وارد سومین دوره اش شد، دوره ای که واقعا آغاز آن است و با دو کارزار موفق که رفتن به دوره چهارم در ۱۹۸۱ را، یعنی "جنگ چریکی را توسعه دهید" (دوره ای که تا کنون ادامه دارد) پی ریزی نمود، تمامی سال ۱۹۸۰ را سپری کرد. ۱۷ مه ضربه ای سیاسی بود، یک ستیزه جوشی و ضربه وسیع که پرچم سرخ شورش را برافراشت و داس و چکش را بالا آورده اعلام نمود "شورش کردن حق است" و "قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید"، این روز فراخوانی بود به مردم، بویژه دهقانان فقیر که اسلحه بدست بیاورند، آتش افروخته و کوههای آند را به لرزه در آورند، تاریخ نوینی را در مزارع و هر گوشه جغرافیای بهم ریخته مان به نگارش در آورده، دیوارهای پوسیده نظم ستمگر کهن را متلاشی نموده، قله ها را فتح کرده، اسلحه در دست برفلک یورش آورده و سپیده دم نوینی به ارمغان آورند. روزهای آغازین محقرانه بود، تقریباً بدون اسلحه مدرن، ماجنکیدیم، پیشرفت کردیم و از کوچکی به بزرگی رشد نمودیم، آتش ضعیف ابتدائی شعله های

سرکش و خروشنده عظیمی گردید که اکنون در حال گستردن، بسط جرقه های انقلاب و پیش بردن جنگ خلق میباشد. دولت پرو جنگ ضد انقلابی خود را شروع کرد و نیروهای مسلح اش دست به قتل عام رسوای خود زده و به زندگی هزاران نفر پایان دادند. آنها همراه با آن، بارشهای درهم کوبیدن جنگ انقلابی بوسیله جوهر، کاغذ، دروغ و نیرنگ، تبلیغات خود را آغاز کردند. اپورتونیزم بوسیله خبرچینی، فرستادن "رهبران" برای شوراندن توده ها علیه انقلاب، سهم خود را ادا کرد، اپورتونیستها در ضدیت با انقلاب و در دفاع از دموکراسی بورژوازی و شرکت در انتخابات برای گرفتن کرسیهای مخملی پارلمان، دست به تبلیغ و تهیج زدند. ارتجاع جهانی، ابرقدرتها، بویژه یانکیها و همچنین سوسیال امپریالیستها و دیگر قدرتهای امپریالیستی حمایت فوری خودشان را از حکومت بعمل آورده و مشاوران را بسوی آن گسیل کردند. در میان آنها نقش برجسته ای شد که کله گنده های آنان، دن سیائو پین و لی هسین - نین و غیره جزو اولین کسانی بودند که بعنوان قاضی، رأی محکومیت ما را صادر کردند. همانگونه که انتظار میرفت ارتجاع دروازه های جهنم خود را گشود و شیاطین، بلا پایا و نیروهای اهریمنیش را علیه جنگ خلق رها ساخت. آنها غرق در خون و سرمست از غرور، از پیروزیها، فتوحات و شکستهای خرد کننده لاف زدند و به رجز خوانی درباره عقب گرد، دست کشیدن، پس نشستن، عقب نشینیها، تارومار شدن، پس زدن و شکست انقلاب پرداختند. اما فی الواقع چه روی داده است؟ چگونه مبارزه مسلحانه و قتل عامهای متعاقب آن، انجام گرفتند؟ براستی واقعیت دوسال اخیر و ششمین سال جنگ خلق چه بوده است؟ این ارقام شاهد یست برافزایش سالیانه عملیات ما و به همچنین عملیات نیروهای مسلح و دستیاران پلیس آنها. سیاستها، شیوه ها و حتی قتل عامهای آنان مانع رشد مبارزه مسلحانه نکشته است. بنا بگفته خود وزیر

دولت "آپرا"، حداقل از نظر کمی چنین نشده است. با اینحال، رقم ۶۷۵۸ بسیار دور از واقعیت است، اولاً بخاطر علاقه تقریباً قابل درک دولت برای کوچک نشان دادن ابعاد جنگ خلق و ثانیاً بخاطر آنکه آنها نه تمامی اشکال گوناگون جنگ انقلابی، برای مثال تبلیغ و تهیج مسلحانه، رابحساب می آورند و نه عملیاتی که در نواحی دور دست و پرت صورت می گیرد رابه شمار می آورند. در نظر بگیریید عملیاتی که در خود بخش لیما صورت گرفت تا یک هفته گزارش نشد، و کلا یک پوشش سکوت و دروغ برای حفظ به اصطلاح آرامش عمومی و پرستیز نیروهای سرکوبگر بکار گرفته می شود. در طول شش سال جنگ خلق در ۲۲ بخش از ۲۴ بخش کشور (بجز "آمازون" و "مادره دو دیون") ۲۰۰۰۰ عملیات صورت گرفته است (منجمله در منطقه کالائو). این عملیات اساساً در کوهستانهای پرو، عمدتاً متمرکز شده در ناحیه آیاکوچو، هوانکا و لیما و آپور-یماک، توسعه و گسترش یافتند. عملیات همچنین در نواحی ساحلی، در شهرهای این نواحی و بویژه دریانخت کشور، در کوهستانهای جنگلی و در شهرهای مهم آنجا پیش برده شد. بدین گونه، انقلاب در سراسر کشور در حال نبرد است. بعلاوه، این عملیات نظامی از نظر کیفی نیز رشد و افزایش یافته اند: برپیکر پایگاه های ضد چریکی نیروهای مسلح ضربه های بسیاری وارد شد، کمیون نشستها، نابود کردن دهکده های استراتژیک، تهاجم به زمینها، خرابکاریهای ویران کننده، عملیات برگزیده نابودسازی در سطح عالیتسر و تبلیغ و تهیج مسلحانه فشرده، انجام گرفتند - تمامی اینها یک پیشرفت کیفی بسیار مهم و وسیع را نشان میدهند. باید روشن شود که بیش از نیمی از عملیات شش سال از ژوئن ۱۹۸۴ به بعد صورت گرفته و یک سوم کل عملیات ۱۹۸۶ - ۱۹۸۰، در سال گذشته انجام گرفته است. این همان واقعیت مشخص و روشن است. نتایج بزرگ جنگ ضد انقلابی، قتل عامها و تعرضات

۸۴ - ۸۳ آن، چیستند؟ واضح است که آنها عقیم ماندند؛ آنها حتی قادر نبوده اند مانع رشد جنگ خلق شوند، چه رسد به اینکه نقطه پایانی بر آن بگذارند.

جدول شماره ۱ چهار شکل مبارزه را نشان می دهد که از طریق آنان جنگ خلق پرو توسعه می یابد. شکل اصلی جنگ چریکی است و سه شکل دیگر اشکال تکمیلی عملیات چریکی میباشند: خرابکاری، نابود سازیهای انتخابی و تبلیغ و تهیج مسلحانه. می توان مشاهده نمود که ۴۵٪ درصد کل عملیاتی که در

است، اگر چه در روستاها این کار عمدتاً بشکل شفاهی انجام می شود و بوسیله کارزارهایی بایوستر و جزوات مصور تکمیل می گردد. این نوع کار بیشترین برجستگی را در مناطق جدید دارد، اما اهمیت عظیمی به تمامی مناطق می دهد و در کل مکان دوم را اشغال می کند. خرابکاری بجای خود مکان سوم را داراست و دارای هدف ضربه زدن به ارتجاع، بویژه به اقتصاد امپریالیستی و دولتی، سرمایه کلان زمینداران بزرگ میباشد. در رابطه با مورد آخری، واژگون کردن تولید

خود وزیر کشور اخیراً این اطلاعات را ارائه داد:

سال - ۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۲	۱۹۸۴	۱۹۸۵	در مجموع
حالات - ۲۱۹	۷۱۵	۸۹۱	۱۱۲۲	۱۷۶۰	۲۰۵۰	۶۷۵۸

کشور صورت گرفته درگیریهای چریکی (جنگیدن با دسته ها در شهرها و باجوخه ها و گروهانها در روستاها) هستند، در حالیکه خرابکاری دربرگیرنده ۱۱/۲ درصد و نابود سازیهای انتخابی به سستی ۸/۲ درصد بوده، و تبلیغ و تهیج مسلحانه به ۲۴/۱ درصد می رسد. این ارقام به روشنی نشان می دهد که جنگ چریکی جوهر و قلب جنگ خلق در کشور می باشد؛ قابل توجه است که درصد جنگ چریکی در نواحی "آیاکوچو"، "هوانکا و لیما" و "آپوریماک"، که مناطق مسلط دهقانی هستند، به بالاترین سطح ۵۴/۴ درصد می رسد، و هدف این است که آنرا در تمامی مناطق، حتی به شکل خاص در لیما، گسترش دهیم. بطور روشن و آشکاری جنگ چریکی دقیقاً مرکز عملیات مسلحانه بوده و سایر اشکال تنها در خدمت کمک و پیش بردن آن است، زیرا این شکلی است که به مستقیمترین طریق نابودی سازمانهای نظامی دشمن، مخصوصاً نیروهای مسلح را هدف قرار می دهد. این نیز قابل تذکر است که تبلیغ و تهیج مسلحانه بیش از یک سوم عملیات را تشکیل می دهد. این مسئله نشان دهنده اهمیت است که جنگ خلق به آموزش سیاسی و بسیج توده ها می دهد؛ مسلماً این کار عمدتاً معطوف به دهقانان و پروولتاریا

نیمه فئودالی اهمیت فوق العاده ای برای دهقانان دارد. بالاخره تنها ۸/۲ درصد کل عملیات را نابود سازیهای انتخابی دشمنان خلق تشکیل می دهد، که علیه آن کسانی اجرا می شود که بطور مستقیم در دادگاههای خلق بوسیله توده ها محکوم گشته اند یا آن دشمنان اصلاح ناپذیر انقلاب که دشمنان بخون آغشته است؛ کشتار کنندگان، شکنجه گران، عوامل نفوذی، جاسوسان و غیره. این اعمال بدون هرگونه ستم و ظلمی بلکه با سادگی و عدالت مقتضی انجام میگردد، و در بیشتر موارد بوسیله توده ها تأیید گردیده است. با اینحال رسانه های گروهی آنها را مانند چیزی شیرانسه تصویر می کنند و بطور ناشیانه تحریف و در مورد تعدادشان اغراق می نمایند. مسلماً ما باید در این جا تأکید کنیم که شرارتی که به جنگ خلق نسبت داده شد، جنایتهایی هستند که از روی تبه کاری توسط خود نیروهای مسلح صورت گرفته و سپس آنان رابه انقلاب نسبت داده اند. آخرین نکته اینست، نمودار خصلت چریکی همه عملیات مسلحانه انقلابی را بدون اشتباه روشن می نماید و نشان می دهد که جنگ چریکی، همان جوهر جنگ خلق، جنبه اصلی و ماهیت آنهاست؛ بنابراین سبب آن اتهامات کاملاً پوچی را که سعی

جدول شماره ۱. جهش بزرگ، اشکال مبارزه و حوزه ها

اشکال مبارزاتی کل کشور جنگ خلق	آیاکوچو، هوانکا، آپوریماک	مرکز، شمال، لیما و جنوب و هوالاگا	لیما و حومه	مابقی
٪	٪	٪	٪	٪
جنگ چریکی	۴۵/۹	۵۴/۴	۳۶	۱۲
خرابکاری	۱۱/۸	۸	۱۸/۶	۲۳/۷
نابود سازی	۸/۲	۹/۶	۹/۲	۳/۸
انتخابی				
تبلیغ و تهییج	۲۴/۱	۲۸	۳۶/۲	۶۰/۱
سلحانه				
٪	٪	٪	٪	٪
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

جدول شماره ۲. توزیع عملیات برحسب منطقه
(ژوئن ۱۹۸۴ - ژوئن ۱۹۸۶)

کل عملیات	٪
آیاکوچو، هوانکاولیکا، آپوریماک	۶۲/۴
سایر مناطق	۳۸/۲
لیما و حومه	۸/۴

جدول شماره ۳. اشکال مبارزاتی و درصد آنها برحسب مناطق
(ژوئن ۱۹۸۴ - ژوئن ۱۹۸۶)

اشکال مبارزه	کل کشور	آیاکوچو، هوانکا و آپوریماک	سایر مناطق	لیما و حومه
٪	٪	٪	٪	٪
جنگ چریکی	۱۰۰	۷۵/۱	۲۲/۶	۲/۲
خرابکاری	۱۰۰	۴۳/۳	۳۹/۷	۱۷
نابود سازی	۱۰۰	۷۴	۲۲/۱	۲/۹
انتخابی				
تبلیغ و تهییج	۱۰۰	۵۲	۲۳	۱۵
سلحانه				

دارد برچسب "تروریسم" برچسب
انقلابی این کشور بزند، رد میکند.
درواقع، همانگونه که ما از سال ۱۹۸۰ -
گفته ایم، کسانی که این دروغ را بسودن
ارائه دلیلی - که وجود ندارد - تکرار
می نمایند تنها طوطی وار گفته های
ریگان و ارتجاع پرو را تکرار می کنند.
آنچه در پرو در حال رشد و توسعه است،
و تمامی جهان به آن چشم دوخته است،
صرفاً و کاملاً یک جنگ خلق میباشد و
هرکس که ذره ای مغز داشته باشد
نمی تواند آنرا انکار کند.

منطقه آیاکوچو، هوانکاولیکا و
آپوریماک شایسته توجه خاصی است.
این منطقه ایست که فراکسیون ابتدا

در آنجا فعال شد و به یک کلام مهمل
آن است. بعلاوه، اولین عملیات جنگی
در این منطقه صورت گرفت (درچوشی)،
و مردم قهرمان و بالاتر از همه دمقانیان
فقر این منطقه اینار گرانه برای
روشن کردن شعله های جنگ خلق و
سوزان و پیوسته در حال طفیان نگه -
داشتن آن خون خود را انتشار کرده اند.
توده های این منطقه از شرم آورترین
وسیری ناپدیدترین قتل عامها رنج
برده اند؛ ارتجاع نیروهای مسلح
خود را در اینجا متمرکز کرده و دقیقترین
طرحهایش را به اجرا درآورده است؛
در اینجا، مرتجعین درباره پیروزی
پیش بینی شده خودشان و اینکه چگونه

منطقه "تقریباً" آرام گشته رجزخوانی
کرده اند، و در مواجهه با حملات جدید
انقلاب، حرفشان را قورت میدهند،
اما هرگز از لاف مجدد و سر دادن زوزه
پیروزی باز نمی مانند.

موقعیت کنونی این منطقه چگونه
است و چگونه جنگ انقلابی در دو سال
گذشته در آنجا رشد و گسترش یافته
است؟

جدولهای شماره ۲ و ۳ نشان می دهند
که در دو سال گذشته ۶۲/۴ درصد کل
عملیات کشور در آیاکوچو، هوانکاولیکا و
آپوریماک اجرا گردیده، و بعلاوه ۷۵/۱
درصد عملیات چریکی، ۴۳/۲ درصد
خرابکاریها، ۷۴ درصد نابود سازیهای
انتخابی و ۵۲ درصد تبلیغ و تهییج
سلحانه در این منطقه صورت گرفته
است. بنابراین چگونه می توان گفت
که جنگ خلق در آنجا افت کرده است؟

هیچگونه مأخذی بجز اظهارات فردی
و همیشه در حال تغییر مقامات مسئول و
روسای نظامی وجود ندارد، آنها هرگز
هیچگونه گزارش رسمی، نه از سوی
حکومت و نه از سوی فرماندهی مشترک
سیاسی - نظامی، انتشار نداده اند.
علیرغم این واقعیت که منطقه بطور
پیوسته از مارس ۱۹۸۲ و بطور پراکنده
از ابتدای ۱۹۸۱ در طول انجام عملیات
پلیس، در حالت فوق العاده قرار داشته
است. واقعیتهای روشن و مشخص نشان
میدهند که این منطقه همچنان میدان
نبرد انقلاب مسلح و ضد انقلاب مسلح
است؛ در حالیکه مرتجعین در رویای

نابودی جنگ خلق هستند، این
منطقه در مقابل تمامی تجاوزات مقاومت
کرده و مانند طوفان تندی که مرکزش
آیاکوچو است، کماکان پابرجاست.
استراتژیهای کافه نشین، چرندیات
نویسان، اپورتونیستها، "راه درخشان"
شناسان، انقلابیون غلط انداز و
متزلزل، تقریباً همزمان با آغاز
عملیات مسلحانه و مصرانه ترانزیست
هنگام ورود نیروهای مسلح بمیدان و
معمولاً بموازات حملات و کارزارهای
ارتجاع در مورد غیر ممکن بودن تداوم
جنگ خلق در منطقه آیاکوچو، هوانکا -
ویلکا و آپوریماک اندرز داده و اظهار
فضل نموده اند، که ماباید منطقه را ترک

کرده و به سایر نواحی عقب نشینی کنیم، تابدین ترتیب (آنگونه که آنها گاهی اوقات می گویند) مبارزه مسلحانه را حفظ کرده و آنرا یکبار دیگر در شرایط جدید و بهتری آغاز نمائیم. باید اشاره کنیم که در مجموع اینها همان افرادی هستند که علیه جنگ خلق علنی یا مخفی تحت عنوان " گستردن فضای دموکراتیک " یا " دفاع از دموکراسی " جنگیده اند. مابه حقیقت بزرگی که صدر مائو گفته است اعتقاد داریم، که چگونه یک ناحیه نباید تا زمانی که مکرراً امکان ناپذیری دفاعش ثابت گردیده ترک شود. از آنجا که از چند سال قبل تاکنون در این ناحیه، بر سه عده ترین قتل عام تاریخی جمهوری، مقابله شده و بر آن چیرگی حاصل گشته است، چه چیز دیگری لازم به گفتن است؟ عقب نشینی پیشنهادی برفع چه کسی می توانسته باشد؟ فقط و صرفاً ضد انقلاب، این پیروزی عظیمی برای دشمن بود تا بهترین و اثبات شده - ترین سنگر جنگ خلق را از بین برده و نابود کند. اما واقعیتهای انکارناپذیر ثابت می کنند، علیرغم هر آنچه که علیه جنگ خلق ممکن است گفته شود، این جنگ جورانه و سرفراز به توسعه و گسترش خود در آباکوچو، هوانکا و لیکاو آپوریماک ادامه می دهد، آنهم بسا پیوستگی استوارانه به توده ها، ولرییز از فرمانی، نوشتن روزانه صفحات جدیدی از انقلاب مسلحانه که در حال دگرگون کردن جامعه پرو است، که دقیقاً " در ماههای اخیر ضربات نابود کننده ای را حتی در خود شهر آباکوچو وارد می آورد، و نمایش دروغین صلح در نظامی شده ترین شهر کشور را دود کرده و بهوا میفرستد، همانگونه که برای مثال با بمب گذاری در سربازخانه های گارد جمهوری اجرا شد و تازه ترین آن در ستادهای فرماندهی نهم گارد کشوری بمناسبت ششمین سالگرد جنگ خلق بود - انفجاری که شهر را بلرزه در آورد و تمامی نیروهای مسلح سرکوبگر و پلیس را به سراسیمگی و ترس واقعی واداشت. نکته آخر اینکه، کسی نمی تواند خورشید را با انگشتانش پنهان نماید: آباکوچو، هوانکا و لیکاو آپوریماک به

موجودیت خود بمثابه آتش عظیم جنگ خلق و جورانه ترین مبارزه طلبی - انقلابی ادامه می دهند. همانطور که در این سه جدول دیده می شود، انقلاب مسلح تنها ۸/۴ درصد کل عملیاتش را در شهر لیما و حومه آن به اجرا در آورده، در حالیکه ۱۷ درصد خرابکاریها و ۱۵ درصد تبلیغ و تهییج مسلحانه در آنجا انجام گرفته است. این اطلاعات به اصطلاح " عقب نشینی " یا تمرکز انقلاب در لیما را رد میکند، چیزی که مورد ادعای مطبوعات ارتجاعی، رؤسای نظامی و مقامات مسئول است. آنها بدین طریق از یک سو مآخذی برای ادعاهایشان دست و پامیکنند که انقلاب ضربات سختی را در منطقه آباکوچو تحمل می کند، و از سوی دیگر توضیحی برای عملیات پرطنینی که پایتخت را در دو سال گذشته بلرزه در آورده، ارائه دهند. تحلیلی از جدول شماره یک نشان می دهد که در طول دو سال مورد بررسی، ۶۰ درصد کار در لیما به تبلیغ و تهییج مسلحانه، ۲۲/۷ درصد به خرابکاری و تنها ۲/۸ درصد به نابودسازیهای انتخابی معطوف شده است. بدین ترتیب از درصدهای اشکال جنگ خلق در لیما و نسبتهای آنان در مقایسه با بقیه کشور، مشاهده می نمائیم که عبارات مبتدل بی پایان در مورد عقب نشینی انقلاب، جعلیات بی اساسی هستند. نکته در این است، که بخاطر شرایط پایتخت عملیات در آنجا بازتاب بزرگی دارد - مجتمعات اقتصادی عظیم امکان خرابکاری عظیم، مانند کارخانه بایر یا فروشگاه هوکار را ممکن می سازد. نهادهای بزرگ مرکزی دولت را در آنجا می توان تخریب کرد، مانند ضرباتی که به کاخ حکومتی و فرماندهی مشترک وارد آمد؛ کله گنده های خارجی از آنجا دیدن می کنند، بنابر این موقعیتهایی برای خاموشی بزرگ سراسری وجود دارد مانند موردی که به پاپ خوش آمد گفت. بدیهی است که مقامات مرکزی در آنجا، اسکان دارند، بدین جهت فرصتهایی برای نابودسازی انتخابی وجود دارد مانند مورد در یادار " پونس کانه سا ". بعلاوه، در حالیکه عملیات در آنجا بخاطر تجمع مطبوعات

و حضور خبرگزاریهای بین المللی و همه نوع نمایندگان خارجی مشکلتر مخفی نگه داشته می شود، بازتابها بلافاصله تضادهای میان ارتجاع را حادث میکنند همان مورد آدمیرال یک نمونه است. پس اگر هرچه بیشتر تجارب بین المللی را در این مورد بخاطر بسپاریم، نمی توانیم پایتخت را در جنگ خلق مورد غفلت قرار دهیم. آنچه به همراه ارتقاء آموزش ایدئولوژیکی طلب میشود، کار بهتر سازمان یافته است که بطور فزاینده مستعد دفع ضربات و نفوذ دشمن باشد تا بدین ترتیب قادر به مواجهه با هرگونه ریسکی گردد و الویت را به توسعه کار پیوند یافته با توده های کارگر و اهالی محل و حصار آبادها، دهد. زمانی که تمامی نیروهای مثبت بکار گرفته می شوند، این شرایط است، که برای اندازه جنگ انقلابی در پایتخت و ارتقاء آن به سطحی بالاتر رانیز ممکن می سازد، و نه با اصطلاح عقب نشینی از کار در سایر نواحی. حدود و گسترش. با شعار " آتش را شعله ور کنید، شعله ها را بگسترانید، مبارزه طبقاتی توده ها را پیروزه در شکل مسلحانه اش آغاز کنید و بگذارید سرکوب ما را بشوراند"، گسترش جنگ خلق با هدف ترسیم مداری از نبرد بدوش گرفته شده، مداری از نبرد که از بخش " کاجا مارکا " در مرز " اکوادور " در شمال غربی شروع گشته و به طرف بخش " پونو " در مرز بولیوی در جنوب غربی پرو در سراسر کوهستانها، ئیکه محور تاریخی جامعه پرو و عقب مانده ترین و فقیرترین ناحیه آن هستند، کشیده شده است؛ تابدین ترتیب این محدوده را به یک رزمگاه عظیم انقلاب و پیشبرد این جنگ، تبدیل نماید. رسیدن به این هدف بخش مهمی از " برنامه جهش بزرگ " و کنکرت کردن آن بود. همانطور که در جدول شماره ۲ می توان مشاهده کرد، ۲۸/۲ درصد عملیات مسلحانه در " سایر نقاط " انجام گرفته، یعنی خارج از آباکوچو - هوانکا و لیکاو آپوریماک و لیما و حومه؛ و بهمین ترتیب، ۲۶/۲ درصد جنگ چریکی، ۲۹/۷ درصد خرابکاری، ۲۲/۱ درصد نابودسازی انتخابی و ۲۲ درصد



مأموران دولتی، مردم عادی که مظنون به "تروریسم" شناخته شده اند را مورد تفتیش قرار می دهند.

و حرکت مسلحانه برای تبدیل "پونو" به یک آتشفشان بینهایت انفجاری بسوی امتزاج بایکدیگر پیش میروند. بر آنچه تاکنون گفتیم، باید اضافه کنیم که عملیات موفقیت آمیز چریکی عمیقاً "بدون بخش آپوریماک، یعنی دقیقاً" به آستانه پایتخت آن (آبانکای)، نفوذ کرده است. با این کار، وظیفه اساسی بسط دادن قلمرومان در سراسر کوهستانها عملاً به اتمام رسیده است. امروز جنگ خلق در حال بسط یافتن و گسترش در "سیرا" است، در جهت شمال به کاجامارکا و در جهت جنوب به پونو، از یک مرز به مرز دیگر، از اکوادور به بولیوی. این هدف بزرگ با سرسختی، جدوجهد و خون کسب گردیده، و فرصتهای جدیدی را در اختیار انقلاب در حال پیشروی پرو، قرار داده است. گرچه بیان همین اندازه هم کافیست، اما باز هم بیشتر می توان گفت: جنگیدن نه تنها در "سیرا" بلکه همچنین در کوهستانهای جنگلی، در دو مکان کلیدی، در آپوریماک در تلاقی استراتژیک بخشهای کوزکو، آپوریماک، "آپاکوجو" و "خونین"، و در ناحیه رودخانه هوالاگا، منطقه ای غنی که امپریالیسم و دولت طرح ایجاد بنگاههای تجاری عظیمی را در دست دارند. بعلاوه، مبنای در سواحل، بویژه در مناطق مرکزی و شمالی آن، و همانگونه که تاکید نموده ایم، در خود لیما و حومه (شهری که اهمیت استراتژیک آن در پایتخت بودنش و در تمرکز شگرف مردم نهفته است، شهری با اکثریت پرولتاریای پرو و بعلاوه

شماره ۷ قرار گرفتند. این موقعیت کم و بیش تا به امروز ادامه داشته است. در نوامبر همان سال در منطقه مرکزی، یک حالت فوق العاده در ایالت آلسوس کاریون در بخش پاسکو، تحت همان فرماندهی فوق اعلام گردید. این حالت فوق العاده به ایالت مهم استخراج معدن پاسکو گسترش یافت. در شمال، عملیات مسلحانه بخشهای کاجامارکا، آنکاش و بویژه "لیبرتاد" را لرزاند، با تهاجم به زمینها که ارتش چریکی خلق مشوق و پیش برنده آن بود، روستاها شنیدند، تکان خوردند. نیروهای پلیس و ارتش مستقر در فرماندهی شماره ۷ آنرا با سرکوب پاسخ گفتند اما اصرار میشود که این منطقه نیز تحت پوشش یک حالت فوق العاده قرار گرفته و نیروهای مسلح کاملاً در آن مستقر شوند. در جنوب، مخصوصاً در پونو که به شورش کشیده شده، پاسگاههای پلیس مورد حمله قرار می گیرند. برای مثال، همانگونه که در سان آنتون پیش آمد، شهرانی مانند سان خوزه و چوپا بنصرف درآمده، مزارع بزرگ وابسته به دولت - مورد خرابکاری واقع شده و در آتش سوختند، و ۱۰۰۰۰ دهقان در زمینهای مصادره ای - مسلح واقع در این مزارع که زمینهای الحاقی بیکرانی را کنترل میکنند، بسیج گردیدند. این مسئله، نیروهای پلیس را به اعلام "حوزه های سرخ" در ایالتهای سان رومان، آزانکارو و ملگار کشانده است. سروصدای ارتجاع بنفع اعلام یک حالت فوق العاده و دخالت نیروهای مسلح برخاسته است. فقر، بلایای طبیعی

تبلیغ و تهییج مسلحانه. بدین طریق، جنگ خلق در حال پیشروی استوارانه در مناطق مرکزی کشور می باشد! منطقه - ای که بخاطر استخراج معادنش، تولیدات کشاورزی و خطوط مخابراتی و حمل و نقل و بخاطر واقع شدن در قلب برنامه های ژئوپلیتیکی دشمن، دارای اهمیت حیاتی برای کل اقتصاد می باشد. به همین طریق، جنگ انقلابی سرعت در شمال کشور، متمرکز در کوهستانها، و همچنین در جلگه رودخانه "هوالاگا" پیش می رود. هر دو، مناطقی بزرگ و غنی با پتانسیل اقتصادی مهم و جمعیت در حال رشد، بویژه در شمال، هستند. جنگ خلق در جنوب نیز در حال گسترش است، که متشابهاً در روستاهای کوهستانی متمرکز شده و ناحیه ای بی نهایت فقیر، بویژه در پونو شنیداً" انفجاری می باشد. این مسئله سبب نگرانی حکومت حاضر گردیده است. بیشتر بدین خاطر که دقیقاً در ناحیه ای قرار دارد که آنها قصد پیاده کردن طرح عوامفریبانه "توسعه" را در آنجا دارند، و انقلاب در حال ضربه زدن به آنهاست و طرحهایشان را خراب می کند. کارماد آنجا تازکی ندارد یا تنها اخیراً" بهمه گرفته نشده، بلکه به قدمت خود جنگ خلق است. این وظیفه از دوران تدارک دیدن جنگ بر طبق یک طرح سراسری، درک و سازماندهی شد. مطابق این طرح سراسری مناطق بر طبق اهمیتشان طبقه بندی گردیده و به هر کدام مطابق شرایط خاص توجه مقتضی می شود؛ البته این مناطق بطور ناموزون توسعه یافته اند. بنابراین جنگ بر حسب یک منطقه واحد برپا نشود، بلکه بر حسب توسعه همزمان، اگرچه ناموزون، در چندین منطقه، با توجه به اینکه یکی از آنها عمدگی داشت (که بنابر ضرورت می توانست تغییر کند)، ولی همه آنها در چارچوب یک طرح از نظر استراتژیک متمرکز و از نظر تاکتیکی غیر متمرکز، قرار داشتند. انجام کار در هر منطقه و اثر آن را می توان از شرح ذیل قضاوت کرد: در ژوئیه ۱۹۸۴، در جلگه رودخانه هوالاگا، بخش هوانوکو و در ایالت "ماریسکال کاسرس" در بخش "سان مارتین" حالت فوق العاده اعلام گردید و این مناطق تحت کنترل فرماندهی سیاسی - نظامی



بر آبانکای (شهر مرکزی) ، جاییکه نیروگاه برق مارتامورد خرابکاری واقع شد، میگردد؛ به همین ترتیب خرابکاری در نیروگاه چین چروز، و حمله به پاسگاههای پلیس .

توده های عظیم فقرا در حومه ها و حمیر - آبادهایش (در حال سربلند کردن است . باسنتز آنچه که شرحش رفت ، جنگ خلق نه تنها این گسترش را در سراسر وسعت کوهستانها کسب کرده است؛ بلکه در حال گسترش در " سیرا " ، جنگلهای سواحل ، پیشروی نیرومندان ، ساختن دنیای نو و گشودن راه بسوی آینده است . برای کامل کردن این تصویر ، بام نکاهی به بعضی عملیات برجسته میاندازیم . در بخش آباکوچو - به پایگاههای ضد چریکی نیروهای مسلح (که بنابر اظهار تازه ای از سوی وزیر جنگ ۷۰ پایگاه در منطقه وجود دارد) ضربه وارد گردید ، برای مثال در " سان خوزه دوسک " و " آکومارکا " ضربه زدن به بنیادهای پروژه تعلیم خلبانان توسط حکومت آپرا برای منطقه بعد از قتل عام آکومارکا؛ حمله به ۱۴ دهکده استراتژیک - دسته بند - بهای اجباری دهقانان که بعد از نمایش خنده آور باصطلاح " تسلیم سندریستها " درال لوجه گوا توسط حکومت کنونی اجرا گردید - که نابودی آن به معنای آزاد ساختن توده ها از کنترل ارتجاعی نظامی است ؛ کمینهایی که علیه نیروی زمینی ، تفنگداران دریائی و پلیس در " سان پدرو " ، " یان آموخته " و دیگر جاها صورت گرفت ؛ درگیری وحشی در گریبهای مکرر و به سخره گرفتن محاصره نیروهای مسلح ، قلع و قمع و زخمی کردن سربازان ؛ خرابکاری در برپائی مناطق کوچک (پروژه های محلی توسعه اقتصادی دولت - م) که قرار است بعنوان پایه ای برای کثرتیویزاسیو عمل نمایند؛ منفجر کردن ۲۷ دکل فشار قوی شبکه برق آباکوچو ، حتی قبل از افتتاح رسمی اش ؛ حملات بمب گذاری علیه گارد جمهوری و حتی ستادهای فرماندهی گارد کشوری نهم در خود شهر آباکوچو (همانطور که قبلاً شرح داده شد) . در هوانکاولیکا ، منفجر کردن ۶ پل و ۲۵ دکل خطوط برق رسانی مانتارو ، (شبکه اصلی برق پرو) ؛ ویران نمودن مؤسسات کشاورزی سینو و ویچینچا ، که زمین مصادره شده و احشام آن تقسیم گردید . در آپوریماک ، خیزش جدیدی از عملیات مسلحانه در بخش ، حتی مشتمل

در منطقه مرکزی پرو ، حملات گسترش و شدت یافت ؛ کمینهایی مانند کمین " مپچی ویلیکا " علیه گارد جمهوری ؛ خرابکاری در ایستگاه فرعی برق سنترومین (معادن دولتی - م) و بیلای بخار آن ، فلج کردن تنها معادن روباز منطقه ؛ خرابکاری در مزارع دولتی توپاک آمارو ؛ انفجار پل راه آهن که برای ماهها تردد قطار هوانکای - راپلج کرد و مانع حمل مواد معدنی از هوانکاولیکا و کوپریزا گردید ؛ خرابکاری و بسته آوردن در هوانکاپو با افشاء و جنگیدن علیه ریمناکوی دو در منطقه شمالی ، مصادره زمین تحت شعار " زمینها را مصادره کنید " ۱۶۰ هزار دهقان را بسیج کرده و در مصادره ۲۲۰ هزار هکتار زمین ، عمدتاً مرتع ۱۲ هزار رأس گاو (اکثراً درجه یک ، که بیست دهقانان تقسیم گردید) رهبری نمود ؛ خرابکاری در " نورپو " (تنها لوله نفت کشور) ؛ خرابکاری در تروخیلو محل حیاتی آپرا (در جریان جشنهای بنیانگذاری ملی آپرا بریاست شخصی خود گارسیا ، درست در میدان اصلی " پایتخت " آپرا . در جنوب و بخصوص در بخش متشنج پهنو عملیات (فوق الذکر) در جهت حل مسئله ارضی ، یعنی همان نیروی محرکه مبارزه طبقاتی در روستا ها ، انجام شدند . در منطقه جلگه رودخانه هوالاگا در بخش آیوکایا کو حمله به پاسگاه پلیس ؛ حمله به باند های سیاه در آکوا بلانکا ؛ کمین برای گارد جمهوری در مویونگا ؛ درگیری با UMOPAR (واحدهای گشت متحرک روستائی گارد کشوری) در آلنومورنسا و تبادل آتش بایک گشت ۲۰ نفری نیروی زمینی در پاتا پیروندوس . در شهر لیما ، خرابکاری در سفار - تخانه ها ، از جمله بزرگترین ضربه تاکنون به یک نمایندگی خارجی ، حمله اخیر به سفارت سوسیال امپریالیسم شوروی ، خرابکاری در چند دوجین دفاتر محلی آپرا ؛ انفجار یک اتوموبیل حاوی بمب در وسط پلازادو آرماس در مقابل کاخ حکومتی در جریان ملاقات آلفون سین رئیس جمهور آرژانتین و آتش سوزی متعاقب آن در فروشگاه اسکالا در همان میدان ، که سبب تیر اندازی بسیاری گردید و نگهبانان گارد را به دستپاچگی بزرگی انداخت ؛ حمله با اتوموبیل های حاوی بمب به ستادهای پلیس ، فرماندهی مشترک نیروهای مسلح و فرودگاه بین المللی ؛ خاموشیهای کامل معمول مانند خاموشی ۲ دسامبر و در طول ماه مارس و ژوئیه گذشته ؛ آتش سوزیها ، مانند مسورد فروشگاه بزرگ ماروی ، باز هم درست در پلازادو آرماس ، که در نتیجه سراسر پایتخت جمهوری را به حالت فوق العاده کشاند و مقررات منع عبور و مرور از آخر فوریه تاکنون تحت فرمان نیروهای مسلح برقرار گردید . نابود سازیهای انتخابی ، از جمله زدن رئیس دفتر ملی انتخابات در جریان انتخابات عمومی ، افسران پلیس و نیروهای مسلح و اخیراً یک دریادار ، بعلاوه دبیر تشکیلات آپرا ، که تضادهای درون کمپ ارتجاع را احاد کرد و به یک بلوای سیاسی و تهدیدهای رعد آسا پا داد ؛ و در ۷ ژوئن ، روز ارتش ، مراسم سوگند به پرچم بریاست گارسیا بامواد منفجره مورد خرابکاری قرار گرفت ، یکی از آنها تنها در بیست متری جایگاه رژه منفجر شد . این نشان

وسیع سراسری به نمایش می گذارد که نه تنها کمی بلکه بویژه کیفی میباشد؛ آنها دلیل غیر قابل انکاری از رشد توسعه یک جنگ خلق واقعی ملی شش سال نبرد تسلیم ناپذیر در روستاها و شهرها ارائه میدهند، " و بگذار خائنین هر آنچه دوست دارند بگویند. "

درمورد ساختمان قدرت نوین دولتی.

برای تکمیل تحلیل جنگ خلق پرو، ما باید مسئله قدرت نوین دولتی، دولت نوین و ساختمان مناطق پایگاهی را مطرح نماییم - جوهر محاصره شهرها از طریق روستاها، مسئله قدرت سیاسی، دیکتاتوری مشترک دموکراسی نوین که باید جامعه کهنه را دگرگون سازد تا بدین ترتیب با اوج گرفتن انقلاب دموکراتیک، سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا پیشروی به کمونیسم را تسریع وضمانت کند. ما می خواهیم این نکته را بر زمین ساختن سه ابزار مطرح کنیم، زیرا که دولت پیوندی تفکیک ناپذیر با حزب و ارتش دارد.

ما قبلاً به این مسئله برخورد کردیم که چرا حزب ضروری است و چگونه حزب کمونیست پرو برای آنکه بتواند وظیفه رهبری جنگ خلق را به عهده بگیرد بازسازی گردید، اما هنوز جنبه های مهم بیشتری از توسعه آن در طول شش سال گذشته وجود دارد که باید بطور مختصر مورد توجه قرار گیرند. در کنفرانس سراسری ۱۹۷۹، زمانی که تدارک برای جنگ مورد مذاکره قرار میگرفت، حزب امر نظامی کردن خود را شروع کرد. بطور مشخص (کنکرت) تا جاییکه در اینجا لازم به بحث است، مانطی می کردن حزب را چنین درک می نماییم: مجموعه ای از دگرگونی ها، تغییرات و اصلاحات ضروری برای رهبری جنگ خلق بمثابة شکل اصلی مبارزه که دولت نوین و دیکتاتوری مشترک که جامعه را دگرگون خواهد کرد، پدید آورده و یک جمهوری دموکراتیک نوین خلق را بر جای حاکمیت امپریالیسم، سرمایه داری بورژوازی و کراتیک و نیمه فئودالیسم خواهند نهادند. بدینسان انقلاب دموکراتیک را به اوج خواهد رساند، و در ادامه - در چارچوب امپریالیسم جهانی و ارتجاع که در حال غرق شدن است و در بحبوحه جنگها و در

۷ اکتبر را با خرسندی انقلابی، شور کمونیستی و خوش بینی نمونه جشن گرفتند. آنها به مبارزه شان ادامه دادند و یکبار دیگر بدرستی از شرایط سود جستند و در ۲۱ اکتبر حکومت ارتجاعی آنها را مجبور به امضاء قرارداد نمودند که قبلاً رد کرده بود، فقط این بار قرارداد بوسیله مقامات عالی رتبه تر امضا گردید. اما مبارزه پایان نیافت و ارتجاع هرگز از توطئه و مانور علیه فرزندان خلق دست نکشید. حکومت برای پیش بردن طرح خود جهت نابود کردن آنها، انتقال اسیران به کانتوگران را پیشنهاد نمود؛ اسیران در مواجهه با این توطئه کارزاری به نام " افشا و مقاومت کنید" راه انداختند و عزم راسخ خودشان را در مخالفت با این انتقال، حتی به قیمت یک قتل عام تازه و افشا، سرستانه حکومت اعلام کردند. این مبارزه در ۱۵ ژانویه ۱۹۸۶ اوج گرفت، در این روز زدو خورد میان اعضا خانواده اسیران جنگی و گارد کشوری به کشته شدن یکی از زیستگان و زخمی شدن ۲۵ تن دیگر انجامید و وزیر دادگستری را مجبور نمود که اعلام کند " هیچ انتقالی به کانتوگران نخواهد بود زیرا آن زندان برای " تروریستها" نیست. " فصلی در کارزار علیه قتل عام جدید بسته شد اما مسئله همچنان باقی ماند: آنها در نقض پیمانهای اجتماعی خودشان و در وفاداری به ماهیست ارتجاعیشان شروع به انتقال زندانیان جدید بدانجا کرده اند، و این در حالی است که مطبوعات برای انتقال بیشتر سروصدا راه می اندازند و نیروی دریائی ملاقات کنندگان را سرکوب می کند. مبارزه ادامه یافت و فصول جدید برای نوشته شدن بازماندند، همانگونه که در موقع بررسی قتل عام رسوای ژوئن مشاهده خواهیم کرد. اسیران جنگی با روحیه عالی و مبارزه جوئی اثبات شده شان آموخته اند و می آموزند که چگونه انقلابیون میتوانند و باید زندانها را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل سازند.

عملیاتی که بین ژوئن ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶ انجام گرفت رشدی را در یک مقیاس

میدهد که علیرغم حالت فوق العاده و حضور بسیار و انبوه پلیس از ۲۴ ساعت قبل از مراسم، انقلاب میتواند هر زمانی و هر کسی را که لازم باشد هدف قرار دهد.

مبارزه اسرای جنگی و آن کسانی که به حمایت مستقیم آنها برخاسته اند، شایسته توجه خاص است. اگر چه اکنون چندین سال است که این مبارزات آغاز گردیده، سرستانه و قهرمانانه بر علیه شکنجه، بدرفتاریها، شرایط غیر انسانی، توطئه های قتل، انتقام جوئی ها، ترورها، و حتی قتل - عامها، اوج گرفته و بر آنها چیره می شوند و سیاهچالهای ارتجاعی را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل مینمایند. با این وجود مبارزه ای که از اواسط سال گذشته بردوش کشیده شد، تاکید خاصی را طلب میکند. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۵ اسرای جنگی در سنگرهای آل فرانتون، لوریگانچو و کالائو برای بدست آوردن مقام زندانی خاص دست به یک مبارزه متحد زدند؛ آنها با عملیات جسورانه حکومت بلونده را مجبور به امضای قرارداد و به رسمیت شناختن آنان بدان صورت، با حقوقی که چنان مقامی همراه دارد، نمودند. این مبارزه، با تبدیل دوره انتقال رهاست جمهوری به شرایط سیاسی مساعد، حکومت را شکست زده کرد و شکستی را بر آن تحمیل نمود. حکومت آماده انتقام گرفتن گردید. حکومت جدید آنها مسئولیت انجام آنها را به عهده گرفت؛ با کوشش حکومت برای مانور و فریبکاری، مبارزه ای سخت و پیچیده در گرفت؛ زمانی که این حرکت حکومت عقیم ماند قتل عام ۴ اکتبر را طرحریزی کرد، و عمداً آنها چند روز قبل از سالگرد بنیانگذاری حزب انتخاب نمود تا بدین ترتیب یک شکست روحی بر اسیران جنگی در سنگرها و انقلاب وارد آورد. اما اسیران جنگی لوریگانچو نه تنها با جسارت قهرمانانه در مقابل حمله قتل عامگرانه بها خاستند؛ بلکه به قیمت خون خود آنها پس زدند، چنانکه خود حکومت مورد هدف قرار گرفت؛ و با همبستگی طبقاتی، بویژه همبستگی سایر زندانیان رزمنده، آنها

حالی که حمله می‌کند و تلاش می‌نماید تمامی آنچه را که نو و انقلابی و بویژه هر چیزی که پرولتری است نابود کند، غرق خواهد شد - برای دفاع از انقلاب و توسعه آن در مرحله سوسیالیسم، حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیای سرمایه - داری محکم کردن پیوندهای انقلاب چهار نی از طریق خدمت به آن بمثابة منطقه پایگاهی برای جنگ مشترک پرولتاریا و خلقها جهت امحاء امپریالیسم و ارتجاع از خساره زمین، و ادامه حرکت در مسیر انقلابات فرهنگی مکرر تا رسیدن به کمونیسم. بر زمین این رئوس کلی است که مایه‌پیشرفت و توسعه یک جنگ خلق خاص علیه یک جنگ ضد انقلابی (که به همین نسبت خاص است) را درک می‌کنیم، جنگی که در عصر جنگهای گوناگون که امپریالیسم در حال غرق شدن در آنهاست، جریان دارد - عصر برخوردی عظیم میان جنگ خلق و جنگ ضد انقلابی در سطح جهانی که عالیترین شکل مبارزه است، و بالاخره نتیجه را تعیین خواهد کرد. بانگهای گسترده تر بمسائل پاید یگوئیم، تا زمانیکه طبقات هستند پیشروی به کمونیسم از طریق انقلابات فرهنگی در سایه جنگ خلق بعنوان خط نظامی پرولتاریا و بارش و توسعه مداومش، صورت خواهد پذیرفت. در نتیجه حزب ما تمامی احزاب کمونیست با این ضرورت و این چشم اندازها روبرو هستند، علیرغم هرگونه شکل خاصی که ممکن است بخود بگیرند.

برای آنکه در مورد حزب کمونیست پروخا ص باشیم، حزب ما بمثابة یک کل در جنگ خلق درگیر است و تمامی اعضای رابه درون آن کشانده است؛ مختصر آنکه، همانگونه که کمیته مرکزی ماتصمیم گرفت، "کانون ما نبرد است." مسئله مهم دیگر ساختمان متحد المرکز است، بطور مختصر یعنی، در نظر گرفتن حزب بعنوان محوری که بدور آن ارتش را ساخت، و به دور این ابزار، همراه با جلب توده ها به جنگ خلق، دولت نوین را بنیان نهاد. مسئله برجسته ای که وجود دارد "پرورش اعضا حزب قبل از هر چیز بعنوان کمونیست، رزمنده و سازماندهنده" است؛ تا بدین ترتیب سه

وظیفه بزرگ مورد نظر انقلاب را به انجام رساند. کار توده ای باید از طریق جنگ خلق و برای آن پیش برده شود. رهبری کلیدی است و باید استانداردهای وجود داشته باشد. مبارزه دوخط باید استاندارد و پیوسته تکامل یابد، تا حزب و دیگر سازمانها را برای جنگ خلق تقویت نماید. مسئله حیاتی و تعیین کننده، رشد و تکامل بیشتر خط سیاسی است: مایه درک عمیقتر از جامعه پرو، گرگاه سیاسی و عمدتاً خط نظامی، جنگ خلق و چگونگی رهبری آن بویژه در رابطه با ویژگیهای جنگ پرو و چگونگی همزمانی آن در روستاها و شهرها بدون فراموش کردن عمدگی روستاها، رسیده ایم. بالاخره همانطور که غیر قابل اجتناب بود، تعداد اعضای حزب بطور قابل توجهی افزایش یافته است. دهقانان در صد بسیار بالائی را بخود اختصاص داده اند و جوانان و زنان وارد حزب شده اند. این مسئله مشکلات آشکاری را بدنبال دارد اما بسیار مهمتر اینکه، تا زمانیکه ایدئولوژی پرولتری تقویت میگردد، آینده ای عظیم نیز به همراه دارد. جنگ خلق، بمثابة جنبه والای پیشرفتهای ما، این اجازه را به حزب داده است که استوارانه تر و روشنتر مائوئیسم را بعنوان سومین و بالاترین مرحله مارکسیسم درک کند و وظیفه "تقویت دفاع و کاربرد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم" و مبارزه جهت اعمال سرکردگی آن در جهان انقلاب را، با این آگاهی که این در خدمت کمونیسم، پرولتاریا و خلقهای تحت ستم است، بدوش بگیرد؛ علاوه، درک محکمتر از دیدگاه طبقاتی و آمیختن آن با جنگ خلق، مایه تکامل بیشتر "اندیشه راهنما" هدایت نموده است. بالاخره خود جنگ خلق این امکان را بوجود آورده تا اعضای حزب بیشتر از اینها با خط انترناسیونالیسم پرولتری پرورده شوند.

در خصوص نیروهای مسلح ما، جنگ خلق، توده های مردم و حزب بوجود آورنده ارتش چریکی خلق هستند؛ ارتشی از نوع نوین برای به اجرا درآوردن وظایف سیاسی انقلاب که توسط حزب مقرر شده و برای بعهده گرفتن وظایف مشخص شده توسط تجربه بین المللی

پرولتاریا: جنگیدن، تولید کردن و بسیج توده ها، که به معنای آموزش سیاسی، بسیج، سازماندهی و تسلیح آنهاست. این یک ارتش خلقی تحت رهبری مطلق حزب طبق اصل" حزب بر اسلحه حکم میراند و هرگز نباید اجازه داد که اسلحه بر حزب حکم براند" میباشد. بنیان آن عبارتست از کار برای ارتقاء ایدئولوژیکی آن بوسیله مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و کاربرد است، یعنی اندیشه راهنما، خط عمومی و سیاستهای حزب است. ساختن ارتش از نظر سیاسی بوسیله سازماندهی حزب درون ارتش که با اعمال رهبری حزب بر تمامی کارهای سیاسی درون ارتش و همچنین کار توده ای ارتش همراه است. از نظر نظامی ارتش بر پایه تئوری جنگ خلق و خط و برنامه نظامی حزب بنیان می شود: این ارتش در شهر بصورت دسته و در روستاها به شکل جوخه ها، گروهانها و گردانها سازمان داده می شود و همیشه تحت سیستم فرماندهی دوگانه، یکی سیاسی و دیگری نظامی، قرار دارد؛ و امروز با شعار "گروهانها را توسعه دهید و جوخه ها را برای گردان تقویت کنید." هدایت می گردد. این ساختمان ارتش چریکی خلق همچنین بر پایه تز بزرگ لنین در رابطه با میلیشای خلق و عملکرد آن بعنوان پلیس، ارتش و دفتر اداری، قرار دارد. تعلیمات نظامی با هدف ارتقاء روحیه جنگجویی صورت می گیرد تا عملیات بطور تمام و کمال و موفقیت آمیز اجرا شوند. نیروهای مسلح مانند گردانهای مسلح بدون سلاح شروع کردند، زیرا همانگونه که لنین با آموختن فقدان سلاح نمی تواند بعنوان بهانه ای برای سازمان ندادن یک دستگاه مسلح استفاده شود؛ بعداً آنها خود را با هر آنچه می توانستند مسلح کردند، از جمله دینامیت که هنوز خیلی اهمیت داشت، زیرا اسلحه های ابتدائی و سنتی نقشی اساسی بازی می کنند. اگر چه ما برای بدست آوردن سلاحهای مدرن از دست نیروهای ارتجاعی جدوجهد کردیم، از آموزه بزرگ صدر مائو توده دون پیروی نمودیم که تاریخ درستی آنرا اثبات کرده است: "از آن زمان که تاریخ آغاز گشت، جنگهای



انقلابی توسط کسانی فتح گردیده اند که سلاحشان ناکافی بود و مغلوبی — کسانی بوده اند که برتری سلاح داشتند. اگر کسی نتواند بدون داشتن مدرنترین سلاحها بجنگد، این برابر با همان خلع سلاح کردن خود است. " ارتش چریکی خلق، با هزاران رزمنده اش، حقانیت خود را اثبات کرده است؛ این ارتش در کوره جنگ خلق چون فولاد آبدیده شد و ستونهای قدرت نوین دولتی می باشد.

قدرت نوین دولتی، دولت نوین در شکل کمیته های خلق، مناطقی پایگاهی در حال توسعه و جمع — دموکراتیک نوین خلق در حال شکل گیری — این بالاترین دست آورد شش سال جنگ خلق می باشد. بادر نظر گرفتن تزد مائوتسه دون در مورد دولت، ما این مسئله را در پیوندی نزدیک با جبهه متحد ملاحظه می کنیم، بویژه با شرایط خاصی که ما در آن گسترش می یابیم و سنت اپورتونیستی "جبهه های انتخاباتی کشورمان، رادر نظر میگیریم. کمیته مرکزی دستور داده است که "جبهه انقلابی دفاع خلق" تنها در روستاها، به شکل کنکرت قدرت نوین دولتی برپایه کمیته های خلق ساخته شود؛ در حالیکه در شهرها "جنبش انقلابی دفاع خلق" در حال ایجاد شدن است. کمیته های خلق در اواخر سال ۱۹۸۲ ابتدا در آباکوچو، پس از آنکه نیروهای پلیس ضربات تحقیر آمیزی دریافت کردند و از بخشهای وسیعی از روستاها عقب نشینی کردند، بوجود آمدند. اینها جبهه متحد کمیته ها هستند که بیان مشخصی به دیکتاتوری مشترک کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی، یعنی سه طبقه ای که در انقلاب مسلح امروز شرکت دارند — پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی — می دهد. این کمیته های خلق، بادر نظر گرفتن آنها بعنوان یک سیستم دولت، اشکال کنکرتی از دیکتاتور دموکراتیک نوین هستند که سیستم حکومتیش به نوبه خود برپایه مجمع عمومی خلق قرار دارد. اگرچه بورژوازی ملی اکنون در انقلاب شرکت ندارد، منافع آن محترم شمرده می شود. کمیته بوسیله یک "مجمع نمایندگان" مطابق قانون

سه سوم انتخاب می شود: یک سوم — کمونیستها بعنوان نمایندگان پرولتاریا، یک سوم دهقانان فقیر بعنوان نمایندگان دهقانان و یک سوم دهقانان میانه حال و عناصر مترقی بعنوان نمایندگان خرده بورژوازی. مانند دیگر اشکال قدرت نوین دولتی، کمیته ها برپایه اتحاد کارگران — دهقانان تحت رهبری پرولتاریا، که بوسیله حزب کمونیست نمایندگی و توسط ارتش چریکی خلق حمایت می شود، مستقر است. کمیته از ۵ کمیته تشکیل گردیده، با تاکید بر اینکه آنها برای انجام وظیفه خاصی گماشته شده اند و هر زمانی می توان آنها را عزل نمود. آنها در چارچوب برنامه انقلاب دموکراتیک — نابودی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه — فئودالیسم — زندگی اجتماعی توده ها را در تمامی عرصه ها، سازمان می دهند: سازمان دادن تولید، بویژه کشاورزی، بازرگانی (که سنگیری کلکتیوی دارند، عدالت، آموزش، سرگرمی، به علاوه تضمین امنیت جمعی و فردی. اساس این کاره معرفی روابط تولیدی اجتماعی نوین است. رشد و توسعه صدها کمیته خلق و مناطق پایگاهی که کمیته ها شالوده و بنیان آن هستند از سیالیت جنگ چریکی پیروی می کند، زیرا که آنها عمدتاً محصولی از جنگ چریکی هستند که راه محاصره شهرها از طریق روستاها و بطور کلی جنگ خلق را دنبال میکنند. آنها از تجاوزات ضد انقلابی رنج کشیده اند. بدینسان یک مبارزه حاد بر سر قدرت نوین دولتی میان انقلاب مسلح و ضد انقلاب مسلح در جریان است. برای مثال مبارزه بین استقرار و ضد استقرار بویژه در طول ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ بسیار مهم می باشد. در این رابطه شایان ذکر است که در طول دو سال گذشته، ارتش چریکی خلق ۱۸۰ ضد استقرار انجام داد، و در ارتباط با این ستیزه، ۵۹۱ — شهرک را تصرف نمود. خلاصه در رأس جنگ میان ارتش چریکی خلق و نیروی های مسلح ارتجاعی و پلیس، مسئله قدرت نوین دولتی است؛ مسئله بوجود آوردن، دفاع و توسعه کمیته های خلق، مناطق پایگاهی و تداوم پیشروی

در تشکیل جمهوری دموکراتیک نوین خلق، دولت نوین که مانند مشعلی درخشان و سرکش در مقابل باد و باران می درخشد و به درخشش ادامه خواهد داد؛ مشعلی که مردم را به پیشروی خروشان در زیر امواج شعله های جنگ خلق فرا می خواند تا گذشته را ببلعند و با نیرومندی دروازه های آینده را برای همیشه بر روی پرولتاریا و خلق بکشایند.

چه تعداد تاکنون جان خود را از دست داده اند؟ سیاست ارتجاعی قرار دادن توده ها در مقابل توده ها، قتل عامها و ناپدید شدنهای هم اکنون ۱۱۳۰۰ تن از مردم ما را کشتار کرده است. علاوه بر آن تعداد ۱۶۶۸ کشته از نیروهای مسلح و پلیس، به اضافه جاسوسان، خبرچینان، مستبدین و ستمگران فئودال، و ۱۷۲۸ در خون غلتیده از ارتش چریکی خلق، که تقریباً در مجموع تا مه ۱۹۸۶ به پانزده هزار کشته بالغ می شود. اینست واقعیت، نه آمارهای تحریف شده ای که ارتجاع برای لاپوشانی سیاستهای شیطانی قتل — عامها انتشار می دهد.

این جنگ خلق پرو است. تحلیل و دریافت آن پیگیری چهار مسئله را طلب می کند (مارکسیسم — لنینیسم — مائوئیسم، حزب، جنگ خلق و قدرت نوین دولتی). بررسی و تأمل بر روی آن، نتیجه کنکرت و روشنی را بدست می داده است: جنگ خلق پرو یک جنگ خلق اصیل و معتبر است که کشور را زیرورو می سازد؛ "کروموش پیر" در حال نقب زدن عمیق در درون جامعه کهن است و هیچکس را توان بازداشتن آن نیست — جامعه پیر و فاسد ناامیدانه در حال غرق شدن است و انقلاب مستولی و پیروز خواهد شد.

زنده باد مبارزه مسلحانه! جنگ خلق را در خدمت انقلاب جهانی گسترش دهید! شکوه و افتخار بر مارکسیسم — لنینیسم — مائوئیسم! زنده باد انقلاب جهانی! زنده باد رفیق کونزالوا! کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو پرو، اوت ۱۹۸۶